

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU\_228324**

UNIVERSAL  
LIBRARY











( توانا بود هر که دانا بود )

# تحفہ سامی

تالیف سام میرزای صفوی

مشمول براسامی و آثار قریب ہفتصد شاعر از شعرائ نامدار و گمنام

باتصحیح و مقابلہ وحید دستگردی

ضمیمہ سال شانزدہم ارمغان

در اسپند ماہ سال — ۱۳۱۴ شمسی انجام یافت

---

طهران - مطبعہ - ارمغان

## مقدمه

Checked 1969.

تحفه سامی - تذکره ایست که اسامی قریب هفتصد کس از شعرای عصر اول و روزگار نخست سلطنت صفویه را با نمودار آثار آنان ضبط داشته و کسانی که در قرون اواخر تذکره نوشته اند از قبیل علیقلیخان واله داغستانی مؤلف ریاض الشعراء و آذر بیگدلی مؤلف آتشکده و رضا قلیخان هدایت مؤلف مجمع الفصحاء ازین کتاب اقتباس و استفاده بسیار کرده اند.

تحفه سامی - بسیار کمیابست و در طهران جز دو یا سه نسخه بیشتر یافت نمیشود و نفیس تر و بهترین آن نسخ نسخه ایست که در کتابخانه نخبه خاندان فضل و ادب آقای نجم آبادی مستشار عالی تمیز عدلیه موجود و اینک دو سه ماهست که در دسترس ما بوده و شالوده طبع این کتاب (تحفه سامی) همان نسخه گرانبهاست. یکی یا دو نسخه دیگر که در طهران یافت میشود از دسترس و استفاده دور و بهمین سبب ما نتوانستیم برای مقابله و تصحیح نسخه دیگری در دست داشته باشیم و شاید بهمین علت باره اشتباهات و سقط و تحریفها در این نسخه وجود داشته باشد.

صحیفه پنجم - از شش صحیفه تحفه سامی در سال پیشینه ۱۳۰۳ هجری قمری بمساعی جمیله فاضل مقدم و دانشمند همام مولوی اقبال حسین ایم - ای - بی - ال در دارالفنون پتنه هندوستان بطرزی مرغوب طبع و منتشر شد و یک نسخه آن بداره ارمغان ارسال

گردید و در تصحیح صحیفه پنجم كمك بزرگی بها کرد چنانکه تصور می‌رود در صحیفه پنجم از کتاب مادیگر هیچگونه غلط و اشتباهی وجود نداشته باشد .

در هندوستان چنانچه مولوی اقبال حسین مینگارد بیش از دو نسخه معتبر ازین کتاب موجود نیست که یکی در سنه ۹۶۸ یعنی شانزده سال قبل از وفات مؤلف و دیگری در سنه ۹۷۱ یعنی سیزده سال قبل از وفات مؤلف نوشته شده و این دو نسخه قدیمی‌ترین نسخی است که در عالم وجود دارد و هر دو در کتابخانه شرقی عمومی در بنه محفوظ و نسخه که مولوی بطبع رسانیده مأخذ و منشأش این دو نسخه گرانبهاست .

نسخه کتابخانه فاضل محترم آقای نجم آبادی تاریخ ندارد ولی بسیار قدیمی است و ازین دو نسخه شاید چندان عقب نباشد .

تحفه سامی - مطابق نگارش مولوی اقبال حسین و تحقیق و احتمال پروفیسور برون و دکتر ریو در سال ۹۰۷ اتمام تألیف یافته است .

سام میرزا - فرزند بلافضل شاه اسمعیل صفوی سر سلسله سلاطین صفویه است و با شاهزاده القاس میرزا از يك مادر بوده‌اند فرزندان شاه اسمعیل همه ذوق شعر و شاعری داشته و مخصوصاً شاه طهماسب فرزند مهین وی که یکی از بزرگان و شجاعان سلاطین صفویه بشمار است از همه در شاعری بالاتر است بلکه میتوان

گفت در عصر خویش هیچ شاعری همسنگ وی نبوده ، تذکره مختصری  
نیز تألیف کرده و این رباعی شاهد مدعاست .

یکچند پی زمرده سوده شدیم      یکچند بیاقوت تر آلوده شدیم  
آلودگی بود بهر رنگ که بود      شستیم به آب توبه واسوده شدیم  
سام میرزا - در دوره زندگانی خود همواره گرفتار کشمکش  
سیاست و اسیر زندان هرج و مرج و انقلاب و بغاوت بوده و با همه گرفتاری  
در مواقع فراغت شعر و شاعری و تألیف این تذکره ( تحفه سامی )  
می برداخته است .

سام میرزا - مطابق نگارش مؤلف حبیب السیر در روز ۳ شنبه  
بیست و یکم شعبان سنه ۱۲۳ قمری متولد گردیده و در سال ۱۲۹۹  
هجری قمری در عهد شاه طهماسب برادر مهین خود علم بغاوت  
برافراشته و در نتیجه دستگیر و در یکی از قلاع حبس گردیده و در روزگار  
شاه اسمعیل ثانی هنگامیکه این پادشاه بقتل تمام شاهزادگان و برادران  
و اعمام خود کمر بست در سنه ۹۸۳ با شاهزادگان دیگر صفویه  
کشته شده است

از دیگر شاهزادگان صفویه نشان و نامی در جهان باقی نیست ولی  
سام میرزا بسبب تألیف این کتاب و خدمتی که شعر و ادب کرده  
تأقیامت نام وی زنده جاوید است

## فهرست شعراء

اسم	صفحه	اسم	صفحه
		حرف الف	
امير عبدالکريم	۳۰	امير قاسم	۴۲
امير حسين	۳۰	امير عجيبى	۴۲
امير راستى	۳۱	امير رضائى	۴۲
امير کمال الدين	۳۲	امير فضل	۴۲
امير فندرسکى	۳۳	امير مسيب رازى	۴۳
امير خانزاد	۳۳	امير مسيب	۴۳
امير عاشقى	۳۴	امير سعد الملك	۴۳
امير واقفى	۳۵	امير حسين	۴۳
امير رازى	۳۵	امير فالجى	۴۳
امير بيخودى	۳۶	امير شمس ساره	۴۴
امير رموزى	۳۶	امير قربى	۴۵
امير صدرالدين	۳۶	آقا ميرك نقاش	۴۷
امير نظام الدين	۳۷	امير فيض الله حاحى	۴۹
امير ابوالمحمد	۳۷	امان الله	۵۳
امير الهى استرابادى	۳۷	اشرف	۵۵
امير رضائى	۳۷	امير فلامرز	۵۹
امير اصيلى	۳۸	ايوب ابوالبركه	۷۵
امير زنده دل	۳۸	انيسى	۸۱
امير هاشم بخارائى	۳۸	ابراهيم تبريزى	۸۲
امير حسن عبدل	۳۹	ابراهيم استرابادى	۸۲
امير عين القضاء	۴۰	اسماعيل	۸۲
امير جعفر صادق	۴۰	اسقاد دوست محمد	۸۳
امير عنايت الله	۴۱	آشفته قصه خزان	۸۴
امير نوره الله	۴۱	آصفى	۹۷
امير سيد	۴۱	اميدى طهرانى	۱۰۱
امير هدايت الله	۴۲	اطلى شيرازى	۱۰۳
امير شاهديز	۴۲	اطلى خراسانى	۱۰۷
		الف ابدال	۱۱۱

اسم	صفحه	اسم	صفحه
آگهی خراسانی	۱۱۷	حرف باء	
ابدال اصفهانی	۱۱۹	بهرام میرزا	۹
افضل نامی	۱۲۶	بدیع الزمان میرزا	۱۲
ادانی	۱۳۲	بابر پادشاه	۱۵
آگهی یزدی	۱۳۳	بهرام بیك	۶۲
انوار همدانی	۱۳۵	بنائی	۹۸
ادم کاشانی	۱۳۵	بابا فغانی	۱۰۲
انصاری قی	۱۳۸	بابا نصیبی	۱۱۰
آیتی اصفهانی	۱۴۳	بابا صافی	۱۳۰
ادانی بخارانی	۱۴۸	بیاضی	۱۳۲
آزاد یزدی	۱۵۴	بدیهی همدانی	۱۴۵
احمدی شیرازی	۱۵۴	بیکی استرابادی	۱۴۷
احمد کافی	۱۵۶	بیکی شوشتری	۱۴۷
افضل سارانی	۱۶۲	بزمی قزوینی	۱۴۹
آسی	۱۶۴	بیانی استرابادی	۱۵۷
احمد فکری	۱۶۹	بهری اصفهانی	۱۶۸
آگهی تبریزی	۱۷۰	بیانی جوینی	۱۷۲
آشی	۱۷۴	بوداق بیك	۱۸۶
احمد طهرانی	۱۷۷	حرف پ	
ادم رازی	۱۷۷	پرتوی شیرازی	۱۲۶
امیر علیشید	۱۷۹	پنای	۱۳۷
امیر شیخ نظام الدین	۱۸۱	پاکی غلام	۱۷۱
آمی جغتائی	۱۸۲	حرف تاء	
امیر حسین طفیلی	۱۸۳	ترزیقی	۱۶۸
امیر مقبول	۱۸۵	ترزیقی اردیلی	۱۸۹
افه قلی	۱۸۶	حرف جیم	
استاد قاسم مرانی	۱۹۰	جلال الدین دوانی	۴۸
		جلال الدین طیب	۵۲
		جلال الدین تبریزی	۵۶

صفحه	اسم	صفحه	اسم
۱۵۳	حرفی اصفهانی	۵۷	جمال الدین امیر یک
۱	حرفی نهایندی	۶۲	جمشید یک
۱۵۴	حسی نیشابوری	۸۵	جامی
۱۵۷	حلیمی	۱۳۹	جانسی
۱۶۲	حفظی طهرانی	۱۴۱	جفائی استرابادی
۱۶۳	حقی	۱۴۴	جنونی همدانی
۱۷۲	حیرانی قزوینی	۱۵۰	جدیدی قزوینی
۱۷۷	حسین رازی	۱	جنونی گیلانی
۱	حانم	۱	جنی اصفهانی
۱۷۸	حمدالله	۱۵۵	جمالی کاشانی
۱۸۳	حسینقلی میرزا	۱۵۷	جمالی کرباس فروش
۱۸۷	حاجی آقا	۱۶۲	جانی طهرانی
۱۸۹	حسین شیرازی	۱۶۷	جارویی مروی
۱	حاجی روشنی	۱۷۴	جنی قزوینی
<b>حرف خاء</b>		<b>حرف حاء</b>	
۳۰	خلیفه اسدالله	۵۴	حکیم خباز
۵۷	خواجه غیاث الدین	۶۹	حافظ علی
۱	خواجه درویش غیاث	۸۲	حافظ بابا جان
۵۸	خواجه درویش	۸۳	حافظ مجلسی
۶۱	خواجه شیخ محمد	۸۴	حافظ چرکین
۱	خواجه ملک	۱۰۵	حیرتی
۱	خواجه مرشد	۱۱۲	حیرانی
۱	خواجه میرزا	۱۱۴	سودر کالیجه پر
۱	خواجه حبیب الله	۱۲۲	حسامی قراکولی
۱	خواجه خلل	۱۲۸	حیرتی قزوینی
۶۷	خواجه امیر مورخ	۱۳۱	حیرانی
۱	خواجه عبدالله	۱۳۳	حسینی کاشانی
۶۸	خرامانی خان	۱۳۵	حیاتی
۷۵	خسرو شاه	۱۳۸	حرزی
۷۶	خواجه تاج الدین	۱۴۲	حاصلی تبریزی
۱	خواجه لهراسب	۱	حقیری تبریزی
		۱۴۷	حاضری سمانی



اسم	صفحه	اسم	صفحه
خلیفه سدید گیلانی	۷۷	حرف ذال	
خلیفه میرک	۷۸	ذهنی نقاش	۱۳۵
خواجه سمنانی	۹	ذهنی تبریزی	۱۷۱
خواجه مسعود	۱۰۵	ذاتی کبانی	۱۷۴
خرامی تبریزی	۱۴۲	حرف راء	
خیری تبریزی	۱۴۴	ریاضی زاوه	۱۱۰
خانمی تبریزی	۱۴۶	رازی شوشتری	۱۲۹
خضری استرابادی	۱۵۲	رضائی	۱۳۷
خلقی طهرانی	۱۵۸	رسمی سمرقندی	۱۴۴
خموشی	۱۶۳	رسوائی همدانی	۱۴۶
خزانی قمی	۱۶۴	رمزی همدانی	۱۴۸
خالصی تبریزی	۱۶۸	روحی سمرقندی	۱۵۱
خاوری تونی	۱۷۳	رندی بغدادی	«
خواجه ابوالقاسم	۱۷۶	روحی ساوجی	۱۵۳
خواجه محمد خضر شاه	۱۷۸	رحیمی طهرانی	۱۶۲
خواجه فخرالدین احمد	۱۷۹	روحی	۱۶۳
خیالی	۱۸۵	رازی سبزواری	۱۶۴
خواجه شاه ولی	۱۹۰	رهائی	۱۶۶
خواجه خورد بیلدار	۹	رحمی	۱۷۰
حرف دال		رضائی گنک	۱۷۱
دوست محمد کوشان	۸۳	رمضان فغانی	۱۷۸
درویش دهکی	۱۰۷	حرف زاء	
دوست محمد حالی	۱۱۶	زین العابدین	۸۳
درویش	۱۲۰	زلالی هروی	۱۲۷
دایمی	۱۴۱	زلالی تبریزی	۱۴۵
دایمی سبزواری	۱۵۰	زینی لاهیجانی	۱۴۹
دعائی مشهدی	۱۵۹	زینی سیاه	۱۵۴
دهقانی	۱۶۲	زلالی لاری	۱۷۰

صفحه	اسم	صفحه	اسم
	حرف شین		حرف سین
۶	شاه اسمعیل صفوی	۱۰	سلطان محمد میرزا
۱۴	شاه غریب میرزا	۱۱	سلطان حسن
۱۹	شیخ خان	۱۹	سلطان حسین میرزا
۲۰	شاه عادل	۲۳	سلطان سلیم
۲۴	شاه صفی	۳۳	سلطان سلیمان
۲۹	شاه طاهر	۳۵	سید محمد یوسف
۳۴	شاه قاسم بدلا	۴۰	سید حسین قاضی
۵۲	شرف الدین علی باقری	۴۲	سید سایل
۵۳	شیخ ذوالنون	۴۵	سید یعقوب
۵۵	شاه قلی	۵۰	سید علیشاه
۵۷	شاه میر دلمی	۶۹	سید حسین واعظ
۵۸	شاه عنایت الله	۸۲	سید باقر
۵۹	شاه صدر	۱۲۲	سید علی کمونه
۶۲	شاه قاضی	۱۳۸	سلطان محمد
۶۲	شاه عنایت الله	۱۴۳	سلطان نعلی مشهدی
۶۲	شیخ کمال	۱۴۷	سائل
۶۷	شیخ زاده لاهیجی	۱۵۱	سیمائی
۷۲	شیخ نجم	۱۵۲	سلامی اصفهانی
۷۶	شمس الدین محمد	۱۵۸	سائلی هراتی
۷۹	شیخ محمد	۱۶۳	ساغری کاشانی
۷۹	شیخ جمال الدین	۱۶۵	سلیمی فیروز کوهی
۸۱	شاه محمود	۱۶۸	سرودی خونساری
۱۰۶	شهیدی	۱۷۶	سایلی طهرانی
۱۰۹	شوقی یزدی	۱۸۷	سجودی
۱۱۸	شاه حسین کامی	۱۸۸	سیفی ساوه
۱۲۱	شاه حسین ساقی		سلطان محمد سبزواری
			سوسنی
			...

اسم	صفحه	اسم	صفحه
شریف	۱۲۱	صفائی تبریزی	۱۷۱
شهاب مسمانی	۱۲۷	صفائی قلندر	۱۷۶
شیخ رباعی	۱۲۲	صابر	۱۷۶
شیخ شهاب الدین	۱۳۶	<b>حرف ضاد</b>	
شریف محمد	۱۳۸	ضیائی اردوبادی	۱۹۱
شریف محمد طهرانی	۱۴۹	ضمیری اصفهانی	۱۲۴
شهی شیرازی	۱۵۲	ضمیری همدانی	۱۲۴
شیخی کرمانی	۱۵۵	ضیائی بخارانی	۱۶۵
شاپور کاشانی	۱۵۷	<b>حرف طاء</b>	
شوقی کاشی	۱۶۰	طالب گیلانی	۵۵
شوخی یزدی	۱۶۵	طفیلی	۱۳۹
شرطی قزوینی	۱۶۶	طایری رازی	۱۴۱
شمسی شروانی	۱۷۱	طایری مشهدی	۱۴۵
شوقی خبوشانی	۱۷۲	طفیلی ابدال	۱۸۶
شعلیمی مشهدی	۱۷۳	<b>حرف ظاء</b>	
شکیبی تبریزی	۱۷۵	ظریفی تبریزی	۱۷۰
شوقی شیرازی	۱۷۸	<b>حرف عین</b>	
شیخ علاء الدوله	۱۸۶	عسگری میرزا	۱۷
شیخ جمال الدین بروجردی	۵۴	عبید خان	۲۰
شوقی	۸۲	عزیز جلی	۵۳
<b>حرف صاد</b>	۱۳۹	عبدالعلی تونی	۵۴
صنعت الله	۱۴۰	عبدی بیک	۵۹
صدر خیابان	۱۴۱	عبدالله بیانی	۶۳
صوفی اردستانی	۱۴۳	علی خراس	۶۹
صبری	۱۵۸	عبدی	۸۱
صباحی شیرازی	۱۶۳	عبدالکریم پادشاه	۸۱
صیرفی کور		علی فیضی	۱۱۸
صفائی خراسانی		عزیز بیاع	۱۲۹
صحرائی		عبدالله شهابی	۱۳۶

اسم	صفحه	اسم	صفحه
عاشقی	۱۳۹	غیاث فصیحی	۱۵۷
عشقی تبریزی	۱۴۲	غیاث قافیه	۱۶۱
عزیزی قزوینی	۱۴۲	غباثی تونی	۰
عشقی همدانی	۱۴۴	غفوری	۱۶۲
عشقی شیرازی	۱۴۶	غریبی استرآبادی	۱۶۹
عشقی همدانی	۱۴۸	غیبی شیرازی	۱۷۰
عبدی گیلانی	۱۴۹	غزالی هروی	۱۷۳
عشقی درگزینی	۱۵۰	غواصی خراسانی	۱۷۴
عشرتی قلندر	۱۵۲	<b>حرف فاء</b>	
عهدی قزوینی	۱۵۴	فریدون حسین میرزا	۱۳
علی حالی	۱۵۵	فخرالدین علی	۶۸
عشقی کاشی	۱۵۶	فقیه	۶۹
عارفی	۱۵۸	فضلی	۷۸
عشقی طهرانی	۱۶۲	فضولی	۱۳۶
عبدی	۱۶۳	فانی تبریزی	۱۳۷
عطائی سبزآری	۱۴۶	فتونی	۱۴۰
عاکفی سمرقندی	۱۶۵	فردی	۱۴۲
عرفی	۱۶۷	فصیحی تبریزی	۰
عارفی قزوینی	۱۷۳	فقیری	۱۴۳
علایک مشکئی	۱۷۵	فقیری همدانی	۱۴۸
علی استرآبادی	۱۷۶	فتحی تبریزی	۰
عبدی نیشابوری	۰	فتحی قزوینی	۱۴۹
عنایت	۱۷۷	فتائی اصفهانی	۱۵۲
عزالدین رازی	۰	فردی شیرازی	۱۵۳
<b>حرف غین</b>		فتحی کور	۱۵۴
غیاث الدین محمد	۷۶	فاضل طبسی	۱۵۹
غزالی	۱۳۹	فیضی یزدی	۱۶۰
غزالی ابهری	۱۴۳	فروغی شیرازی	۱۶۵
غیرتی سمنانی	۱۴۷	فکری استرآبادی	۱۶۹

اسم	صفحه	اسم	صفحه
فخر قزوینی	۱۶۹	قدیمی نقاش	۱۳۸
فدائی تبریزی	۱	قوسی تبریزی	۱۳۹
فنائی مشهدی	۱۷۱	قانعی قزوینی	۱۴۹
فهمی قزوینی	۱۷۳	قبولی یزدی	۱۵۱
<b>حرف قاف</b>		قطبی جنابادی	۱۶۱
		قطبی تونی	۱۶۱
قاضی روح الله	۲۹	قراضی قزوینی	۱۶۸
قاضی محمود	۳۰	قاضی نعمت	۱۶۹
قاضی اختیار	۳۰	قانعی	۱۷۲
قاضی محمد	۳۲	قاسم طهرانی	۱۷۸
قاضی عطاء الله	۳۲	قنبر رازی	۱۷۸
قاضی مسعود	۴۰	قاسم مرموز	۱۸۸
قاضی میرحسین	۴۸	<b>حرف کاف</b>	
قاضی شمس الدین معلم	۵۱		
قاضی عبدالخالق	۵۳	کمال اسمعیل	۳۱
قاضی میرک	۷۰	کمال الدین حسن	۵۲
قاضی لاغر سیستانی	۷۰	کوکبی	۱۳۶
قاضی میرک	۷۲	کلیمی گیلانی	۱۵۱
قاضی صفی الدین	۷۳	کشوری اردوباری	۱۵۱
قاضی نورالله	۷۳	کحلی شیرازی	۱۵۱
قاضی محمد	۷۳	کلامی خافی	۱۵۸
قاضی احمد	۷۴	کلیمی تبریزی	۱۸۹
قاضی سلام الله	۷۶	<b>حرف گاف</b>	
قرشی	۷۷		
قاضی شهاب الدین	۷۷	گلخنی	۱۱۲
قاضی یحیی	۷۷	گلشنی کاشانی	۱۳۳
قاضی سنجانی	۸۰	گلشنی شبستری	۱۴۲
قاسم قه خوان	۸۴	گلشنی شیرازی	۱۵۷
قاضی علانی	۱۰۷	گرامی بغدادی	۱۶۶
قایلی	۱۳۵	<b>حرف لام</b>	
		لانی	۱۰۴

اسم	صفحہ	اسم	صفحہ
لوئدی	۱۸۹	میر ہادی	۳۸
حرف میم		میر نوربخشی	۳۸
		میر عبدالصمد	۳۹
محمد مؤمن میرزا	۱۴	میر مرتضی زرگر	۳۹
میرزا شاہ حسین	۲۱	میر عبدل شحہ	۳۹
میر عبدالباقی	۲۱	میر مظفر طیب	۳۹
میر قوام الدین حسین	۲۲	میر عزیز قلندر	۳۹
میر معزالدین محمد	۲۲	میر ہبہ اللہ	۴۰
میر تقی الدین محمد	۲۳	میر عبد اللہ	۴۰
میرزا شرف	۲۴	میر عبدالصمد	۴۰
میر قدسی	۲۴	میر مطالبی	۴۱
میر ہادی	۲۵	میر محمد عوامل	۴۱
میر حاج	۲۵	میر شاہکی	۴۲
میرزا قاسم	۲۶	میر ابراہیم حسین	۴۲
میرزا اسود	۲۸	میر ناطقی	۴۳
میر سید شریف	۲۹	میر قاسم	۴۴
میر عبدالباقی	۳۰	میر حیدر	۴۴
میر علی عرب	۳۱	میر موسی	۴۴
میر عزیز اللہ	۳۲	میر قریش	۴۴
میرک خورد	۳۳	میر سعد الحق	۴۴
میر عبدالباقی	۳۴	میر علی کبا	۴۵
میر علی اکبر	۳۵	میر فدائی	۴۵
میر فصیح الدین	۳۵	میر شکری	۴۵
میر سیری	۳۵	میر معزالدین	۴۵
میر ابوالفتح	۳۶	میر ابوالمکارم	۴۶
میر فخرالدین محمد	۳۷	میر افضل خواب بین	۴۶
میر مرسل	۳۸	میر عبدالکریم	۴۶
میر شمس الدین	۳۸		
میر قریش	۳۸		

اسم	صفحه	اسم	صفحه
میر ابراهیم قانونی	۴۶	محب علی نائی	۸۴
میر طریقی	۴۷	مجنون چپ نویس	۸۴
میر علی کاتب	۴۷	مانی شیرازی	۱۱۳
میر رضائی	۴۸	مانی مشهدی	۱۱۴
میر عبدالله	۴۸	موالی تونی	۱۲۳
میر صنی	۴۹	مهدی استرابادی	۱۲۴
ملاحسین اردبیلی	۵۰	مکتبی شیرازی	۱۲۹
محمد جرجانی	۵۰	محبی لاری ✓	۱۳۰
ملا ولی	۵۱	مجوی	۱۳۱
میرزا شاه حسین	۵۶	میرم سیاه	۱۳۱
محمود خان دیلمی	۵۸	میر شاهکی	۱۳۱
میرزا احمد	۶۰	مقصود عبدل	۱۳۲
مقصود بیک	۶۱	محمد امین	۱۳۲
مسعود بیک	۶۲	مراد	۱۳۷
میر هاشم	۶۲	مشفق	۱۳۸
میر عبدالله	۶۳	معانی بزدی	۱۴۱
میر ذوقی	۶۴	مانی شیرازی	۱۴۲
میر کریم	۶۶	میلی تبریزی	۱۴۴
میر عبدالباقی	۶۸	محزونی همدانی	۱۴۵
محمد مؤمن	۷۰	محتی اردبیلی	۱۴۶
ملك قاسم	۷۱	مقصود کاشی	۱۴۸
میرزا کانی	۷۴	میرزائی	۱۴۹
میرزا کافی	۷۵	معروف تبریزی	۱۴۹
محمد شرقی	۷۸	مدامی صفهانی	۱۵۲
میر محمود گیلانی	۷۹	مخفی رشتی	۱۵۳
محمد		مستوفی نیشابوری	۱۵۴
محمد حسین		مؤمنی استرابادی	۱۵۴
ملك خانی			

اسم	صفحه	اسم	صفحه
محمود کاشی	۱۵۵	نازکی تبریزی	۱۴۳
ملاجان کاشی	۱۵۶	نگاهی نیشابوری	۱۴۴
محمود صبوری	۱۵۸	نیستی تبریزی	۰
مهری لنک	۱۶۰	نیستی تبریزی	۱۴۵
مثالی کاشی	۱۶۴	نظقی شیرازی	۱۴۶
محبی شیرازی	۰	ندائی یزدی	۱۵۰
مجلد خراسانی	۱۶۵	نشاطی شوشتری	۱۵۲
منظری	۰	نازکی استرآبادی	۱۵۳
محبی بروجردی	۱۶۸	نادری	۱۵۵
مقصودی ساوه	۰	نعمتی کاشی	۱۵۷
مستی	۰	نازکی همدانی	۱۵۸
مکارم قزوینی	۱۶۹	نگاهی هراتی	۱۶۹
معروف رمال	۱۷۰	نیستی	۱۶۳
محمود مشککی	۱۷۱	نوری نیشابوری	۱۶۴
میرزا احمد	۱۷۶	نظیری قمی	۱۶۶
میر محمد صالح	۱۸۲	نیازی	۱۷۴
محتشم کاشی	۱۹۰	نعمت	۱۷۸
محمود زهگیر	۰	نظام	۰
حرف نون		نارنجی سلطان	۱۸۴
		حرف واو	
نفیس	۶۳	وحیدی قمی	۱۲۶
نورالله	۷۷	داعی	۱۴۱
نظام معمانی	۱۰۰	وفائی	۰
نرگسی	۱۱۵	وصلی تبریزی	۱۴۳
نیککی	۱۲۲	وفائی کور	۱۴۶
نشاری تونی	۱۲۳	وفائی سمنانی	۱۴۸
نوری تبریزی	۱۳۹	وفائی اردبیلی	۱۵۱
نامی تبریزی			



اسم	صفحه	اسم	صفحه
وصفی هراتی	۱۵۳	همدمی همدانی	۱۴۵
واهبی استرآبادی	۱۵۴	همدمی رازی	۱۶۴
وفائی	۱۶۰	همدمی سمرقندی	۱۶۵
وصلی	۱۶۲	هجری اندجانی	۱۶۶
وفائی رازی	۱۶۳	هجری کاشانی	۱۷۲
واصلی بخارانی	۱۶۶	هدایت الله رازی	۱۷۷
واصلی تبریزی	.	همانی	۱۸۵
<b>حرف هاء</b>		<b>حرف یاء</b>	
همایون پادشاه	۱۶	یعقوب بن حسن بیک	۱۷
هلالی	۹۰	یارعلی طهرانی	۱۳۷
هاتفی	۹۴	یاری	۱۴۴
هوش شیرازی	۱۲۵	یوسفی طیب	۱۶۰
هلاکی همدانی	۱۲۷	یمینی	۱۷۳
هلالی قزوینی	۱۲۸	یقینی شروانی	۱۷۵
هاتفی قزوینی	۱۲۸	یعقوب میرزا	۱۸۳
		یوسف بیک	۱۸۴
		یوسف بیک توشمال	۱۸۶

این دو اسم از اول حرف راء افتاده

۵۱

رکن الدین

۵۸

رجائی

تذکرہ

تحفہ سامی

تذکره

## \*(تحفه سامی)\*

( بنام یزدان پاک )

بصفات الجلال والاكرام

صدر هر نامه نوو کهن است

درة التاج نام او شاید

بعد الحمد قبل كل كلام

حمد او تاج تارك سخن است

خامه چون تاج نامه آرايد

سرغزل دیوان فصاحت بیان قافیه سنجان معجز طراز ، وحسن مطلع طوطی صفتان  
شیرین کلام سحر پرداز ، نظم ناظمی است که نظام سلسله مکونات ازاشعه قدرت  
او قصیده ایست مطلعش منور بکواکب ثواقب نور محمدی که **اول ما خلق الله**  
**نوری** اشارت یست بدان . ومقطعش مزين بخلخال نبوت احمدی که **ولكن رسول الله**  
**وخاتم النبيين** کتابتی است از آن . نعت کمال جلالش شمه از دیوان بهارستان  
فصحای بلاغت انتماء ومنقبت آل کثیر النوالش سر لوحه تذکره شعرای فصاحت لواءست  
اعنی آن صدر نشینان مجالس انضاس قدس وشمايم گلزار نفحات امن

شعر

لیس کلامی یفی بنعت کماله **صل الهی علی النبی وآله**

صل اللهم وبارک علیه وارزقنا درجه الشفاعة يوم المیزان وسلم علی عترته واصحابه

خصوصاً المرتضى والزمراء و سبطه ائمة الذين هم بصفحات السمادة صدر الکتاب و

لصايف الهداية فصل الخطاب

اما بعد - چنین گوید فقیر حقیر مستهام ابن اسماعیل الحسینی سام ختم اقه لنا  
بالحسنی برضمیر آفتاب انجلاى مهرورزان الهام وخاطر عاطر سحر پردازان معجز نمای

پوشیده نماند که عروج دل و جان بر غرقات رفیع البیان قصر وصول ، و صعود روح و روان بر شرفات بلند ایوان مسند قبول ، متصور نیست مگر محب المبتین عشق و عروة الوثقی لا انفصام لها زیرا که نفیس ترین جوهر هدیه کاز پیشگاه شاهنشاه عالم بالا برمنزویان خلوتخانه و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا نازل میشود لؤلؤ آبدار مهر و محبت و یاقوت شفاف عشق و مودت است **ان احبکم الی الله یالفون و تالفون**

### بیت

در جهان نیست متاعی که ندارد بدلی !  
خاصه عشق بود منقبت بی بدلی  
آری عشق است که تار و پودش در کار گاه **یحبههم و یحبونه** اندوخته و طراز تعلق  
از جانین در کارخانه **ان کتم تحبون الله فاتبعونی یحبیکم الله** دوخته

### بیت

دل فارغ ز درد عشق دل نیست  
تن بیدرد دل جز آب و گل نیست  
ز عالم روی آور در غم عشق  
که باشد عالم خوش عالم عشق  
غم عشق از دل من کم مبادا  
دل بیعشق در عالم مبادا  
**سخن** که یکی از خصایص انسانیت مشر او و شعر که یکی از محسنات  
روحانیت منتج او

### بیت

سخن دیباچه دیوان عشقت  
سخن نوباره بستان عشقت  
خرد را کاروباری جز سخن نیست  
جهان را یادگاری جز سخن نیست  
**شعر** - گوهر گرانمایه گان وجود است بلکه اختربلد پایه شهر مقصود - **شعرا**  
برگزیده درگاه الهی اند و ذات ایشان مهبط انوار نامتناهی

### شعر

پیش و پس بست صف کبریا  
پس شعرا آمد و پیش انبیا  
اگرچه فرقه از ایشان بنا بر مدح و ذم لثیمان خلعت شقاوت در جامه خانه **والشعراء**  
**یتبعهم الغاوان** پوشیده اند و در بادیه ضلالت **الم تر انهم فی کل وادیهمون**  
سرداده اماد دیگران بجهت سعادت حسن معرفت از افداح **راح الاالذین آمنو و عملوا**  
**الصالحات** ساغر ناب حقیقت نوشید و چشاند و ابواب تلقین ذکر و اذکر و الله کثیرا

بر روی آمال وامانی ایشان گشاده است هر چند که حضرت ناظم سلسله نبوت و معدل میزان رسالت را بموجب مؤدای **وما علمناه الشعر وما ينبغي له** از شعر منع نموده اند و ذات قدسی صفاتش را از آلابش **وما هو بشاعر او مجنون** معرا ساخته اند و این خود دلیلی واضح و برهانی لایح است بر ارتقای مراتب شعر تا کوتاه نظران اندک بین نظم و ترتیب قرآنی متهم بسلیقه شعر ندارند و معاندان جاده یقین متصدی آنرا از زمره شعرا نشمارند و این کمالیست ظاهر و اعتلا نیست باهر

### بیت

پایه شعر بین که چون زنبی      نفی نعت پیمبری کردند  
بهر تکذیب صحت قرآن      نسبت او بشاعری کردند

بیستین سخنوران روزگار ما گوی لطافت بهوگان مسابقت از شعرای سلف ربوده اند و بصیقل نزاکت و دقت زنگ کدورت از خاطر اهل ادراک زدوده اند هر یک در اقلیم سخنوری خسرو و سعدی و انوری و در کشور دانائی فردوسی و سنائی و اما چون در سائلی که خصوصیات حالات و صادرات اقوال و مقامات این زمره کثیر الصفات مرقوم رقم بلاغت شیم گشته چون بهارستان و مجالس النفایس و تذکره الشعرا ازین طبقه اثری نیست و از این طایفه خبری نه چرا که این طایفه جلیل القدر بعد از تدوین آنها از بدو طالع آفتاب عالم تاب تدوین این دولت عظمی الی یومنا هذا لوای فصاحت افراشته و تدوین بلاغت آیین در میان همگان گذاشته اند لاجرم چون ملاحظه نمود که برور ایام و تمادی شهر و اعوام ذکر این نادره گویان از صفحه زمان سترده میگردد مهملات متبع احوال و خلاصه اشعار هر یک نموده بر صفحه تحریر نگاشت و این صحیفه گرامی که موسومست **به تحفه سامی** مشتمل است بر یک تنبیه و هفت صحیفه و یک خاتمه امید که بدینوسیله بر خاطر فیض مآثر ارباب فهم و ذکا و ضمیر منیر اصحاب مهر و وفا گذشته پرده غف و اغماض بر سهو و نقصان این صحایف پوشیده و بقدرالوسع در اصلاح معایب آن بکشند **ومنه الاعانة والتوفيق**

## تنبيه

برای فضیلت آرای سالکان مسالك انصاف و منصفان دور از تعصب و اعتساف مخفی  
 نماند که در خلال احوال این طایفه خیر مآل اگر بذکر بعضی که مخالفتی از ایشان  
 ظاهر شده باشد پردازد نه پایه دین را از آن اختلالیست و نه چهره دولت را از آن گرد  
 ملالی چه در قرآن مجید بصفه **ولارطب ولا یابس الافی کتاب مبین قل هو الله احد**  
**باقیت یدا ابی لهب** قربنست و سیر انبیای کرام **علیهم التحیه والسلام** با ذکر نصیان و  
 طغیان **جباریه و فراغه** ممنتشین بل غرض از ایراد این جماعت تاریخست نه شمول عاطفت  
 و عنایت . محبوب نماند که در این نسخه هر جا که صاحبقران مغفور مذکور میگردد مراد  
 حضرت شاه ماضی است، و هر جا که صاحبقران مرقوم میشود غرض شاه عالم پناه گیتی  
 ستان است که بمقتضای **ذکر السلاطین تنزل الامان** تذکره ایشان مستلزم آمال  
 و امانیست و سرمایه سعادت دو جهانی

## بیت

دلش بنور یقین از دریچه امروز همه مشاهد احوال عالم فرداست  
 اغنی سلطان سلاطین پاه و شهنشاه ملائک سپاه فلک رتبت سپهر اقتدار گردون  
 سطت خویشید آثار

## ( بیت )

آن فلک رتبه که ناطقه را نیست در وصف او توانائی  
 آنکه منشور دولت او را ماه نو کرده است طغرائی  
 ثمره شجره اصلها ثابت و فرعها فی السماء و مصدر اسم همایونش کلام  
 معجز نظام طه ما انزلنا  
 در جهانی و از جهان بیشی همچو معنی که در بیان باشد  
 زیر این نه رواق مینا فام چون شود گفته این همایون نام  
 آید از هر یکی بجای صدا **خلد الله ملک ابد**  
 آن به که بر دعای تو ختم سخن **کنم**

وز ره صدق بر کرانه بود	نه دعائی که شاعرانه بود
مشتل بر مصالح دو سرا	بلدعائی قرین صدق و صفا
هم درو عزو دولت عقبی	هم از او جاه و حشمت دنیا
کای خدا کار او بلفب ساز	سرهم بر زمین عجز و نیاز
حکم او را ز شرع ساز مدار	شرع را پیشوای حکمش دار
که نراند برون ز عدل سخن	عدل را در دلش چنان جاکن
باقیش دار شاه شاه نشان	تا بود در جهان بقا امکان
ساز تخم سمادت جاوید	دولتش را در این سرای امید

بی تکلف ورد دولت خواهان این دعاست

### بیت

می نگویم که این و آتش ده      گویم آتش بده که آتش به

## هفت صحیفه

**صحیفه اول** - در ذکر شمه از حال فرخنده مآل حضرت صاحبقران مغفور و اولاد و احفاد سلاطین معاصر ایشان

**صحیفه دوم** - در ذکر سادات عظام و علمای افادت اعلام

**صحیفه سوم** - در ذکر وزرای مکرم و سایر ارباب قلم

**صحیفه چهارم** - در ذکر اسامی حضرات واجب التعمیم که اگر چه شاعر نبوده اند و اما گاهی زبان بگفتن شعر میگشوده اند

**صحیفه پنجم** - در ذکر شاعران مقرر و فصحای بلاغت گستر

**صحیفه ششم** - در ذکر طبقه ترکان و شمرای مقرر ایشان

**صحیفه هفتم** - در ذکر سایر عوام و اختتام کلام

## صحیفه اول در ذکر سلاطین

حضرت شاه اسمعیل صفوی

قال رب الجلیل فی التزیل

واذکروا فی الکتاب اسمعیل

بکدام زبان شرح شمه از جلال قدر عظیم الشان او توان گفت و در کدام مثقب در مدح و منقبت آن سلطان گیتی ستان بهرام احتشام گردون غلام توان سفت . صحیفه رخسار آفتاب جهات تاب را چه احتیاج بآرایش و پرتو عذار کثیر انوار ماه منیر را چه حاجت بتمریف و ستایش **(بما هتاب چه حاجت شب تجلی را)** نسب والا گهرش امام هفتم بدین ترتیب است **شاه اسمعیل** بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن شیخ ابراهیم بن خواجه علی بن شیخ صدرالدین بن شیخ صفی الدین بن سید جبرئیل بن سید صالح بن سید قطب الدین بن سید صالح الدین رشیدین سید محمد بن سید عوض الخواص بن سید فیروز شاه بن سید محمد بن سید حسن بن سید محمد بن سید ابراهیم بن سید جعفر بن سید قاسم بن سید ابوالقاسم حمزه بن امام موسی الکاظم علیه الرحمة

### بیت

سلطان حیدری نسب موسوی گهر  
 کاو هست بر سران جهان مالک الرقاب  
 در شهر سنه اثنین و تسعین و ثمانمائه ۸۹۲ قدم کرم از شبستان عدم بفضای دلکش  
 وجود نهاده پرتو قدوم سعادت لزوم جهانرا منور گردانید

### بیت

ماهی ازواج شرف زاده خورشید جلال  
 زاده الله جمالا بجهان داده جمال  
 چون شرح بعضی مآثر و فتوحات اعجاز آیات آن صاحبقران سلیمان صفات از کتب  
 تواریخ در ایام آنحضرت نگاشته اقلام عنبر فام منشیان بلاغت انجام گشته بنا بر این ۷۰ جزی  
 از وقایع کلیه ایشان در طی این مختصر رقمزد کلك بیان میگردد  
**القصة** بمحض تأییدات نامتناهی الهی نه بدست یاری لشگری و سپاهی در چاربالش سلطنت  
 و وساده جهانگیری تکیه فرمودند

### بیت

سریر سلطنت اکنون کند سرافرازی  
 که سایه بر سرش افکند خسرو غازی  
 آری چون جمشید و خورشید یکسواره کمند جهانگیری بر قلعه فلك سیمایی جهاد و  
 یکدم شعله تیغ جهانسوز از مشرق باقصای مغرب رساند و در واسط محرم سنه خمس  
 و تسعمائه ۹۰۵ بر گیلان و لاهیجان بزم جهانگیری لوای فتح و ظفر افراشته عنان  
 عزیمت بجانب آذربایجان معطوف داشت و در اوایل سنه ست و تسعمائه ۹۰۶ عزم



انتقام فرح یار (۱) حاکم شروان نموده بنیاد هستی اورا برانداختند و در سنه سبع و تسعمائه ۹۰۷ درحوالی شهر تبریز برالوند يك آق قوینلو غالب آمده خطبه و سکه باسمی سامی ائمه هدی و بحرالقاب نواب اعلی زینت یافت و درسنه ثمان و تسعمائه ۹۰۸ بهضوب الکاء علاءالدوله ذوالقدر رایات نصرت اثر نهضت نمود و درهنگام غیبت الوند يك مذکور باز آمده چون خبر او بهاحقران مغفور رسید از آذربایجان برسر او ایلغار به تبریز آورده اورا ازنیغ گذرانید و در خلال همین سال باسلطان مراد حاکم عراق و فارس جنگ نموده مظفر شدند و در سنه تسع و تسعمائه ۹۰۹ حسن کیاو مراد يك ترکمان را ازحصار آسا بیرون آورده بقتل رسانید و درسنه عشر و تسعمائه ۹۱۰ برحاکم یزد دست یافته آن ملک و توابع بتصرف اولیای دولت درآمد و درسنه احدی عشر و تسعمائه ۹۱۱ سپاه برسر گیلان ورشت فرستاد بعد ازتسخیر باج برامیره مقرر گردانید و در شهرور سنه اثنی عشر و تسعمائه ۹۱۲ امرا بکردستان فرستاده حاکم آن ولایت را بدائره اطاعت درآوردند و درسنه ثلث عشر و تسعمائه ۹۱۳ برسر علاءالدوله ذوالقدر ایلغار فرموده اورا گریزانید و ملک او مسخر شد و محروسه دیار بکر نیز بتصرف درآمد و دراربع عشر و تسعمائه ۹۱۴ بر بغداد مستولی شده تمامی عراق عرب ضمیمه سایر ممالک گشت و در خمس عشر بار دیگر در شروان نهضت فرموده اکثر قلاع درحیز تسخیر درآمد و درسنه ست عشر و تسعمائه ۹۱۶ شیک ازبک را در مرو قهر کرده تمامی خراسان مصفا گشت و درسنه سبع عشر و تسعمائه ۹۱۷ عزم تسخیر ماوراءالنهر تالب آب آمویه فرموده و بنا براستغاثه خانان آنجا و ارسال تحف و هدایا بعراق معاودت فرمودند و در ثمان عشر و تسعمائه ۹۱۸ میرنجم ثانی را بالشکر قیامت اثر بمزم تسخیر ماوراءالنهر روانه نمودند و درسنه تسع عشر بار دیگر بخراسان نهضت فرموده جماعت اوزبیکه که دست تطاول در آنجا دراز کرده بودند راندند و درعشرین و تسعمائه ۹۲۰ باسلیم پادشاه روم درچالدران مصاف دادند و در سنه احدی و عشرین تاسنه ثلثین و تسعمائه ۹۳۰ اوقات شریف را بعیش و حضور گذرانید و در سنه مذکور علم تسخیر بجانب عالم جاودانی بر افراشته و در جوار کثیر الانوار فی مقعد صلق عند ملیک مقتدر منزل اختیار فرمودند سن مبارک ایشان

بی و هشت سال رسیده بود و در چارده سالگی بر تخت پادشاهی جلوس فرموده و خلاصه ربع مسکونرا در عرض ده سال مسخر نمودند و مدت بیست و چهار سال بامر خلیف سلطنت اشتغال نموده مضمون **آیه هذاشی عجب** مشاهده عالمیان گردانید ایراد اسم همایون ایشان درینجا بنا بر آنست که باوجود آن عظمت و اعتلا و اشتغال بامور دین و دنیا گاهی بنا بریشخند خاطر دریا مقاطر متوجه طبع آزمائی میگشته اند و در دری ازلجه طبع بیکران بساحل ظهور میرسانیده اند لهذا این شاه بیت که از تاج طبع سحر آفرین ملازمان آن استان ملایک آشیانست بموجب **کلام الملوك ملوک الکلام** دره التاج خواص و عوام بنا بر تیمن و تبرک در رشته تحریر کشید

### شعر

بی ستون ناله زارم چو شنید از جاشد کرد هریاد که فرهاد دگر پیدا شد  
تخلص همایون ایشان در ترکی و فارسی خطائی است و مولانا امیدی در قصیده که در باب جنک ایشان و حضرت سلیم پادشاه گفته در مطلع ایمائی بدین معنی نموده  
فضا در کار گاه کبریائی کشیده نقش اسلیمی خطائی

**بهرام میرزا** شاهزاده جوان بخت کثیرالافضال و کامکار خجسته اطوار بی نظیر و همال بوده است و اوقات فرخنده ساعتش به نیل آمال و امائی و خلاصه حیات خجسته آمالش بالتذاذ حظوظات نفسانی مصروف بود و طبعی بغایت متصرف و در خطه خطوط خصوصاً نستعلیق انگشت نما و در معموره طراحی و شعر و معما بی قرینه و بی همتا چنانچه سلمان گفته  
(بیت)

ریاض خط تو همچون بهشت خرم و خوش بنات شعر تو چون خیر خیرات حسان !  
گاهی میل بطن موسیقی نموده و قانون استعداد را بچنک گرفتگی و نوای عشاق بینوارا در پرده بزرگی نهفتی افسوس که نهال قامت طوبی مثالش در بهار زندگانی و عفوان جوانی از شکوفه حیات بی بهره ماند و نخل بالای سدره انصالش با وجود سیرابی از سموم هموم خشک شده و ثمره نویدی فشاند  
(بیت)

دریفا که نخل بهار جوانی فرو ریخت از تند باد خزان  
دل یوسف عهد خونست گوئی زنا دیدن ابن یامین ثانی

بمقر جاودانی تحویل نمود و این رباعی آبدار بر صفحه روزگار گذاشت

(رباعی)

افسوس که در خیال و خوابیم همه      در پرده ظلمت و حجابیم همه  
پیوسته بفکر نا صوابیم همه      وز شومی نفس در غذاییم همه  
**سلطان محمد میرزا** - ذات مستجمع الصفاتش گوهریست که از تربیت اشعه  
افتاب جهات تاب درمشیمة کان عنایت پرورده شد و نهال کثیر الاستعدادش شب  
افروزیست که در جوف صدف تأییدات سردی پرورش یافته شرح استعدادات آن منبع

(بیت)

السماعات بنا بر وفور احتیاج باظهار ندارد  
کم کسی بر سریر جاه و جلال      چون تو کردا کتساب فضل و کمال  
مشکل حکمت از کلام تو حل      منطق تو زبان هر معجل  
طبع پاک ترا که وقادست      ذوق حکمت طبعی افتاد است  
فکر تو زد سوی ریاضی رای      شد ریاضی ریاض خلد آرای  
این یاقوت سیراب که از درج طبع آن نصرت ایابست درج افتاد (بیت)  
زدین و زدنی مرا دم توئی      مراد دل نا مرا دم تری  
امید صادق و دجاء واثق است که آن نور حدقه سلطنت و نور حدیقه خلافت در  
ظل ظلیل اولیاء دولت ابدی التحویل از چشم زخم زمانه مصون و از تند باد خزان  
مأمون باد و بانظار عنایات بیغایات محفوظ و بمواهب بلا نهائات ملخوط باد

(بیت)

امیدوار چنانم ز فیض فضل ازل      همیشه کام دهنش شاه کامران باشد  
بقدر دولت او خلعتی بیاواید      که عطف دامن او ملک جاودان باشد  
**سلطان حسن** - والی شهر گیلان و لامیجان گلین **انته الله نباتا حسنا**  
و کادسته بوستان لطافت و صفا . بصف سفا مشهور و در پیشه شجاعت و شیوه  
بذل و سخاوت از اقران بیش و در اضاءات انوار رشد و نجات از اخوان پیش بود  
خلف صدق غفران مآب کار کیا سلطان احمد و نسب عالی حبش بامیر کیای  
ملاطی که از اجله سادات حسینی است منتهی . میشود بنا بر سمت سیادت ذکر او بر سایر  
سلاطین که پایه سبقت بروی دارند تقدیم یافت القصه چون پدر بزرگوارش داعی

كبير را ليك اجابت گفته مسند ايلك خالي گذاشت بنا بروصيت او سلطانعلی  
کیانام برادر مهيش علم سروری بر افراشت و باندك وقتی فیما بین برادران بنزاع  
انجامید و به نیروی امراء که بدو گرویده بودند تمامی ایشان را از میان برداشت  
میهات میهات مصراع (این از فلک است از حمن نیست)

درشهور سنه ثلث و تسعمائه ۹۰۳ درگذشت این مطلع بدو منسوبست (بیت)  
قاتل من چشم می بندد دم بسمل مرا تا بماند حسرت دیدار او در دل مرا

### ایضاً بیت

قاتل من چه بسوی من محزون گذرد چشم پر خون مرا بیندو از خون گذرد  
**سلطان حسین میرزا** پادشاه عدل گستر و شهنشاه رعیت پرور بود بهار  
ایام دولتش چون ایام بهار خرم و خرمی بایام سلطنتش مانند هنگام خرمی دور  
از غم بتکلیف مدح گستری بدانچه او موفق شده کم پادشاهی را میسر شده چون  
ساختن بقاع خیر و رعایت علما و طلبه علوم و ادراک وظایف بطریقی که در ایام  
او دوازده هزار علما موظف بودند و دیگر معموری بلاد و رفاهیت عباد و رعایت  
اهل هنر و شعر ازین قیاس توان کرد و در واقع کسی را که مثل میر علیشیر  
چاکری و مانند مولانا جامی مدح گستری باشد همانا که از مدحیات مادحان غنی و  
از صفت و اصفان مستغنی و سلسله نسبش بخسرو ایران و توران امیر تیمور  
گورکان براین وجه منتهی میشود. حضرت سلطان حسین بن سلطان منصور بن بایقرا بن  
حسن بن عمر شیخ بن امیر تیمور مذکور و نسب وی بچند واسطه باجداد چنگیزی  
می پیوندد چنانکه از کتب مفصله تواریخ معلوم میشود و او برادر بزرگ خود حضرت  
بایقرا میرزا که بعد از فوت پدر در صدد تربیت او بوده منسوبست در اوایل عمر  
مشقت بسیار کشیده بعد از سرگردانی در بوادی و صحاری در شهر سنه خمس  
و سبعین و ثمانه ۸۷۵ بیادگار محمد بایسنغری دست یافته و او را در هرات دست  
حیات بر تافته و در سلطنت تمام ملک خراسان رسید و مدت سی و هشت سال  
بر مسند سروری غنوده بعد از آنکه سنین عمرش از ستین گذشته بود و بر حدود  
سبعین مشرف شده در شهر سنه احدی عشر و تسعمائه ۹۱۱ در موضع بابا الهی  
بجوار رحمت حضرت حق پیوست. گویند در ایام سلطنت هر روز جهت ترویج روح

**حضرت ابی عبدالله الحسین** مرد کوفه‌سند آتش در عاشورا تصدق کردی بمساکین و فقرا و در فضل و شجاعت و فهم و سخاوت او هیچکس را خلاقی نیست و در خوش طبعی و هنر پروری او احدی را اختلافی نه و سلیقه اثر و طبعیت نظمش و از رساله مجالس العشاق که رقم زده کاک آن سرور باستحقاقست معلوم میتوان کرد این غزل و چند بیت از اشعار آن حضرت پادشاه عدالت شمار ثبت افتاد

### غزل

از غم عشقت مرانی تن نه جانی مانده است این خیالی گشته و زان بک نشانی مانده است  
باقدر خم گشته اندر هجر آن ابرو کمان چون کمانم پی بروی استخوانی مانده است  
ای که میجویی نشانم رو بکوی یار بین داغهای استخوانم بی نشانی مانده است  
چون حسینی خویش را خواهم دگر پیرانه سر مست و سر در زانوی زیبا جوانی مانده است

### غزل

جانا جفا برای وفا می کشیم ما ترك وفا مکن که جفا میکشیم ما  
نقاش چین چو صورتش آورد در نظر زد بر زمین قلم که چها میکشیم ما  
این دو مطلع نیز زاده طبع و قادیان حضرت سلطان با داد است

### بیت

سبزه خطك سوادى لعل خندان استه خضر گویا سایه صالمش آب حیوان استه  
حسن اراسن کامل و شیرین و لیلی صورتی عشق اراسن زار او لوب فرهاد و مجنون استه  
**بدیع الزمان میرزا** ولد نجیب سلطان مذکور است و بطور طبع و هنر پروری  
در افواه و السنه مشهور الحق شاهزاده عالمقدار و شهر یاری کامکار بود در سخاوت  
گدائی از گدایان او حاتم و در شجاعت از نو نمونه اسفندیار و رستم اما چه  
فایده که بواسطه عدم موافقت بخت از نهال تاج و تخت بر نخورده و از سازکاری  
روزگار غدا در عزیمت جان شیرین بهزار حسرت سپرد و صورت احوال او آنکه  
بعد از وفات حسین میرزا برادر کهنرش را در امر سلطنت شریک نمود و از  
مضمون بدایع مکنون

**لو كان فيهما آلهة الا الله لفلسنا غافل شدة** اگر چه چند رود  
باتفاق همه دیگر بساط سلطنت گسترده صلا میفش و عشرت در دادند اما آخر بواسطه  
سوء تدبیر شرکت اختلال تمام بهام راه یافته محمد شیانی چون بلای ناگهانی

در اوائل محرم سنه ثلث عشر و تسعمائه ۹۱۳ بر سر ایشان ابلغار آورده بنای جمعیت منهدم گردانید و حضرت بدیع الزمان میرزا بطرف گرمسیر سیر نمود و بنا بر مخالفت حکام باز روی باستراباد نهاد و از آنجا متوجه عراق گشت و بملازمت صاحب قران رسید و حسب الحکم بری ساکن گردید ثانیاً هوای سلطنت نموده با معدودی چند بصوب استراباد علم کشور ستانی بر افراخت و از حاکم آنجا که از بهادران شیک اوزبک بود شکست یافته خود را بطرف هندوستان انداخت و قریب یکسال در آنجا سرگردان میگشت و در حینى که ممالك خراسان از ماهجه رايات صاحب قران مغفور ثالث تزیین شده بود بار دیگر نیز بملازمت آن حضرت رسید و بارایات نصرت آیات به تبریز آمده و در شب غازان ساکن گشت و در سنه **عشرین و تسعمائه** بموافق ۹۲۰ حضرت سلطان سلیم والی روم متوجه مرز و بوم گشته بعد از چهارده ماه بمرض طاعون درگذشت و مصدوقه آیت وافى هدایت و ماتدیری نفس بای ارض تموت گردید این دو بیت در سفینه دوران یادگار از طبع غراء اوست

### بیت

مه من یسگل رویت دلم خون گشته چون لاله جگر هم از غم هجران شده پرگاله

### بیت

چو رخسار نواز نوشیدن می لاله گون گردد درون من صراحی وار تالب غرق خون گردد  
**فریدون حسین میرزا** - از جمله اولاد واجدادان سرور ارباب سداد است بقوت بازوی شوکت و شجاعت و پیل تنی سرور ارباب جدل و هتا بود و بقوت بازو و کمانداری تا جدی بود که اگر کمان رستم در دستش بودی بیک کشش در هم شکستی وحدت نظرش در تیر اندازی بمرتبه بود که اگر صد تیر انداختی پسکان این بر سر سواران دیگر نفستی و اما چون کمان قضا تیر قدر جهت فنای او از آماج خانه قدر گشاده کشش و کوشش او فایده ندارد چون زال روزگار پنجه اقبال آمال و امانی را تاب داده بود از چابکدستی و کوشش بسیار فایده نبرد و هر چند بعد از پدر کر و فر نمود آخر بیکام و ناکام از استراباد و نامغان که مقر او بود بجانب رشت که مسکن ترکمانانست گذشت و بامداد آن

طایفه برقله کلات (کرات) که از امهات قلاع خراسانست مستولی شد و آخر بدست مردم اوزبیک گرفتار شده درشهر سته خمس و عشرین و تسعمانه ۹۲۵ بدش را از ذخیره حیات خالی نمودند و مضمون اینمائیکونواید در ککم الموت ولو کتتم فی بروج مشیده شامل حال او گشت و این مطلع از اوست

شوخی که دایما دل او مایل جفاست      عمر عزیز ما است چه حاصل که بیوفاست  
تنها نه من - بخال لبش مبتلا شدم      بر هر که بنگری بهمین درد مبتلاست  
**شاه غریب میرزا** - از جمله پسران آن پادشاه کشور ستانست و در فنون فضل و کمالات غریب و در صنوف آداب و خصائل ادیب و همواره از همت بلند دیده بر کسب کمالات میگماشت و اما در عنفوان شباب دست از صحبت شیخ و شاب باز داشته متوجه سرابستان عدم شد این مطلع از اوست  
(بیت)

بازم بلای جان غم انماه یاره شد      ای وای آن مریض که رنجش دوباره شد  
**محمد مؤمن میرزا** - ولد خلف و در صدف محمد مؤمن میرزا بدیع الزمانست و در ملاحات نادر آن دوران طراوت عذارش غیرت گلبرگ طری و لوامع رخسارش قمر و مشتری، از رفتار قامت رعنائش سرو سهی را پای در گل و از گفتار و روح افزایش غنچه سوری را خون در دل نقاش ازل چهره پری پیکرش را بقلم بدیع اثر پیراسته و مصور قضا صورت بی نظیرش را بر نك آمیزی غریب آراسته

### بیت

نقاش ازل گبین خط مشکین رقم اوست      یارب چه رقمهای عجب در قلم اوست  
اما پیشتر از آنکه گل امید از باغ مراد چند بخار فنا گرفتار شد و قبل از آنکه خوشه آرزو از مزرع حیات بر چند خرمن عمرش بیاد یغما رفت

### بیت

در بقا که خورشید روز جوانی      فرو ریخت از تند باد خزان  
دوشهر سته اثنی و تسعمانه ۹۰۲ چون بدیع الزمان بنا بر اسبابی که در تواریخ مذکور است با والد ماجد خود اظهار عداوت نمود چون صدای مخالفت بگوش جش رسید بجد تمام متوجه دفع غائنه او شده مظفر حسین پدر خود را با لشکر

ظفر اثر جهت آن مهم بر سر او بجانب استرabad فرستاده قران دو شاهزاده باسترabad افتاده در برابر یکدیگر ایستادند بعد از اشتعال بایره هیجا مظفر حسین میرزا بسمت ظفر اختصاص یافته محمد مؤمن میرزا اسیر سرپنجه تقدیر شد در آن حین این مطلع را حسب حال خود فرمود

### بیت

منم کز ضرب تیغم بیشه خالی از غظنفر شد فلك یاری نکرد ای دوستان دشمن مظفر شد  
چند یوم در قلعه اختیار الدین محبوس بود در شهر سنه ۹۰۳ و تسماء ۹۰۳  
خدیجه بیگم والدۀ مظفر حسین که فی الحقیقه خمیر مایه فساد بود در وقتیکه پادشاه  
از جام غفلت بیهوش افتاد حکم قتل او کرد و نهال حیاتش از پای در آورد علی الصباح  
که سلطان چهارم سر از کسگره افق بدر کرد چون پرتو این خبر بر پیشگاه  
شهود آن حضرت پادشاه تافت انگشت ندامت بدندان حسرت گزید چون قضا  
کار خود کرده بود از آن چه فایده گویند در هنگام وداع زندگانی این مطلع را  
در بدیهه گفته

### بیت

نا جوانمردی که بیجرم درین سن میکشد کافری سنکین دلی گشت است و مؤمن میکشد  
این مطلع مشهور بدان مرحوم مغفور منسوبست

### بیت

وزیدی ای صبا برهم زدی گلهای رعنا را شکستی زان میان شاخ گل نورسته ما را  
**بابر پادشاه** - از دودمان کثیر الاحسان امیر تیمور کورکان است و نسب  
او برین موجب است بابر بن عمر شیخ بن سلطان بوسعید بن میرانشاه بن امیر تیمور مزبور  
صیت سخاوت و شجاعت او بکوش عالی و ادانی رسیده و خوان احسان بر  
روی روزگار کشیده بعیش دوام و مجالست خوبان گل اندام اشتها تمام داشت  
در شهر سنه اربع و تسماء ۹۰۴ ملك ماوراءالنهر بعد از محاربات بسیار که فیما بین او  
وشیک شیبانی واقع شده بود از تصرف او بدر رفت و بسلطنت کابل و آرنواحی  
قناعت نمود و در سنه سبع عشر و تسماء ۹۱۷ بامداد صاحب قرازمه مغفور یکبار  
دیگر بر ماوراءالنهر مستولی گشت و باندک وقتی سلاطین اوزبک بروی هجوم



آورده بر سر آن ملک در گذشت و بجانب کابل معاودت نمود و علم جهانگیری بجانب مملکت هند بر افراخت و بعد از استیلا بر پادشاه آنجا شهر اکره را که از مملکات بلدات هندوستانست بحوزه تصرف در آورده دارالسلطنه ساخت و در حین فتح آن مملکت بسی زر و زیور و متاع نفیسه و گوهر بدست سایر لشکر اوفتاد و از انجمله فرموده اند که سیزده من الماس بود باقی آجناس برین قیاس توان کرد و بعد از این فتح نامدار در کمال شوکت و اقتدار روزگار گذرانید و در شهر سنه سبع و ثلثین و تسعمائه ۹۳۷ رخت فنا بشهر بقا کشید این مطلع ترکی بدو منسوبست

### نیت

تکلف هر نیجه صورته بولسه آندن آرتوق سن سکاجان ایار اما بی تکلف جانندن آرتوق سن  
**همایون پادشاه** بن بابر پادشاه پادشاهی بود بکثرت مال وحشم و هنر پروری منفرد و سخاوت و فرط معدلت و داد گستری از عظمای خواقین مقفرد و در فن حکمت خصوصاً ریاضی ثالث افلاطون و اقلیدس و در کثرت خیل وحشم ثانی حضرت اسکندر بن فیلقوس و بعد از پدر پای بر تخت سلطنت نهاده دست انعام و احسان بکشادوسعت مملکتش از قندهار تا بنگاله که از اقصای ممالک هندست رسید و در شهر سنه اربع و اربعین و تسعمائه ۹۴۴ یکی از **احاد الناس** افغان شیرخان نام که ملازم او بود خروج کرده و در اوایل ازو اعتباری نکرده آهسته آهسته شعله او بالا گرفته ایلغار بر سر پادشاه آورد و خرمن حیات بمضی از لشکریان او را سوخته و اختلال تمام بکار و بار او راه یافته و پادشاه بتلافی آن امر که نوبت آخر لشکر همایون بعزم رزم او جمع آورده بجانبش شتافت اما چون گردون میمون سیرت تاج شیر خان بود رو براه بازی نمود و از غلبه **عسکر** شیر شکار و هجوم سپاه بسیار نتیجه مترتب نگشت

### نیت

زییون فزون بود هامان بزور هنر عیب گردد چو برگشت هور  
 بنا برین عروس مملکت هند را طلاق گفته روی **نکر** بجانب دیار دیگر آورد و در آنجا نیز او را کاری از پیش نرفت بنا بر عداوت اخوان از مملکت دابلستان دست شسته روی امید ورجا بدرگاه حضرت گیتی پناه جنس ابتاه آورده

و در حدود ... بشرف ملاقات صاحبقران فایز شده بامداد آنحضرت باردیگر بسرحد ولایت  
موروثی رسید و تمام برادران را درکمند نسخیر کشید

زمی زباده از کاروان امل را انامل تو بسرحد آرزو شده رهبر  
و تا اکنون که سنه خمس و تسعمائه ۹۰۵ هجریست برمسند سلطنت آن دیار متمکن است و  
در نظم اشعار خسرو ارباب فهم و از دایره خطش حظی کامل و در توقیعات انشایش رسائل

### بیت

همایون خطاو توقع خوبی راست طفرائی که نوشته است منشی قضا هرگز مثال او  
این مطلع نیز ازوست

### بیت

آن نه سرواست که درباغ سرافراخته است شمع سبزی است که پروانه او فاخته است  
**عسگری میرزا** نیز از اولاد امجاد بابر میرزا است و در زمان حضرت همایون پادشاه  
بعضی اوقات حکومت قندهار بدو تعلق داشت در محلی که پادشاه مذکور از ولایت بکر  
بسرحد الکلای آن برادر رسید نسبت بآن برادر یوسف صفت ثدیری اندیشیده می  
خواست که در چاه هبوطش اندازد و آخر به موجب **من حفر بئراً لآخیه وقع**  
**فیه** قضیه منکس شد و در حینی که از درگاه گیتی ابتهاه با سپاه ظفر پناه بالکلای  
مذکور رسید او را بچنگ درآورده رقم عفو و اغماض بر جرایم او درکشید آری

### مصرع

از کریمان نسزد آنچه خلاف کرم است

بهر حال در آن شبی که جوان او اختیار نام ازوی جدا شده بی اختیار این مطلع

ازو سرزد

### بیت

چنان یتخود شدم از دوری آن گلمذار امشب که مردم گریه ام سرمی زنند بی اختیار امشب  
**یعقوب بن حسن بیک بن حسن** ، ملک حسن را شاهی و آسمان راماهی  
ولد امیر حسین بیک بن علی بن قرا عثمانست و آن طایفه را آق قویونلو گویند که در کتب  
تواریخ مسطور است که اجداد ایشان در زمان اغودخان که قبل از ظهور اسلام بود مواز اقصای ولایت

شرق لشکر بایران کشیده و براکتر ولایت مستولی شده در حدود دیار بکر رحل اقامت انداخت و اول کسیکه از آن طریقه لباس مستعار سلطنت پوشیده و در احیاء مراسم آباء و اجداد کوشیده حسن بیک است بعد از او اسن اولادش حضرت سلطان خلیل بعد از شش ماه برادر کوچک وی یعقوب بیک که از جانب او حاکم دیار بکر بود متوجه آذربایجان شده رایت مخالفت بر افراشت روز چهارشنبه چهاردهم ربیع الاخر در شهر سنه ثلث و ثمانمائه ۸۰۳ در حوالی خوی چشمه حیاتش را بجاگ فنا انباشت بعد از این فتح پای برمسند سلطنت نهاده حاکم اکثر بلاد ایران کشت و دست متغلبه را برچوب بست و در رفاهیت بر روی رعایا گشاد اما در اواخر حال نسبت بخلاصه آل و زبده دودمان صفویه خیر مآل قدس الله سره قطع نظر از اتساب خاندان طیبین و طاهرین ملاحظه آیه کریمه **قُلْ لَا اسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اجْرًا** **اِلَّا الْمَوْدَةَ فِي الْقُرْبَى** نموده و در مقام خلافت در آمد و بید بی بهره عمرش از صرصر قهر الهی مستاصل گشت

### بیت

نا دل مرد خدا نامد بدرد هیچ قومی را خدا رسوا نکرد  
در شهر سنه ست و تسعین و ثمانمائه ۸۹۶ پاداش عمل خود گرفته تارشد  
و دیده آمالش از مشاهده جمال یوسف حیات ناینا گشته و در سر پنجه گرک  
فنا اسیر گشت

### بیت

خار هرکید که بدخواه براه تو نهاد خنجرى گشت که جربر جگر او نخلید  
علی ای حال در زمان خلافت وی اختر شعر از حسیض هبوط دواج ثریا  
رسیده و شیوه شعر و شاعری چون ملت سامری در میانه بنی اسرائیل شهرت تمام  
یافت این از جمله اشعار اوست

### رباعی

دیا که درو ثبات کم می ینم در هر فرحش هزار غم می ینم  
چون کهنه رباط است که از هر طرفش رامی به بیابان عدم می ینم

**سلطان سلیم** - بن حضرت المرحوم سلطان بایزید بن محمد بن حضرت سلطان مراد بن حضرت سلطان غازي خواندگار ایلدرم بایزید بن ارودخان بن ارود غزول بن قرا عثمان. وی از جمله سلاطین آفاق بدقت رای و کثرت حزم و میل جانیگری امتیاز تمام یافت و اکثر ممالک عربستان و دیار بکر را ضمیمه ممالک خود گردانید مدت خلافتش هشت سال و هشت روز بود و فاتش در سنه ۹۲۶ روی نمود و این مطلع از اوست

### بیت

این سفر کردند و این یسر و سامانی ما  
بهر جمعیت دلهاست پریشانی ما  
**سلطان سلیمان** - ولد رشید حضرت مرحوم المغفور طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه سلطان سلیم است و بکثرت سپاه و حشم و غلبه عساکر و خدمت و حشر **سلیمان و جنوده من الجن** موصوف و درایام او حقا اکثر فرنگ و توابع در حیطه تصرف او در آمده کمند تسخیر در کنگره اغلب قلاع انداخت و گاهی بنظم اشعار خاطر شریف مفیض البرکات خود را می گمارد این بیت از اوست

### بیت

دیده از آتش دل غرقه در آبست مرا  
کار این چشمه ز سرچشمه خرابست مرا  
**شیبک خان** - بن براق خان ابوالخیر نسب او منتسب بمردم اوزبیک خان بن طغرلجه بن تقوای بن مابوی بن جوجی بن چنگیز خان میشود باین چند اواسط چنگیز خان میرسد چنانکه از کتب متقدمین و متاخرین معلوم میشود القصه در اول حال در کمال بیسامانی بترکستان میگشت آخر بملازمت سلطان محمد بن سلطان ابوسعید حاکم ماوراء النهر رسید و بعد از مدتی از و روگردان شده بنیاد مکر و فریب نموده بترکستان رفت آری مشهورست **مصرع** این ره که تو میروی بترکستانست  
باز در شهر سنه ۹۰۶ که مرج و مرج راه افتاده بود با فوجی از عساکر بلا مآثر بدان ولایت معاودت نموده باندک روزگاری ان الکمار را بحیز تسخیر در آورده و در شهر سنه ۹۱۳ بعد از وفات حضرت سلطان حسین میرزا چون فیما بین اولادش اتفاق دولتی نمانده بود بخراسان اکثر ایقان را از

میان بر داشت و **لوی الا ولاغیری** برافراشت تا آنکه بدست غازیان بنیاد عمرش منهدم و با وجود ترکیت و جاهلیت خود را در اکثر فنون استعدادات مهندس دانسته و در تصویر استاد بهزاد نقاش که تا مصور قدرت صورت انسانی بر تخته هستی چهره کشائی نموده چونان مصور چابک دست نکشیده و در خط مولانا سلطانعلی که **كلک گرام الکاتبین** مثل او خوشنویسی ننکاشته دخل بجد نموده صورت آنرا در قلم اصلاح نمودی و خط این را بنوک قلم موروثی رقم کشیدی و گفتمی چنین میباید و در زمان خود حکم کرده بود که تمام شعرا شاهنامه فردوسی را ترکی نمایند و در محلی که هرات مسخر او شد این مطلع بنزد ارباب هرات فرستاد و چهل تومان یکی که دوست تومان تبریز است خراهی نخواهی صله این شعر گرفته بقیه اشعار را از این معلوم نما

#### بیست

قاضی و قاز و قوزی و قیز و قمز **گرک** ای مردمان شهر هری یارچه مز **گرک**  
**عیدخان** - پسر سلطان محمود برادر **شیک** خان مذکور است و او بغایت سفاک و بی رحم و بی باک بود و جز جور و ظلم پیشه نداشت و بغیر عداوت بذریع حضرت رسول صلعم نظر بر اندیشه دیگر نمی گماشت و بواسطه او اکثر بلدات خراسان ویران شده و بشامت او بسیاری از عجزه و رعایا بآب تیغ غریق بحر فنا گردیدند عدد قزلائی از چهل هزار افزونست و کشتگان مکارک او از شمار بیرون در واقع این عیدالله با وجود آنکه طبع خوب و ذهن مرغوب داشت و در سخاوت بی مثل و در شجاعت بی بدل بود باز بدین اخلاق ذمیمه و اطوار لثیمه مبادرت مینمود و بالاین همه شعر میفرمودند این مطلع ازوست

#### بیست

دوستی ساقی شد دلا جام محبت نوش کن نیست وقت گفتگو دم در کن و بنیوش کن  
**شاه عادل** چند سال حکومت شهر لار بآن خدام تعلق داشت پادشاهی خوش طبع کامکار و سروری شجاع و چابک سوار بود و در کمانداری و تیر اندازی روح بهرام گور ازو منقل و در استعمال نیزه و شمشیر صد همچو گیو و پشن ازو خجل و نسب او بگرگین میرسد قریب هزار سالست که حکومت آن ولایت در آن خاندانست و در شهر سنه خمین و تسه ماهه ۹۵۰ بدست یکی از مجهولین گفته شد این مطلع ازوست

### بیت

کهن شد قصه مجنون حدیث درد من بشنو بهرافسانه ضایع مکن خود را سخن بشنو  
**میرزا شاه حسین** - بن شاه ییک بن حضرت امیر ذوالنون ارغون و امیر  
 ذوالنون یکی از امرای معتبر سلطان میرزا بود و حکومت قندهار تعلق بدو داشت و  
 بعد از او شاه ییک نیز علم ایالت و حکومت برافراشت آخر حضرت محمدباقر پادشاه  
 بن المرحوم حضرت عمر شیخ بن سلطان ابوسعید میرزا لشکر بدان ولایت کشید و  
 او تاب مقاومت نیاورده در شهر قندهار متحصن شد و زمان محاصره سه سال تمام امتداد  
 یافت و آخر بصلح شهر را تسلیم خدام بابر شاه کرده بجانب ولایت هند روان شد و تا  
 آخر ایام حیات دارائی آن مملکت بدو مخصوص بود بعد از آن که شاه روح دست  
 تصرف از شهرستان بدنش کوتاه کرد میرزا شاه حسین برمسند پدرش نشسته والی هندوآن  
 حوالی شد و بعمارت قلاع و توفیق ساختن بقاع موفق شد و حالا قریب بیست سال  
 است فرمانفرمای آنجاست و او مشهورست در حدت ذهن و دوام عیش و گویند در تصویر  
 نیز گاهی دستی دارد و بلکه خاطر بنظم میگمارد این مطلع ازوست

### (بیت)

دامن بمان برزده جانانه ام امروز من بنده آن طور یتیمانه ام امروز

### صحیفه دوم

در ذکر سادات عظام و علمای افادت اعلام و آن مشتمل است بر دو  
 صحیفه

**میر عبدالباقی** - از اولاد شاه نور الدین نعمه الله که از غایت شهرت احتیاج بتعریف ندارد

### بیت

گلستان بنی ناطمه عبدالباقی کاید از نکته او بوی نبی المرسل  
 و خدمتش باوجود کمال نسب بحلیه جمال حسب آراسته و باهمه رتبه که داشت دایم  
 همت بر رعایت فقرا میگماشت چنانکه میل خاطر او از این رباعی توان معلوم کردن

### رباعی

مسکن شده کوچه ملامت ما را ره نیست بوادی سلامت ما را  
 درویشانیم ترک عالم کرده اینست طریق تا قیامت ما را  
 و در سلیقه انشا نیز از بی نظیران بود و گاهی بگفتن شعر نیز میل مینمود

تخلص باقی میکرد دیوان غزلی تمام کرده و در اوایل زمان حضرت صاحب قران مغفور بمنصب صدارت آنحضرت مشرف گشته بعد از آن بوکالت ایشان مرقی گردید و حل و عقد مهام انام بقبضه اقتدارش درآمد چنانکه تمام امورملکی و مالی باستصوابرای صوابنمای او مجری میشد در جنگی که فیما بین نواب مغفور و حضرت پادشاه روم اتفاق افتاد بدرجه شهادت رسید و کان ذلك فی اوایل شهر رجب المرجب سنه عشرین و تسعمائه ۹۲۰ این مطلع از زاده طبع ایشانست

### بیت

کار سامان نرود تا که پریشان نشود      شرط آنست که تا این نشود آن نشود  
**میر قوام الدین حسین** - از اکابر سادات و نقبای شهر اصفهان و مدتی در شهر مذکور بامرفضا اشتغال نموده و در سنه ثلاثین و تسعمائه ۹۳۰ بامر صدارت حضرت صاحبقران باامیر جمال الدین محمد استرآبادی شریک شده بعد از آن در شغل مذکور مستقل گردید و در ایجاد فضیلت خصوصاً در انشا فرید بود و در رعایت اهل فضل میکوشید و از تقوی و صلاح دقیقه نامرعی فرو نمیکذاشت این مطلع ازوست  
 روز اگر باهم نشینان غمزدل بیرون کنم      شب که غیر از غم ندارم همنشین چون کنم

### بیت

چون خیالک نرود هر کرم از پیش نظر      صد رخت بینم و گویم که خیالست مگر  
**میر معز الدین محمد** - از جمله سادات و نقبای شهر اصفهان و در فقه و سایر علوم سرآمد علمای زمانست از عنفوان جوانی بشرف طواف بیت الحرام و زیارت حضرت سید انام ع و سایر ائمه دین و اولیای اسلام و المسلمین مشرف شده بعد از آن مدت هفت سال منصب صدارت حضرت صاحب قران مغفور تعلق بدیشان داشت و آخر ترک آن گفته در روضه منور رضیه رضویه **علی ساکنها الفتحیه** بمبادت و طاعت مشغول شد تخلص وی فیضی و این غزل از زاده طبع ایشانست

### بیت

به پیش ماه رخس آفتاب یعنی چه      به پیش خالو خطه ملک ناب یعنی چه  
 عرق بروی تو هر کس که دید میگوید      بروی آتش سوزان حباب یعنی چه  
 خیال ز کس مست ز دست برده مرا      و گرنه با دل پر درد خواب یعنی چه  
 خیال شمع اگر نیست در دلک فیضی      دل پر آتش و چشم پر آب یعنی چه

در یکی از مکتوبات که بمن نوشته این رباعی که زاده طبع ایشانست بوده که

### رباعی

تا دور ز محفل جمالت شده‌ام      نوید ز دولت وصال شده‌ام  
پیوسته خیال تو بود مونس جان      شرمنده ز الطاف خیالت شده‌ام

در شهر سنه اثنین و خمسين و تسمائه ۹۵۲ در بصره فوت شد

**سید محمد یوسف** - سید دانشمند خوش‌محضر پاکیزه روزگار بود طبع او صراف در معانی و لطف عمیمش چاره ساز بودی پریشانی اصل وی از سكرات خراسانست وری و والدش امیر معزالدین یوسف در ایام حضرت حسین میرزا بهرات مسافرت فرموده آن خلاصه سادات در آن آب و هوا نشو و نما یافته بحسن سعی باعلا مراتب فضایل و استمدادات ترفی فرمودند و در زمان حضرت صاحبقران مغفور در خراسان بمنصب صدارت و امارت قیام و اقدام مینمود و آخر بواسطه شرارت بعضی مفسدان بحکم امیر خان که احکم ا خراسان بود در روز چهارشنبه رجب المرجب سنه سبع و عشرين و تسمائه ۹۲۷ بدرجه شهادت رسید کویند در آن محل چیزی فرموده که این بیت از آن جمله است

### بیت

بناحق ارچه مرا میکشی ولیك به بین      كه عاقبت چه كند با تو خون ناحق من  
و جناب میر از غایت اخلاق خلقی تخلص میکرد این مطلع ازوست

### بیت

باستقبال قدت سرورا رفتار بایستی      بتعریف دهانت غنچه را گفتار بایستی

### بیت

مارا خیال وصل تو از سر نمیشود      مشتاق خدمتیم و میسر نمی شود  
**میر تقی الدین محمد** - ولد حضرت امیر جمال الدین صدر است و در کسب فضل و کمال دقیقه فرو نکذاشتی و در سخاوت و کرم و صرف دینار و درم اقتدا بحضرات ائمه دین صلوات الله علیهم اجمعین نمودی بعضی اوقات در هرات اقامت نمودی و در آخر ایام حیات قصد بیت الحرام و زیارت حضرت سید انام علیه الصلوة والسلام نموده و در آن راه انواع رنج و عنا مثل قید و زندان کشید و در قدس لخلیل داعی حضرت حق را لیک گفته مرغ روح پرفتوحش بفضای قدس پرواز کرده همانجا مدفون شد رحمه الله و كان ذلك فی شهر سنه اربع و اربعین و تسمائه ۹۴۴ و حضرت سید مذکور در خوش طبعی



و خوش صحبتی مسلم و در صنایع شعر و عروض و معما بی بدل عالم بوده این بیت ازوسف

آتشوخ کدی وعده صدگونه جفا کرد **بیت** **المنة لله** که امروز وفا کرد  
**میرزا شرف** - فرزند ارجمند و خلف سعادتمند قاضی جهانست و در علو سلیقه  
 از نوادر زمان و سلسله نسبش بامام زمن امیرالمؤمنین حسن منتهی میبود و حبشش از  
 زینت و زیب سرلوحه بیان و تذهیب مستغنی. ای تو مجموعه خوبی زکدامت گویم .  
 شرف ذات را با جهانی صفات جمع ساخته و علم **انك لعلى خلق عظیم**  
 برافراخته این چند مطلع از ایشانست

شد سینه بصد چاک ز تیغ ستم او **بیت**  
 یرون نشد از سینه صد چاک غم او  
 تا مرا در نظر مدعیان خوار کند **بیت**  
 هر چه گویم بخلاف سخنم کار کند  
 با من سخن از فرق دلداری مگوئید **بیت**  
 از مرگ سخن بر سر بیدار مگوئید

به پیش اوسخن از حال زار من مکنید **بیت**  
 بدین بهانه تکلم بیار من مکنید  
**میرقدسی** - از نقبای نجای آنجاست پدرش بطرف خراسان رفته و در سبزوار  
 ساکن شده اند و سیدی آدمی وش فانی مشرب و نفیس الامر بغایت متعبد و متقی و در  
 شعر شناسی مثل جمهور و دردیوان مهر ورزی مقدم و مشهور و خود نیز شعر فرموده  
 و تخلص او قدسی است این مطلع ازوسف

من که باشم که ترا دشمن من باید بود **بیت**  
 در پی بودن و نا بودن من باید بود  
**شاه صفی** - برادر شاه قوام الدین نوربخشی است و بی درویش و فانی مشربست و  
 خالی از طالب علمی نیست و بشرف حج و زیارت حضرت رسول صلعم و ائمه دین  
 صلوات الله علیهم اجمعین مشرف شده و در شاعری ذهن خوب دارد این رباعی و چند مطلع ازوسف

**رباعی**  
 هرگز دل هیچکس میازار صفی  
 سر رشته همین است نگهدار صفی  
 تا بتوانی دلی بدست آر صفی  
 ز هزار صفی هزار زنهار صفی

خوش آنروزی که دشنام من بدنام میدادی **بیت**  
 دعا هر چند میکردم مرا دشنام میدادی  
 ای عقل کجا ما سرو سودای تو داریم **بیت**  
 دیوانه عشقم چه پروای تو داریم

**میر هادی** - موسویست در اول بطلب علم مشغول بود اما عاشقی ویرا از آن کار باز آورد وی بسیار خوش صحبت و خوش خلق بود و بنزد اهل قبضه مسلم بدینوجه اومدنی درممالك معروضه حضرت صاحب قرانی احتساب متعلق باو بود و در آن حال امور منکر ازو صادر میشد که نهی آن از جانب شرع امر بمعروف بود و در آخر بتولیت آستانه ملك آشیان رضیه رضویه علی ساکنه السلام مشرف شد و بنظم گفتن نیز میل نمودی این دوسه مطلع ازوست

### بیت

بجان رسید دل از محنت جهان ما را      اجل کجاست که منت نهد بجان ما را  
 رقیبان معتبر در کوی اومن خوارو زار آنجا      سکان را پیش او صدقدروهن بی اعتبار آنجا  
 نهادی بردلم داغ نھان و سوختی جانرا      بدرد و داغ هجران چند سوزی ناتوانانرا  
 بگفتم تیغ کین بردارو اول قتل هادی کن      بخنده گفت در عاشق کشی هادی نمیخواهم  
**میر حاج** - از جمله سادات جنابد خراسانست و در طهارت اصل و لطافت طبع مستغنی  
 از تحریر و بیان گویند که انقطاع و تجردش در مرتبه بود که روزی حضرت امیر  
 عیشیر بحجره او درآمد آن منزل را چون خاطر اهل دل از متاع دنیوی خالی دید  
 لاجرم تفقدی بخاطر شریف آورده جمیع مایحتاج اورا از نقد و جنس سامان نموده  
 بآنجا فرستاد حضرت میر چون بوثاق خود آمد آن براق و پرتال ارا ملاحظه  
 نمود در آن حجره را فراز کرده بجای دیگر تحویل نمود . از فنون شعر بغزل و  
 و قصیده میل داشته این از جمله غزلیات اوست

### غزل

ز سینه هر نفسم آه جانگداز بر آید      چو آتشی که نشیند دمی و باز بر آید  
 بمسجد ار بخرامی بلطف آن قدو قامت      هزار عابد صدساله از نماز بر آید

اگر در گوشه غم دور از آن سیمین بدن میرم      خلل در کار عشق افتد در آن روزیکه من میرم  
 شهید عشق را جزمی کسی ماتم نمیدارد      که خواهد ماتم من داشتن روزی که من میرم  
 این بیت مذکور از حضرت مولانا جامیست فاما بمیران شب و اگر حضرت مولانا

مضایقه نماید این بیت آتی بدو عوض داده میشود !

### بیت

خوش آنکه بهلوی هم چون برگهای زر گس      جمعی نشسته باشند جامی در آن میانه  
این مطلع و بیت در جواب خسرو ازوست

### بیت

من بیدل که از عشق در آب و آتشم شبها      چو شمع افتاده در تاب و تبم تبخاله در لبها  
نه صورت بردو دیوار صورتخانه چین است      ترا دیدند خوبان و تهی کردند قالبها  
**میرزا قاسم** و او قاسمی تخلص داود و از سادات جنابست بمزید  
علم و عبادت و فهم و فراست از امثال و اقران ممتاز و مستغنی است و در  
شعر و معما سر آمدست و اولاد امیر سید جنابست که همیشه پیشوا و مقتدای  
آن ولایت بوده و حال نیز برادر او امیر ابوالفتح در شهر خود بدان کار مشغول  
است و حضرت امیر مذکور با وجود علو شان دایم بمضمون بلاغت مشحون **الفقر**  
**فخری** عمل کرده بطریق ائمه کرام اوقات می گذرانید و درویشی و فقر او  
زیاده از آنست که تعریف توان کرد. بهمه صفتی آراسته و پاکیزه همه قسم شعر را مدگوید  
ایما در مثنوی در این زمانه سرآمدست و بی تکلف مدح کستری بسی بدست و در  
این زمانه کسی مانند او مثنوی را نگفته و در مثنوی چهار کتاب نظم کرده اول  
شاهنامه که فتوحات زمان حضرت صاحب قران را نظم فرموده این ابیات در وصف  
جنگ از آنجاست

### بیت

غبار آنچنان در هوا شد حجاب      که ره بست بر دعوت مستجاب  
زوالای ! گلگون سنان بهره مند      شفق از زمین نیزه واری بلند  
یلان غرق آهن ز سر تا پای      چو صورت که گیرد در آینه جای  
نهان در زره مهوشان زمان      چو در حلقه دیده ها مردمان  
یلان از تبرزین فتاده نگون      چو از تیشه کوه کن بیستون  
فرومانده اسبان ز جولان همه      چو اسبان شطرنج بسی جان همه

این دو بیت در صفت باغ هم از آن کتابست

### بیت

صنوبر زده شانه گیسوی خویش کشیده دل عالمی سوی خویش  
عیان شاح گل ز آب روشن ضمیر چو قد بتان در لباس حریر  
سهی سرو و آب از درخندگی بود خضر و سر چشمه زندگی  
دوم کتاب لیلی و مجنون که بنام صاحب قران گفته این دو بیت در خطاب  
مجنون با ناله لیلی از آن کتابست

### بیت

گلزار جهان تهی کن از خار کان غیرت صد هزار گلزار  
روزی که ببوی گل شود مست خاری نزنند بدامنش دست  
این دوبیت نیز هم از آن کتابست  
حرف غم لاله در بهاران زایل نشود بابر باران  
این دوبیت را دریماری لیلی فرموده

### بیت

شد ساعد سیم نازینش چون نال قلم در آستینش  
شد مهره پشت آن سیمبر چون رشته در زپای تاسر  
دیگر کتاب کار نامه درصفت گوی بازی حضرت صاحب قرانی حسب الامر  
مطاع در سلك کشیده این سه بیت درصفت گوی بازی از آن کتابست

### بیت

چو گان بکفش چو بر ستورست موسی و عصا و کوه طورست  
هر گوی زدی چنانکه خواهی از ضربت صولجان شاهی  
در مرکز ماه رفت آسان چون زرده درون ییضه پنهان  
دیگر کتاب خسرو شیرین که بنام من و این دو بیت درمناجات از آنست

### بیت

ز خال عارض آن شوخ مهوش مرا در خرمن هستی زن آتش  
که چون سوزم بدوزخ نبودم کار که خاکستر نسوزد کس دگر بار  
این چند بیت در خطاب عاشق با شمع از آن کتابست

### بیت

ترا من چون در این دیر غم انجام	مگر دادیست از یداد ایام
که می بینم دلت زینسان مشوش	بجای خاک بر سر کرده آتش
تو گر داری ز شب تا صبح این سوز	من بیچاره میسوزم شب و روز
ترا از گردش چرخ جفا کیش	چو من بس عقده مشکلی بود پیش
که از تاب غمت میباید افروخت	چو من تا زنده میبایدت سوخت
تویی آن مرغ آتشخوار خونخوار	کز آتش خوردنت سرخست منقار
بصد خون دلت دور زمانه	دهد از قطره اشک آب و دانه
بآتش زنده همچون سمندر	مگر آب حیات تست آذر

این دو بیت در صفت بهار از آن کتابست

دهان غنچه تر شبنم آویز	لبش از خنده شیرین شکر ریز
ز دلکش غنچه‌های نو گشوده	هزاران غنچه گلگون نموده

اشعار خوب او بسیار است و زیاده ازین مرجب اطاب این دو مطلع و

رباعی ازوست

برای جان زتن بهر نثار اکنون که یار آمد **بیت** اگر روزی مرا در عاشقی خواهی بکار آمد

دل دیوانه ام از یار جدا میگردد کس ندانست که دیوانه کجا میگردد

### رباعی

در عشق تو گر چنین حزین خواهم بود رسوای زمانه بعد از این خواهم بود  
دلدار اگر تویی چنان خواهم شد دل داده اگر منم چنین خواهم بود  
**میرزا اسود** - از سادات رضویست ولد غیاث الدین عزیزست حضرت  
میر در فصاحت بی نظیر زمان و در بلاغت فرید دوران خود بود و در شعر گفتن  
و شناخت مسلم روزگار فنانی تخلص میکرد این دو مطلع زاده طبع اوست

### بیت

بمیزان نظر حسن ترا با ماه سنجیدم	میان این و آن فرق از زمین تا آسمان دیدم
هر شب کنم اندیشه تادل ز تو برگیرم	چون صبح شود روشن مهر تو ز سر گیرم

**میر سید شریف** - ولد شریف ثانی است و ایشان از اولاد شریف علامه اند که از شدت تشهیر احتیاج بتمریف ندارد و حضرت امیر مذکور در سخا و کرم و بذل دینار و درم مشهور و معروف جهانست و در خاق و تواضع یگانه دوران و در علوم که موروثی اوست جفای بسیار کشیده فاما چون مهم دارالملک شیراز بی او سامان نمی یابد مجال مطالعه ندارد و در شعر غزلهای عاشقانه دارد این مطلع ازوست

**بیت**

دورم زبزم وصل توایماه چونکنم جانم بلب ز ناله رسید آه چونکنم  
**شاه ظاهر** - میگویند از نسل خواندیانست (۱) واول در کاشان متوطن بوده بعد از آن بطرف هند روان شد و در آنجا جهت فضل ترقی نمود و صدر نظام پادشاه شد در شهر سته اثنی و خمسین و تسعمائه ۹۵۲ متوجه عالم عقبی گردیده و در جمیع اصناف شعر میفرمود خصوصا در قصیده. در تتبع انوری این مطلع ازوست

**(بیت)**

شاهد مهر چو آید بشبستان حمل لاله فانوس بر افروزد و نرگس مشعل  
**قاضی روح الله** - برادر قاضی جهانست و در ملایمت طبع و چاشنی سوز و محبت یگانه زمان در قزوین ایشان را سادات سیف الدین میخوانند و حضرت قاضی که جد ایشانست از کبار سادات و علمای شهر قزوین است و قضای شهر مذکور اباعنجد تعلق بدیشان داشته حضرت قاضی روح الله نیز بدان امر اشتغال نمود و اخلاق و اوصاف پسندیده او از حد و حصر بیرون است و ب مردم ملا میل داشت و در شعر طبع بسیار خوش داشت و همواره میفرمود که غصه من همین است که بعد از من مردم اهل طبع با هم نشینند و اشعار خوب خوانند و من از آن محروم باشم آخر از آنچه اندیشه کرد فلك کج رفتار جفا کار بر سرش آورد و کان ذلك در شهر سته ثمان و اربعین و تسعمائه ۹۴۲ اشعاری که یادداشت ازدو هزار متجاوز است اشعار خودش نیز بسیار است اما بدین مطلع که زاده طبع ایشانست اختصار رفت

**بیت**

مراست غرقه بخون چشم اشکبار از تو بغیر خون دلم نیست درکنار از تو

**میر عبدالباقی** - پسر قاضی جهانست و در اوان جوانی وداع عالم فانی

نموده این دو بیت ازوست

**بیت**

ساقی مطلب جانب میخانه ام امروز      کز خون جگر پر شده پیمانه ام امروز  
گاهی ز زلف نقاب رخ چو ماه کنی      نهان کنی رخ و روز مرا سیاه کنی

**قاضی محمود** - ولد حضرت قاضی روح الله مذکور است در تحصیل

علوم از خود بتقصیر راضی نیست و امید که موفق باشد و گاهی نیز شعر میفرماید

این مطلع از اوست

**بیت**

با غیر برای دل ما بر سر کین باش      بامن که سک کوی توام بهتر از این باش

شمع من پرتو بروی دیگران میافکند      وه که این گرمی مرا آتش بجان میافکند

**امیر عبدالکریم** - دختر زاده قاضی جهانست در بعضی اوقات بملازمت

حضرت صاحب قرانی سر افراز بود و در روانی طبع وحدت فهم ممتاز این مطلع

از اوست

**بیت**

تا چند از فراق تو در دو جفا کشم      رحمی که بر لب آمده جان بلا کشم

**امیر حسین** - برادر کوچک میر عبد الکرم ولد میر عبد العظیم است

که در گیلان یکی از امرای معتبر بود و از جانب مادر دختر زاده قاضی جهانست

که او احتیاج بتعریف ندارد جوانیست در کمال صوت وسیرت آراسته با وجود آنکه

سن او از بیست تجاوز نکرده حالا بر اصناف فضایل و استعدادات آراسته این

ازوست

**بیت**

من عاشق آنروی چو ماهم چه توانکرد      دیوانه آن زلف سیاهم چه توانکرد

**خلیفه اسدالله** - ولد خلیفه اسدالله اصفهانی است و از سادات بزرگ آنجااست

جوانی متقی فاضل و درویش نهادست و همیشه رعایت ارباب استحقاق نموده و

اکثر اوقات بدرس مشغول میباشد این رباعی از اوست

شمعی که بسوخت جان غم پروردم      تا گفت که پروانه خوشت کردم

می میرم اگر نمیروم نزدیکش      میسوزم اگر بگرد او می گردم

**قاضی اختیار** - از تربت خراسانست و در زمان حضرت سلطان حسین میرزا

قاضی القضاات هرات بود و بزر جمع کردن و امساك شهرت تمام داشت فاما خالی از طبع نبود و در شعر گوی مسابقت از امثال ربوده و از تصانیف او مختار الانوار است و در آخر عمر مشوی باسم صاحب قران مغفور در سلك نظم كشیده نام او عدل وجود نهاده و آن كذاب موازی پنجهزار بیت است اما چنان معلوم كه هزار بیت را از ریاضی دزدیده و بنام خود كرده این دو بیت در مدح حضرت صاحب قران مغفور از آن كتابست (بیت)

شه خضر رای سکندر ضمیر      فریدون علم خسرو جم سریر  
نكرد آنچه او كرد در عزم و حزم      نه حاتم بیزم و نه رستم برزم  
**میر عالی عرب** - برادر امیر حسین كربلائیت وی سیدی منقی و آدمیست  
و شعر یاد دارد و خود هم نیز شعر میفرمود در شهر سنه اربع و خمسين و تسعمائه ۹۵۴  
فوت شد این مطلع ازوست

### بیت

تا دلم از زلف یار مایه سودا گرفت      همچو صبا دست زد دامن صحرا گرفت  
**امیر راستی** - نهال اصلش از بوستان سادات تبریزست و در خراسان  
نشو و نما یافته از فنون قابلیت بهره مند گشته و از غایت استقامت طبع الفاظش  
فصیح و محاوراتش ملیح است

### بیت

ز راستی قد الفاظ او چنان موزون      كه سجده میردش سرو های بستانی  
**كمال اسمعیل** - سیدی آدمی صفت و خلیق است بعضی وقت تولیت تبریز  
بدو تعلق داشت و حالا احتساب ممالك بدو منسوب است و در آن امر كمال  
كم آزاری شمار خرد ساخته و با وجود آنكه كاری خطیرست با مردم سلوك  
او بسیار نیکوست این مطلع و رباعی ازوست

### بیت

دل مرا كشته آن غمزه پرفتن میخواست      لله الحمد چنان شد كه دل من میخواست

### رباعی

تا جان ز بدن برون نخواهد رفتن      شوق تو ز تن برون نخواهد رفتن



گفتی که برون کن زدلت مهر مرا این از دل من برون نخواهد رفتن  
**میر عزیز الله** - از طرف ابراست اما درقزوین پرورش یافته بقدر خود  
 طالب علمی کرده و در شعر و معما و عروض هم کوشیده و در شعر شناسی مسلم  
 است و در میان ارباب دیوان از روی سنجیدگی و حسن معاش مقدم و بعضی اوقات  
 بمهمات و معاملات دیوانی مشغول بوده و درین ولا بوزارت قاضی مشهور است  
 این چند مطلع از نتایج طبع ایشانست

### بیت

بزم ترتیب گه باده چو بنیاد کنی چشم دارم که ز محرومی من یاد کنی  
 محرمی نیست که با او گله ازیارکنم چکنم درد دل خود بکه اظهار کنم  
 عزیز از بهر آن دارم همیشه آن سک کورا که درطور وفا با خود موافق دیده ام او را  
 باز از تازه گلی سینه فکار است مرا خار خار عجیبی در دل زار است مرا  
**قاضی محمد** - از سادات ورامین است پدرش قاضی شکرانه مدتی مدید  
 قاضی آنجا بود اما قاضی مشارالیه بکلاتری ری مشغول بود حالیا دامن از آن  
 برجیده طالب علم شیرین و کلام مرغوبست و شعر بی نهایت بخاطر داره و بسیار  
 خوش طبع و خوش صحبت و کم آزار این مطلع ازوست

### بیت

در صحبت رندان دوسه روزم گذراقتاد خالی ز ریا بود مرا نیز در افتاد  
**قاضی عطاء الله** - برادر قاضی محمدست جوانی بود بی تکلف و بی  
 قید و بی باک و راست گو و ازین واسطه مردم را باو هیچ میلی نیست بعضی  
 اوقات بملازمت صاحب قراں بود و اما در این ولادر ورامین به پیش خود می  
 باشد و در شعر طبعش خوبست این ازوست

### بیت

ز کارهای جهان عاشقی خوشست مرا وگر نه کار دراین کارخانه بسیار است  
**امیر کمال الدین** - ولد حضرت امیر حکیم طیب است مردی عاشق و  
 لوند مشربست و در فصاحت بی نظیر زمان و دیوان غزلی تمام کرده و این اشعار

ازوست

بیت

تھا نہ همین دشمنم آن عهدشکن بود هر کس که باو دوست شدم دشمن من بود

ای گرد کوی یار دمی از هوا نشین مهمان مردمان شو و در چشم مانشین

ای تیر یار از نظرش چون قتاده ما هم فتاده ایم بپهلوی ما نشین

دمی ترا ز بر خود جدا نمیخواهم بغیر خود بکست آشنا نمیخواهم

کجاوفای تو از من جفا دریغ مدار که جز جفای تو ای بیوفا نمیخواهم

**میرک خور** - از خویشان حضرت میر محمد یوسفیت و درست صلاح

و تقوی مشهورست و در سنه اثین و ثلاثین و تسعمائه ۹۳۲ درهرات فوت شد این

ازوست .

بیت

یا ساقی بمن جامی بده از روی یاریها که دیگر نگذرد درخاطرم دنیا و مافیها

**سید حسین قاضی** - از سادات استرآبادست و مولویتی دارد و در شعر

نیز همت میگمارد و تخلص او حزینی است و مدتی قاضی هرات بود و درشهر

سنه تسع و ثلاثین و تسعمائه ۹۳۹ بحکم عیدخان اوزبیک علیه ما علیه ویرا بیهانه بقتل

آوردند این مطلع ازوست **بیت**

توان بهجر تو آسان وداع جان دادن ولی وداع تو آسان نمیتوان دادن

**امیر فندرسکی** - فندرسک باوکی است از استرآباد خدمتش سیدیت در

درکمال سداد و دراکثر اصناف فضایل متین و در وادی خوش طبعی کلام بلاغت

انجامش بغایت رنگین و در غزل بی بدل و در قصیده عذیم المثل است چنانچه ازین ابیات

فصاحت آیات مستفاد میگردد - **بیت**

از مصحف جمال تو حرفی نگشت سهو در حیرتم که از چه بود در کنار خط

**امیر خانزاد** - مشهور بطبل باز و از طرف خراسانست و اول بملازمت همایون پادشاه

بود و منصب میرشکاری بدو تعلق داشت و درین ولا که پادشاه از ایران پیدا شده

بجانب عراق آمد بنابر آن که به پیش زین اسب طبل باز (۱) مییست حضرت نواب صاحبقران

بمیر طبل باز او را نام بردی و جناب امیر خالی از وجد و حالی نبود چنانکه

(۱) طبل باز - طبل کوچکی است که شکارچیان برای شکار باز بکار میبرند

در مجلس گاه بتقریبی خوانندگی میکرد و گاه برقص درمیآمد غرض که زرق و شید  
دراو نبود خالی از طالب علمی هم نبود و در شعر و معما نیز دخل میکرد پیری تخلص  
داشت این مطلع ازوست ،

### بیت

ندارم مهربان یاری که حال زار من پرسد  
گاهی بامن سخن گوید گاهی ازم سخن پرسد

هیچ بر غم دیگران رحم بها نمیکنی چند بر غم ما کنی رحم بحال دیگران  
**شاه قاسم بدلا** - از سادات بزرگ عراقست و مولدش طیب آبادست و از  
غایت طهارت واصل احتیاج بتعریف ندارد و پیش از این بدو سال حج فرموده بطواف  
حرمین شریفین مشرف گشت بعد از معاودت ازو شعری طلب داشتیم و تخلص واقفی  
میفرمود این بیت ازوست .

### بیت

سك كوی تو مقیم حرم محترم است واقفی وار سك كوی ترا بنده شوم  
**میر عبدالباقی** - از سادات شهر اصفهانست و بقدر خود مولویتی دارد و پیوسته در دل  
نهال سهی قامتان میکارد و در قواعد شعر صاحب وقوفست و در پختن اطعمه بسیار  
چابك و چون از جهت صاحب قرانی طعامی پخته و مقبولی نام کرده مقبول صاحب  
قرانی افتاد بنا براین میر مقبول نام او کرده اما بواسطه تردد اردو! نامقبول شده

### بیت

بمقبولی کسی را دست رس نیست قبول خاطر اندر دست کس نیست  
و امیر مزبور جواب سبحةالابرار فرموده و اما تشهیر نیافته و مثنوی نیز در  
تصوف گفته این هم حکم آن گرفت و اشعار عاشقانه دارد این مطلع ازوست

### بیت

نازکی بین لب اورا چو بوسم بخیال لبش آزرده شود چون نگرم روز وصال  
باعتماد من اگر مصرع آخر را چنین بخواند بسیار بهترست

**مضراع** - شود آزرده درو چون نگرم روز وصال

**امیر عاشقی تربتی** - عامی بود و عمر او بنود سال رسیده بود و از اوان  
سن بشعر گفتن مشهورست و چنان جریص بود که محلی که برادرش فوت شد در پی تابوت  
او میرفت و شعر میگفت در تربت بتاریخ سنه خمس و اربعین و تسع مائه ۹۹ فوت شد

این از اوست

### بیت

گاه قتل شعله شم شیر آن قاتل بس است شربت آبم ز تیغ آن دم بسمل بس است  
**میر علی اکبر** - پسر امیر هادی مشهدیست بعد از پدر چند روزی در

احتساب دخل کرد اما بعد از آن کوشه گرفت این مطلع از اوست. **بیت**  
از خدا عمری بجان وصل ترا می خواستم

شد میسر آنچه عمری از خدا می خواستم

**میر فصیح الدین** -- برادر امیر راستی مذکور است مردی سپاهی وش

وترک مشربست چنانچه بعضی اوقات بنوگری ترکان قیام مینمود و حالیا در تبریز متولی  
نصربه است و احتساب آنجا بدو تعلق دارد و دغدغه خوش طبعی و شاعری نیز دارد

این رباعی از اوست .

### رباعی

ای شوخ بیا فکر من بیدل کن قربان سرت شوم مرا بسمل کن  
آندم که بناز خون عاشق ریزی از لعل لب کام مرا حاصل کن

**میر سیری مشهور بناقه** - مشهدیست اما در شیراز می باشد گویند روزی

مولانا حسین کاشی بمیر مطلبی می خوانده میر فرمودند که این چیزی نبود که مارا  
از جای درآرد ملا در جواب گفت چیزی که شمارا از جای درآرد مطراق ساربانست

نه شعر شاعران این مطلع از اوست .

### بیت

خواهم خبر از خون جگری داشته باشی کاهی خبر از بیخبری داشته باشی

**امیر واقفی** - اصل او از سادات نیشابورست مدت چهل سال در آستانه

امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه میبود الحال بواسطه بعضی امور هجران آن آستانه  
اختیار نموده و در تبریز ساکن است و اوقات بطاعات و عبادات می گذراند و کاهی بشعر

گفتن مشغولی دارد این مطلع از اوست .

### بیت

خوبان غم عشق و دل ناشاد چه داند بیداد گران قاعده داد چه داند

**سید سایل** - از سادات صحیح النسب کاشانست و در شعر به قصیده گوئی مایل

در قصیده تتبع دریای اسرار امیر خسرو میکند این بیت از قصیده اوست. **بیت**

ظالم اربر چرخ راند باز پای سلطنت آهه ظلوم از پی او همچو باد صرصر است

**امیر رازی** - ولد میر سایلی مذکور است این مطلع از اوست

(بیت)

من بیچاره کاین بیداد گر خوی تومی بینم - دل از من دیدو من از چشم - جادوی تو بینم  
**امیر بیخودی** - همدانی است و چون اکثر اوقات از تناول بنک بیخودست  
 بیخودانه اعمال از او سرمیزند چنانکه روزی درغلیان نشاء بمسجد رفته و درحالت سجده  
 نماز بنک او را ربوده بعد از آنکه بیدارش کردند گفت عجب مردم بدحالی  
 بوده اید این مطلع ازوست . **بیت**

روی تو بدرو ابروی پر خم هلال عید هرگز هلال بدر یک جا کسی ندید  
**امیر رموزی** - سبزواریست برمالیست! میشود و گاهی شعر مردم را بنام  
 خود میکند این مطلع ازوست **بیت**

مرا بزلف بتی شد دل شکسته اسیر که در جفا سرموئی نمیکند تقصیر  
**میر ابوالفتح** - که خدا و پیشوای آن ولایت است بسیار آدمی و خلیق است  
 و ملا و حکیم مشرب و در شعر نیز طبعش خوب است این مطلع ازوست

**بیت**

ابروان تو طیبیان دل افکرازند هر دو پیوسته از آن بر سر بیماراند  
**امیر صدرالدین** - اسکوئیست واسکو دهیست در نواحی تبریز و میر مذکور  
 پاسبان برادر که ذکر ایشان بعد ازین درسلك تحریر درمی آید در خدمت صاحبقرانی  
 ترقی کلی کردند چنانچه درروز عید نوروز که خلائق درپای بوس میامدند و شاهزاده ها  
 و امرای بزرگ و سایر سادات پای آن حضرت را بوسه میدادند! اما چون روستائی  
 و کم تجربه بودند خاطر جمیع ارکان دولت و ملازمان حضرت را از خود آزرده ساخته  
 بلکه آن حضرت را نیز از خود آزرده و از ایشان بتك آمد حکم فرمودند که  
 باسکویه بوده من بعد باردوی همایون نیایند و گویند این بیت درحق ایشان گفته اند

**بیت**

روستائی اگر ولی بودی خرس در کوه بوعلی بودی  
 بهمه حال اندك مولوبتی دارد و خط نستعلیق را نغز مینویسد و درین اعمال  
 او را زیاده میلی نبوده اما برادران دیگر بسخن او عمل نمیکردند این مطلع ازوست

### بیت

تا چو کل خندان ترا در روی مرکب دیده‌ام غنچه‌وار از رشک آن برخود بسی پیچیده‌ام  
میر **فخرالدین محمد** - برادر میر مذکور است، او نیز اندک طالب علمی  
دارد و از او حیثیتی که مشاهده شد اصول در رقص بود و با وجود گیسوها رقص از او  
بد نمی نمود این مطلع از دوست **بیت**

تیری که ز شست تو مرا بر جگر آید من منتظر استاده که تیر دگر آید  
امیر **نظام‌الدین** - او نیز برادر بنید مذکور است و او گلید دار کتابخانه  
صاحب قرانی بوده است و در اواخر بدان مرتبه رسید که میخواست وکیل شود و  
و برادر بزرگ خود را صدر گرداند و برادر دیگر را مهرداد چون پروانه اقبال ایشان بمهر  
اختتام رسیده بود تدبیرات فایده نکرد بهمه حال این مطلع از دوست

### بیت

زلف است بگرد رخ دلدار پریشان یا سنبل تر گشته بگلزار پریشان  
امیر **ابوالمحمّد** - او نیز برادر خرد آن بزرگوار است و بسیار پیش خود  
برپاست و مدغم و بواسطه او آن برادران دیگر بعذاب گرفتار شدند .

### بیت

همه در پیش خود صاحب کمالند همین باشد کمال بی حیائی  
با وجود آنکه بغیر از خر سواری دیگر حیوان نکرده اند دغدغه چابک سواری  
داشتند و چنانچه بچوکان باختن و سبق انداختن گاهی توجه میکردند دروغگوئی او در  
مرتبه بود که قصیده دیگری را در مجلس بهشت آئین صاحب قرانی خوانده صله  
عظیم گرفت که این مطلع را من گفته‌ام **بیت**

دل که در دایره عشق در آورد مرا همچو شمع آتش سودا بسر آورد مرا  
امیر **الهی استرآبادی** - بحرفت قصابی مشغولست و در سخاوت مثل  
جوانمرد قصاب این مطلع از دوست **بیت**

مجنون بکوشه ز جفای زمانه رفت دیوانه اش مخوان که عجب عاقلانه رفت  
امیر **رضائی** - اصلش از سادات هزار جریست اما در ستمان بامر قضا  
اشتغال داشته این مطلع قصیده از دوست **بیت**

آن نقطه که نیست وجودش دهان تست مونی که هیچ عرض ندارد میان تست  
**میر مرسل** — از شهر ساوه بوده و اوقات او به بازی میگذشت این مطلع ازوست

### بیت

من غریب نه یاری نه همدمی دارم غریب درد سری و عجب غمی دارم  
**امیر اصیلی** — از سادات سرقه است سیدی آدمی صفت است این مطلع ازوست

### بیت

دردا که مرا بر سر کویت نکذارند . يك چشم زدن دیدن رویت نکذارند  
**میر شمس الدین** — از بزرگ زادهای کرمانست و از کریمان زمان این مطلع ازوست

### بیت

آن شوخ جفا جو که ز کل پیرهنستش صد یوسفو یعقوب بچاه ذقنستش  
**میر قریش** — از کاشانست در رمل وقوفی دارد و سایر احوال او ازین مطلع و  
 بیت معلوم توان کرد که برای خود گفته **بیت**  
 زان خوشدل که یار همیگفت باریب سید قریش اسب مرا بر دو آب داد

منم قریش که سر حلقه لوندانم اما مزاده چپا نیان میدانم  
**امیر زنده دل** — ساده نیست ابدالوش و دیوانه طور میگردد این مطلع ازوست

### بیت

گر خدنگی بردل آید زان کمان ابرو مرا مونی باشد بزیر خاک در پهلوی مرا  
**میر هادی** — از ولایت استرآباد است شعری که گفته است اکثر هجوست این  
 مطلع ازوست . **بیت**

فضا ز مشک خطی تابروی یار نوشت نیاز مندی مارا بران کنار نوشت  
 عالم حظیره بدن خاکسار ماست چرخ کبود اطلس روی مزار ماست  
**امیر هاشم بخارائی** — مولویتی داشت و مدتی بصدارت سلاطین آنجا قیام  
 مینمود این مطلع ازوست **بیت**

بناز سرمه مکش چشم بی ترحم را نشانه گیر بخاک سیاه مردم را  
**میر نور بخشی** — از جمله خوش طبعان آن سلسله است الحق طبعش در شاعری

بلند افتاده است دیوان غزلی تمام کرده این دو مطلع ازوست **بیت**  
سکت در پاسبانی شب ندارد آنچه من دارم کسک را تا سحر خوابست من تار و زیدارم  
ناصر مگو که عشاق در باختند جانها چندین هزار رفتند ما هم یکی از آنها  
**میر عبدالصمد** - کاشی است عطائی تخلص میکرد و در نقاشی و تصویر و تذهیب

استاد بود این مطلع ازوست **بیت**

خویش را در جستجو رسوای عالم میکنم چون تو پیدامیشوی من خویش را کم میکنم  
**میر مرتضی زرگر** - از جمله سادات کاشانست دیوانه و ش و سودائی  
مزاج بود جنونش او را در کارهای عجب میداشت و نوبتی در پیش یکی از حکام گفته  
بود که در خواب چنین بمن گفتند که در قم در فلان ویرانه کنجی هست و از آنجا  
که خام طمعهای حکام است باور کرده بحر آن حکم فرمودند و اما بغیر مشقت و  
رنج از آن گنج چیزی نیافتند بعد از آن اظهار جنون فرموده متوجه گیلان شدند  
این مطلع ازوست **بیت**

خط تو گرد خجالت بروی ماه فشاند قد تو سرو روان را بخاک راه نشاند  
**امیر حسن عبدل** - از کهنه شاعران آنجا بود و این مطلع ازوست

**بیت**

خال رخسار ترا در دل نشستی داده ام دل بدست هندوی آتش پرستی داده ام  
**میر عبدل شجنه** - این هم از کهنه شاعران کاشانست این مطلع ازوست

**بیت**

چو غنچه مدتی بودم بمستوری و تنهایی زمستوری گلی نشکفت هم رندی و رسوائی  
**میر مظفر طیب** - از شهر کاشانست و طبابت مشغول بود و دران علم و سایل  
دارد و در حکمت نیز رساله نوشته موسوم باخلاق شاهی و دیوان غزل هم دارد این  
مطلع ازوست **بیت**

ما نقد عمر صرف ره یار کرده ایم حاصل ز عمر خویش همین کار کرده ایم  
**میر عزیز قلندر** - از کاشانست و تجارت مشغول بود این مطلع ازوست

**بیت**

دل و جانم وداع خانه تن میکند امشب که آه آتشنم خانه روشن میکند امشب



**میر هبة الله** - کاشانیست و از کمال شهرت وی در هجو و بی قیدی و وسعت مشرب و بی حیائی احتیاج بتعریف ندارد و هفتاد سالست که اوقات عزیز را بدین خواری صرف کرده و میکند این مطلع ازوست **بیت**

غم تو هر که خورد شادو بی الم باشد سگ تو هر که شود آهوی حرم باشد  
**سید یعقوب** - اگر چه اصل او از قم است اما در کاشان متولد گردیده و هم در آنجا بخیاطی اوقات میگذرانید این مطلع ازوست **بیت**

دوشینه یکی وصف جمال تو ادا کرد نا دیده رخت مهر تو جا در دل ما کرد  
**میر عبد الله** - پسر میر عبد الصمد مذکورست بشعر شناسی مسلم اهل کاشان

این مطلع ازوست **بیت**  
پریشان ساز کاکل را و جمعی را پریشان کن  
بزنجیر جنون از سر بنای عقل ویران کن

گویا سید مذکور شعر مردم را می شناسد ولی شعر خود را نمی شناسد  
**میر عبد الصمد** - درری قاضی است از جمله قاضی سیف الدین واجداد او در ری بامر قضا اشتغال می نموده اند و او نیز مدتی قاضی بوده و از علم فقه و انشا و قوفی داشت این مطلع ازوست **بیت**

زهر یکدانه خالت خرمن غم بر جگر دارم بیا بنگر که از تخم محبت من چه بردارم  
**قاضی مسعود** - که اکنون بر مسند قضای ری متمکن است پسر قاضی مذکورست در طبیعت شعر و سلیقه معما و تنج فقه و اقسام فضایل مشهور است این مطلع ازوست **بیت**

نه مرا شهره شهر این دل حیران کرده فاش اسرار مرا دیده گریان کرده  
**امیر عین القضات** - برادر زاده قاضی مذکور است طالب علم خوب بود و در شعر هم فکری میکرد این مطلع قصیده ازوست **بیت**  
جهان طفل است و پیر عشق استاد سبق خوانش

سبق رسوائی و ویرانها کنج دبستانش  
**امیر جعفر صادق** - از سادات قاضی سیف الدین است و مردی گوشه نشین

است این مطلع ازوست **بیت**

جز ناله رفیقی من بیچاره ندارم فریاد که غم دارم و غمخواره ندارم

**میر مطلبی** — مولدش از شهر تونس است و اوقات تجارت میگذراند و کریم و لطیف

است و هر کس که ازو شعر میطلبد تا چیزی باو نمیدهند شعر نمیخواند و در شعر

او معانی خاص باو بسیار است این دو مطلع از اشعار اوست **بیت**

ز بسکه تیر پیایی گشوده به تنم درون پوست چورگها نماید از بدنم

چون خدنگ خود کشید از خاک آن زیبا پسر ماند چشم خاک باز از حسرت تیر دگر

**میر محمد عوامل** — از سادات ری است و متقی تخلص مینماید وجه تسمیه اش

آنکه درس کهنوت رساله عوامل نحو را میخوانده ظرافت او را باین اسم مشهور

ساخته اند اکثر اوقات در شعر خواص است که بگوید این مطلع در تعریف مازندران ازوست

**بیت**

اندرین مازندران کس را چرا گیرد لعل کبک رقاص است و چنکی بشه و خوش خوان شغال

**امیر عنایت الله** — متولی مزار امسازاده عالی مقدار سید عبدالعظیم است که

در شهر ری است پیش از تولد شعر میگفت این رباعی از اوست **بیت**

ای دل طلب وصال جانان نکنی تا محنت دگر بر خود آسان نکنی

تا پا تنهی ز ورطه عقل برون سر منزل خویش کوی جانان نکنی

**امیر نور الله** — پدر سید مذکور است و او نیز در خدمت آن آستانه متبرکه که

می بود این مطلع ازوست **بیت**

دست رقیب داشت بدست آن نگارمست خندان زمن گذشت و مرا گریه داد دست

**امیر سید** — برادر میر نور الله و دغدغه شاعری دارد اما ناموزونست و یکتروز

در حضور بعضی از یاران بخواب رفته بود بعد از ساعتی برخاست و بی آنکه وضو

سازد بنیاد نماز کرد یاران گفتند چرا بی وضو نماز میکنی جواب نمود که وضو

ساخته بخواب رفته بودم گفتند نه خواب کردی وضویت باطل شد گفت خاصیت

من نیست که در خواب وضوی من باطل شود **بیت**

زهی مراتب خوابی که به ز بیداریست

و این مطلع درویش دهکی را که سی سالست گفته بنام خود میخواند

(بیت)

میکند پروانه ترك جان و میسوزد روان تانه بیند شمع خود را مجلس آرای کسان  
**امیر هدایت الله** - از سادات آنجاست و در تقوی و صلاح از عزیزان دیگر

به است و گاهی در شعر میل میکند و تخلصش عظیم است این مطلع ازوست **بیت**  
چو از عشقش بود صد چاک در پیرهن جانم مدوزای همنشین بهر خدا چاک گریبانم

**سید علیشاه** - برادر میر هدایت الله است این مطلع ازوست **بیت**  
از سرکوش مرا نبود هوای پای گل بی گل رویش کجا باشد مرا پروای گل  
**امیر شاه میر** - پسر امیر عنایت الله است که متولی امامزاده عبدالعظیم است  
و خالی از حدت مزاجی نیست و شعر بسیار بخاطر دارد و گاهی نیز شعر میگوید این

مطلع ازوست

**بیت**

ساقی چه دهی جام می ناب بدستم کز جام می عشق بتان بیخود و مستم  
**میر شاهکی** - پدرش از سادات قم است اما او در ری می باشد و گاهی نیز

**بیت**

شعر میگوید این مطلع ازوست  
مدتی شد که جدا از رخ جازان شده ام و چه چکریم که چنان بی سرو سامان شدم  
**امیر قاسم** - برادر سید شاه میر است و جوانی فقیر است این مطلع ازوست

زدل رشک آیدم چون بگذرد درد خیال تو چنان بینم که افتد چشم غیری بر جمال تو  
**امیر عجیبی** - از سادات ری است و بغایت فقیر است این مطلع ازوست

**بیت**

دارم بسینه ناوکی از چشم پرغت پنهان نمیکنم نظری هست بامنت  
**سید حسین واعظ** - شروانی بود و درانشا خوب و خطش مرغوب و شعری هم  
میگفت و فیضی تخلص داشت این مطلع ازوست **بیت**

دلا دیوانگی و عاشقی یاران هم دردند که هرگز گرد نااهلان تر دامن نمیگردند

**امیر رضائی** - سیدی متقی و پرهیزکار بود این مطلع ازوست **بیت**

سرمه را که بود منت غیری همراه کور بادا که کند چشم بدان سرمه سیاه

**امیر فضلی** - در شهر خود اوقات بیهوشی میگذراند این مطلع ازوست **بیت**

خوش آنکه بحالم نظری داشته باشی با دلشده خویش سری داشته باشی

**میر ابراهیم حسین** - از سادات مختار سزواری است و برادر اعیان میر محمد

قاسم است بفايت جوان لوند مشرب بی‌قید بود و کاهی بگفتن نظام مبادرت مینمود  
این مطلع ازوست

بیت

مستی می عشق ز خود بیخبرم کرد      یخود زخودو هم زجهان دربدرم کرد

**امیر ناطقی** — ازسادات قزوینست این مطلع ازوست

بیت

ای گل شده مدم هر خار چه حاصل      باهر خس و خاری شده یار چه حاصل

**امیر مسیب رازی** — ازسادات بدخشانست و سیدی آدمی صفت و خلیق است

این مطلع درمنقبت ازوست

بیت

هر که رسم بخاک در مرتضی علی      جان را فدا کنم بسر مرتضی علی

**امیر مسیب** — ازسادات رضوی است و اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده بسیار

دارد و در شاعری طبعش خوبست این مطلع ازوست

بیت

آمد رقیب و طره جانان من گرفت      گویا اجل رسید و رک جان من گرفت

**امیر سعدالملک** — ازسادات حسینی شهر قزوینست سیدی متقی و پرهیزگارست

و در مسجد جامع شهر مذکور امامت میکند تخلصش سایی است این مطلع ازوست

بیت

مشکل که شود کام من از لعل تو حاصل      سست است مرا طالع و سخت است ترادل

**امیر حسین** — ازسادات شهر مذکور است و طالب علم خوب است این مطلع

بیت

ازوست

دمدم بهر تو ای غنچه دهن میمیرم      مگشا لب بخس و خار که من میمیرم

**امیر قالبی** — اصلش از اصفهانست اما در شیراز میبوده اول که در اصفهان

بوده بقال زنی رخوت عورات مشغول می بود و اشعار رکیک او در میان مردم

بسیارست و ایراد آن از مردمی دور در آخر بخراسان رفت و در آنجا بواسطه هرزه

گوئی بدست امیر عبدالغنی قوم امیر نجم ثانی که در اوایل صاحب بودند کشته شد

از اشعار او این مطلع از قصیده که در سال قحط در شیراز گفته بود نوشنه شد

بیت

شهر شیراز پر از مردم آدم خوارست      میروم آخر از این شهر که آدم خوارست

**میر قاسم** — ولد میر قاسم نجفی است که در استراباد از مشاهیر بوده بعضی اوقات در لباس سیاه پوشان درآمده آقا شهاب زرکرا که از اعیان آنجا بود بقتل در آورده حاکم آنجا او را گرفته ومدتی محبوس بود این مطلع ازوست **بیت** زمان پستی و ایام سر بلندی ما تفاوتی نکند پیش درد مندی ما

**امیر شمس ساوة** — از سادات حسینی کاشانست پدرش در تولیت مزار بابا شجاع که در شهر مذکورست اوقات میگذرانید و او را داعیه سپاهیگری شده به تیر اندازی میل کرد و در آن کار استاد شده ترك وطن کرده و پیاده در رکاب نواب حضرت صاحبقرانی میرفت و گاهی دغدغه شاعری هم دارد و بهجو مردم را می آزارد چنانچه خواجه قباح را که جراح صاحب قرانی است هجو کرده و او نیز مثل او کلمه چند در سلك نظم در آورده که از ایراد آن بسی بی حیائی ظاهر میشود بنا بر آن بنوشتن آن کستاختی نشد بهمه حال این مطلع را شعر خود میداند **بیت**

ما کشته عشقیم ندازی خبر ازما یابی خبر آندم که نیابی اثر ازما **میر حیدر** - از حفاظ سبزواری است و خالی از لطف طبعی نیست این مطلع ازوست

**بیت** تادردماغ بوئی زان مشکبو غزالست ازوادی جنونم بیرون شدن محالست **میر موسی** — از سادات قاضی سیف الدین است و بطلب علمی اوقات می گذرانید این بیت ازوست **بیت**

زسوز سیهام بیهوش گردد هر که او یکدم نشیند بامن و معلوم سازد حال زار مرا **میر قریب** - از جمله سادات مذکورست و در شاعری رتبه شعر او بهتر از شاعران آنجاست و ملاتی و خط او هم بدنیست این مطلع ازوست **بیت**

آنجاست و ملاتی و خط او هم بدنیست این مطلع ازوست **بیت** مرا بزاف بتی شد دل شکسته اسیر که در جفا سر موئی نمیکند تقصیر (۱) **میر سعدالحق** - از سادات نور بخشی است و در یزد متوطن بوده و در شعر نصیبی تخلص میکرد این مطلع ازوست **بیت**

وقت رفتن دست چون برطرف دامن میزند دامن باشد که آن بر آتش من میزند  
**امیر قربی** - از سادات گیلانست اما در قزوین ساکن است و عاشق جوانی  
شده است و شب و روز در خدمت جوانست شبها گرد کوی او پاس میدارد و این

مطلع ازوست

**بیت**

بسلامت ز سر کوی ملامت نروم کر روم از سر کوی سلامت نروم  
**سید باقر** - از جمله سادات سمنانست و در صباحت رخسار و طلاق گفتار

ممتاز و مستثناست این مطلع ازوست **بیت**

غنچه آهسته ز لعل لب جانان دم زد تند شد باد صبا بر دهنش محکم زد  
گوئیا میر در حالت تندی این مطلع فرموده اند که چنین واقع شده  
**میر علی کیا** - از سادات سیفی قزوینست جوانی درویش نهاد نیکو اعتقادست  
و اوقات عزیز بکسب علوم میگذراند طبعش را در شعر ازین مطلع معلوم میتوان کرد

**بیت**

اظهار درد دل بردلدار چونکنم ترسم زخوی نازکش اظهار چونکنم  
**میر فدائی** - از سادات خراطی استرآبادست امیر عماد نام داشت این سه

مطلع ازوست

**بیت**

نه جوهرست بتبع تو پیچو تاب زده ز بهر کشتن ما نقشها بر آب زده  
گویند با رقیب مدا را چه میکنی این میکند زمانه تقاضا چه میکنی  
بر بسته شوخ شاطر من لنگ نیلگون نیلوفری پای گلی کشته سرنگون

**میر شکری** - از سادات شیراز است و در صحافی و لاجورد شوی و قوفی دارد

میگویند که در ساز دستی دارد این مطلع ازوست **بیت**

ز عقل بیهده پیمای خود مقید دینم کجاست جذبه عشقی که وار اند ازینم  
**سید علی کمونه** - برادر زاده سید محمد ثانی است جوانی زیبا مشربست

و خوش طبع و دلارز الحال بخدمت صاحبقرانی است این مطلع ازوست **بیت**

آدم از همدی مردم عالم نشدیم تانگشتم سک کوی تو آدم نشدیم  
**میر معزالدین** - طالب علم و نیکو اخلاقت و در اشعار تخیلات نیکو دارد

و این مطلع ازوست

**بیت**

پری دانی چرا از دیده مردم نهان باشد که از شرم تو نتواند میان مردمان باشد  
**میر ابوالمکارم** — حاضری تخلص میکند و از نقبای مشهد مقدسه است  
 جوانیست بانواع فضایل آراسته و چون هنوز از سن بیست سالگی نگذشته امید که  
 بمرتبه بلند رسد در جواب این غزل جامی **بیت**

بیوفایارا چنین بی‌رحم و سنگین دل مباش درمندان توئیم از حال ما غافل مباش  
 غزلی گفته که يك بيتش اینست **بیت**

میزنم هر لحظه از دست غمت بر سینه سنک سوی من کن يك نظر از لطف سنگین دل مباش  
**میر افضل خواب‌بین** - ولد سلطان علی خواب بین است وجه تسمیه میر  
 مذکور چنین بود که همه کس را بهر طریق که میخواست بخواب میدید اما میر  
 افضل بعکس پدر واقع شده و ترتیب دیوان غزل داده این مطلع از اشعار اوست

**بیت**

ترا تاسبزه تر گشت برگلبرك تر پیدا بدور عارضت شد فتنه دور قمر پیدا  
 گهی‌زان تاب میسوزانیم که ز آتش هجران بهروجهی مرا میسوز اگر پیدا و گر نهان  
**میر عبدالکریم** - برادر میر مقبولست که قبل از این مذکور شد در طلب  
 علم زحمت بسیار کشیده و در رمل و قوفی دارد این ازوست **بیت**

مه من شیوه یاری و دل‌داری نمیداند طریق مهر و آئین وفاداری نمیداند  
**میر ابراهیم قانونی** - از اکثر فضایل بهره‌مندست و خطرا نیز خوب می  
 نویسد و قانون‌را در روش می‌نوازد و در نغمات پر آهنگ است و این رباعی ازوست

**رباعی**

تامل تو دلفروز خواهد بودن کارم همه آه و سوز خواهد بودن  
 گفتمی که بخانه تو آیم روزی آن روز کدام روز خواهد بودن  
**میر طریقی** - طالب علم است و متقی است و در علم موسیقی و قوفی تمام  
 دارد این مطلع ازوست **بیت**

بسکه سیل غمت از دیده پر نم‌گذرد شب هجر تو مرا روز بماتم‌گذرد

**آقا میرك نقاشی** - از سادات اصفهانست و در طراحی و تصویر بی نظیر زمان  
و حالیا در خدمت صاحبقرانی میباشد و مقتدای آن طایفه اوست در جواب این مطلع  
جامی

بیت

دو هفته شد که ندیدم مه دو هفته خود را      کجا روم بکه گویم غم نهفته خود را  
غزلی گفته که مطلعش این است      بیت

شدم بیاغ که بینم گل شکفته خود را      شنیدم از گلو بلبل غم نهفته خود را  
من بدیشان گفتم غم نهفته خود را از گل و بلبل هردو شنیدید یا از بلبل  
جواب دادند که گل هنگام شکفتن صدائی میکند و آواز آنست

**میر علمی کاتب** - اصل او از سادات هراست اما در مشهد مقدس رضویه  
نشوونما یافته و خدمت مولانا سلطان علی مشق نستعلیق میکرد فی الواقع که از گذشت  
مولانای مذکور خط نستعلیق را به ازو کسی ننوشت و در شهر سنه نهصد و بیست و  
پنج ۹۲۵ بواسطه انقلاب خراسان بماوراء النهر رفت و میگویند که درین وقت باصره اش  
ضعفی پیدا کرده طبعش در شعر ملایمت دارد این معما باسم مهدی ازوست

( رباعی )

خوش آنکه بعشق مبتلا گردیده      یگانه زخویش و آشنا گردیده  
یکبار گمی از قید خرد وارسته      در می کدها ییسرو پا گردیده

**میر رضائی** - از سادات رضویست جوان درویش نهاد فقیر است و بقدر خود  
طالب علمی دارد دیوان غزل تمام کرده و در منقبت قصاید عربی دارد این چند  
مطلع ازوست

بیت

دلم نیاید از آن زلف پرشکن بیرون      با اختیار نیاید کس از وطن بیرون  
کارمن دور از مهر ویت بغیر از آه نیست      بس که دارم ضعف آنهم گاه هست و گاه نیست  
بیک نظر از دو چشم تو بیخبر شده ام      خراب تر کس مستت بیک نظر شده ام  
**میر عبدالله** - پسر میر برهنه است که چند سال از جمله سازندهای سلطان

حسین میرزا بود اما او بعکس پدر واقع شده این مطلع ازوست      بیت  
در شب مهجرت چرا عالم بچشمم شد سیاه      گرنمرد از صرصر آهم چراغ مهر و ماه



**میر صنعی** - از سادات رفیع الدرجات نیشابورست و در خوش طبعی و ذهن  
بفایت مشهور و در علم عروض ماهر و خطوطش خصوصاً نستعلیق بسیار خوبست  
و در محاورات و آداب صحبت بسی مرغوب این مطلع ازوست **بیت**  
بردار نقاب از رخو حیرانی من بین      بکشا گره از زلف و پریشانی من بین

## صحیفه دوم - از صحیفه دوم

**قاضی میر حسین** - از اکابر یزدست و مسقط الراس قصبه میداست در او ان  
جوانی بشیراز رفته نزد علامه دوانی تحصیل نمود در اکثر علوم خصوصاً احکام  
حکمی فیلسوف و در میان همگنان بصفه عالی رتبت **انی اعلم ما لا تعلمون**  
موصوف گردید تصانیفش بسیار و درغرر فوائد رتبتش قلاده گردن روزگار از آن  
جمله در شرح دیوان معجز بیان حضرت امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه اگرچه بعضی  
در آنکه تمام دیوان شعر آن حضرتست سخن دارند اما گاهی کلمات معجز آیات  
از آن حضرت سر میزد و تخلص آن حکمت شعار منطقی است این مطلع ازوست

### بیت

دگر شب آمد و من مبتلای هجرانم      کجا روم چکنم چاره نمیدانم  
این معما با سم حسام ازوست  
از حسن ییحد تو ای نازنین شمائل      عاقل شدست مجنون مجنون شدست عاقل  
**مولانا جلال الدین** - ارسطوی ثانی بلکه افلاطون یونانی است شرح تجرید  
و تفریدش از تعلیق حواشی اهل توصیف و تحقیق غنی و بیان جلالت قدرش از غایت  
اضائت اشراق انوار دانش مستغنی است  
هرجا سمند فکرت راند ز راه حکمت      مانند از رکابش مشائیان را  
نور ضمیرش آفاق روشن کند ز اشراق      زان رو نهند بر طاق اشراقیان هیاکل  
منشا و مولدش از قصه دوانست و طبیعت او در شعر و معما روان این قطعه  
در تاریخ سلطان ابوسعید زاده طبع آن فیلسوف زمانست و در واقع بسیار خوبست

### بیت

سلطان ابوسعید که در غر خرمی      چشم سپهر پیر جوانی چو او ندید  
الحق چگونه گشته نگردد که گشته بود      تاریخ قتل (مقتل سلطان ابوسعید)

در سنه ثمان و تسعمائة بهالم جاوداتی انتقال نمودند و در (دوان) مدفون شد و مدت عمرش بهفتاد رسیده بود و تاریخ ولادتش قره‌الین و این رباعی ازوست (۱)

**ملا حسین اردبیلی** - عالم کامل و نکته‌دان فاضل بود کواکب فضایل نفسانی از مطلع آن معلم ثانی طالع و انوار تبحر در اکثر فنون و مقاصد علوم از مواقب تالیف و تحریرش ساطع و در اوایل جوانی در خدمت حضرت ارشاد پناه هدایت دستگاه حیدر صفی قدس الله سره‌العزیز مشرف بود و باشارت آن قدوه ارباب نجات جهت تحصیل کمالات روی توجه بخراسان کرده و در اکثر علوم معقول و منقول سرآمد اصحاب کمال گردید و از آنجا معاودت کرده خادم حضرت مقدسه گشت و احوال فرخنده مالش بنشر علوم میگذشت و در شهر سنه‌خمسین و تسعمائة ۹۵۰ برحمت حق پیوست عمر شریفش از هفتاد سال متجاوز بود و گاهی در شعر میل میفرمود این رباعی در توحید از آن سر دفتر ارباب تجرید است

#### بیت

ای گشته ز ذات تو هویدا همه نور      ذرات جهان ز ذات تو یافت حضور  
کنه تو ز دانش و خرد ما مستور      وجه تو ز ادراک نظرها همه دور

**مولانا محمد جرجانی** - بزبور فضایل نفسانی و حلیه کمالات انسانی

ماتحلی است تحریر و قواعد شریفش نصرت المطلقین خواص و عوام و ارشاد دروس خلاق موروثش از تذکره نقهای امام و علمای انام بود مدت مدید در عتبات عالیات ائمه معصومین رضی الله عنهم مجاور بود و از آنجا بعراق عجم آمده در کاشان اقامت فرمود و در شهر سنه خمس و اربعین و تسعمائة ۹۴۵ متوجه ریاض رضوان گردید و گاهی بگفتن شعر میل و خصوصاً بنعت و منقبت رغبت مینمود تخلص خرمی میکرد این مطلع قصیده ازوست که در جواب استاد گفته و خوب واقع شده

#### بیت

شهی که خلعت نادر علی است در بر او      نهاد تاج خلافت خدای بر سر او

**امیر فیض الله حاجبی** - اصاح از دار السلام بغدادست و از امیر زادهای

کریم نهاد آنجاست و سلسله نسبش بآل برهك متصل و مثل هذا ایضاً من برکة البرامکه مصداق حال آن سر دفتر افاض آفاق، اطلاق لفظ میرباد براواز رهگذر

امارتست نه بمعنی سیادت و در اوایل حال در عتبات عالیات میبود و در آخر از آنجا متوجه عراق عجم گشت و جهت تحصیل در بلده کاشان ساکن گردید و در سلك شاگردان مولانا شمسالدین محمد خفری در آمد و اکثر متداولات در نظر امان مطالعه فرمود بعد از مدت دو سال در شیراز نزد مولانا عبدالصمد تحصیل نمود و چند وقت است که در تبریز است و در مدرسه مظفریه نصریه بافاده علوم دینیه اشتغال داشت تا آنکه در این اوان حسبالفرمان قضا جریان بر مستقر قضای معسکر قرار گرفت الحق در آن امر خطیر کمال امانت و دیانت مرعی داشته از خود بتقصیر راضی نمیشود و گاه گاه میل بنظم فرموده این اشعار آبدار بر صحیفه روزگار تعلیق نموده

### بیت

سگت را بنده ام تابنده را جان در بدن باشد که در تعلیم اطوار وفا استاد من باشد  
این سر قصیده نیز از آن سر دفتر افاضل آفاست

### بیت

شد محو از صحیفه دوران خط وفا  
خوش گفت یکدو حرف دلاویز آنکه گفت  
گویا نبود بیخبر از این زمان که گفت  
ورنه درین زمانه که مائیم اندرو  
از ساغر سپهر مجو می که گس نخورد  
وز گلشن زمانه مچین گل که شاخ گل  
یا خود در او نبود چنین یار دلربا  
منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا  
زیشان دونا م ماند چوسیمرغ و کیمیا  
آمد شد صبا نبرد ره بسالها  
از شیشه نگون فلك باده صفا  
ماریست کاتش دهن اوست گل نما

**مولانا سلطان محمد** — صدقی تخلص دارد و عالم کامل و شاعر فاضل است و اکثر علوم خصوصاً کلام و فقه را ورزیده و در بحث علم و فصاحت بی نظیر زمانست و در شعر و انشا یگانه دوران اما بسیار بی طالع افتاده گوئیا فلك کج رفتار و ناسازگار غیر ازین کاری ندارد که عاقل ازو در رنج و جاهل صاحب کنج باشد و این رباعی مشارالیه در اینجا مناسب حال واقع شده **رباعی**

تا دور فلك گرد زمین خواهد بود  
با اهل دلش همیشه کین خواهد بود  
با شیوه بیداد قرین خواهد بود  
تا بود چنین بود و چنین خواهد بود

مولد او اگر چه استرabadست اما مدت مدید ساکن کاشان بود و اکثر اوقات در کاشانه خود بافاده علوم دینی و نشر معارف یقینی اشتغال مینمود در آن اثنا گاهی فکر شعر میفرمودند از اقسام شعر بقصیده گوئی میل مینمود

### بیت

خطیبت بر کتابه این دیر دیر پا      کاسوده کشت هر که رضا داد باقضا  
مراغمیست ازین روزگار سفله نواز      که شرح شمه آن قصه ایست دورودراز  
اعجاز عشق یی که چراغ دلم نمرد      هر چند تند باد غمت روباو نهاد  
این ابیات نیز از غزلیات اوست

### بیت

نی از عدم غم دل نی از وجود مارا      عشق تو ساخت فارغ از هر چه بود مارا  
بناله بود دل آزرده آه پرشرر من      که در گرفت ییگار آتش جگر من  
از سامی نامه اش این بیت ثبت افتاد

### بیت

خوشا حال مستی که منصور وار      میسر شدش مستی پای دار  
در شهرور سنه اثنی و خمسين و تسعمائه ۹۵۲ در جوار **فی مقعد صدق عند**

**ملیک مقتدر** ساکن کشت و در کاشان مدفون شد

**قاضی شمس الدین معلوم** — مولدش در لاهيجان گیلانست در محلی که صاحب قران مغبور در آنجا تشریف داشته اند از آنجا ملازمت ایشان بعزم جهانگیری علم افرشته در ابتدای ظهور دولت این دودمان عظیم الشان منصب صدارت ممالك محروسه تعلق بدیشان داشته بعد از آنکه باندک مدتی ترك آن کرده بحال خود می بودند و بعضی اوقات بتعلیم اكثر شاهزادگان سوای من اشتغال مینمود و درین ولا که سن شریفش از نود متجاوزست ترك علایق و عوایق کرده اوقات در طاعات و عبادات صرف میکند این مطلع را حسب حال خود میگفت

### بیت

جوانی رفت در راه تو پیر روزگارم من      گرفتار بلا و دردو آه یشمارم من  
**مولانا رکن الدین** — اصلش از شیراز است و از عظمای ادبای عصر بود  
بین نفس و سعادت قدم مشهور و ممتاز از جمله شاگردان نجیب مولانا صدرالدین علی خطیب است از شیراز متوجه کاشان گشته و در آنجا متوطن شدند و در اواخر ایام جلالت نواب صاحبقرانی شرف امتیاز یافت و در شهرور سنه ست و اربعین و

تسمائة ۹۴۶ بمرض الموت گرفتار آمد این مطلع ازوست

### بیت

گل نورسته من آنچنان نازک بود خویش که میترسم شود آزرده چون چشم افکنم سویش  
**مولانا کمال الدین حسن** — ولد رشید حکیم مذکورست نفس نفیس تریاک  
 فاروق دوا خانه فاذا مرضت فهو یشفین و قدم شفا اثرش نجات بخش  
**ماهو شفاء و رحمة للعالمین** در علم طب ید بیضا داشت و در علم حکمت  
 نفس مسیحا و در اصناف فضایل و سایر اقسام علوم علم تفوق بر افراشته خطش بر  
 تعلیق استادان قلم نسخ میکشید و سلیقه موزونش در بیت الفضایل زمانه فرید بود و در شهر  
 سنه ۹۵۲ بسیات هوات مبتلای مرض الموت شده بمطب عدم خرامید این مطلع ازوست

### بیت

غنچه پر از درو گوهر دهن میخوانمش میفشاند از دهن گوهر سخن میخوانمش

یا قوت آبدار لب قوت جان من لب تشنه را بچشمه حیوان نشان دهد

**مولانا جلال الدین طیب** — حاوی فضایل نفسانی و جامع اختیارات بدیع  
 الصفات و کمالات انسانی در اصل صفاهانست و در طب شاگرد نفیس مولانا صدرالدین علی  
 شیرازیست و بعد از آنکه مولانای مشارالیه مدتی در گیلان ورشت بسر برده بودند  
 پایه سریر خلافت مهیر شافقه حالی مدتی است که بطابت حضرت صاحبقرانی مشرفست  
 و این مطلع از ایشانست

### بیت

دامن از من چه کشی ای بتوام عهد درست تاقیامت مه من دست من و دامن تست

**مولانا شرف الدین علی بافقی** — بافق قصبه ایست از قصبات ولایت کرمان  
 روی در ملک سخن وری و طلاق بیان سجان زمان بی تکلف تا اختر فضایلش از  
 افق کمال برآمده از پرتو طلوع آن عرصه ساحت فصاحت روشن است و تا گلبن  
 افشالش در جویبار سراستان کمالات سرکشیده فضای دلکشای بلاغت از سایه آن  
 گلبن فصاحت خرم اگر جواهر آبدارش حل ابکار افکار را ترصیع کند رواست  
 و اگر فصاحت بلاغت اتقا سبجه سان دست بدستش گردانند بجاست این دو مطلع از اشعار عنایت  
 آثار اوست

### بیت

نخواهم بگذرد سوی چمن باد از سر کویش کدنا گه بوی او گیرد گل و غیری کند بویش

نخواهم شمع من کارایش مرا زخمی باشد هوس دارم که همچون روشنی در چشم من باشد  
و در جواب آن بیت جامی که

وعده آمدن مده غصه هجر بس مرا بر سر آن فزون مکن غصه انتظار هم  
نیکو فرموده است

قطع امید من کنی دمدم از وصال خود تا نکنی دل حزین شاد بانتظار هم

**قاضی عبدالخالق** — کهرودی — از طبقه قضات بلدة المؤمنین قم

وازمهره عوایب مآب **والشعراء يتبعهم** است زیرا که با وجود تمکین مسند خیر البرایا  
اکثر اوقات زبان بفحش و هجا میکشود، خالی از فضایل و خوش طبعی نبود این بیت  
از جمله اشعار اوست .

**بیت**

چوبگشت کویت آیم بکرشمه رخ پیوشی چوروم ملول ازین در زرد گرد رآئی

**مولانا عزیز جبلی** — از طایفه معتبر قزوینست و در اکثر علوم معقول و

منقول متین سلیقه شعرش جلی و شیوه فضلش فطری است چنانکه از این دو بیت  
که در مدح حاکم جیلان گفته بود مبین میشود :

آنکه گاه افاده تنجیم عقل فعال را قرآن باشد آنچه در خاطری خطا ورکند سر بر سر نزد اوعیان باشد

گویند که ممدوح مذکور اصلاً صله نداد و منشاء که از راستفارسار کردند گفت مولانا مدح خود

گفته نه از برای من بهر حال این مطلع ازوست **بیت**

بسی باخوشتن در خواب اورا هم سخن دیدم مگر در خواب بینم باردیگر آنچه من دیدم

**ملاامان الله** — از طبقه حجازیه شهر قزوینست و در آنجا بمولانا امانجان

مشهورست وفاتش در شهر سنه خمسین و تسعمائه ۹۵۰ واقع شده است این مطلع ازوست

**بیت**

مرا توفیق ده یارب که بوسم آستانش را کشم در چشم خود خاک کف پای سگانش را

**شیخ ذوالنون** — مولد او موضع جناح ا قزوینست و برادر زاده مولانا

ادهم منشی و در طب از شاگردان مولانا جلال احمدست فی الواقع در علوم زحمت

بسیار کشیده و مدت ده سال بامن بود و سه زساله یکی در حفظ صحت و دیگری در

بحران و دیگری در معما بنام من نوشته در فوات ناپیدا شد و کسی ازو خبری نداد

این معما باسم خلیفه ازوست

بیت

نقطه کرمشک تر بر لعل جانان منست      هست خالی پیشرب یا آفت جان منست

رباعی      این رباعی نیز بدو منسوبست

فریادو فغان زین فلك خون آشام      كز صبح نشاط او دمد ماتم شام  
هر پیرهنی كه صبح پوشد یینی      آغشته بخون ییگناهان هر شام

**حكیم خباز** — غنایت الله نام دارد اصفهانیت و طبعی تخلص میكند و در اكثر علوم و قوف دارد و مردی خوش صحبت و ادیبست این دو مطلع ازوست

بیت

بلاست نخل قد فتنه بار یار نه قامت      خرام آن قدو قامت قیامتست قیامت

از آن نمیکم اظهار درد پنهانی      كه عاشقی بود احوال عشق میدانی  
**ملا صنع الله** — اگر چه از ولایت كاشانست اما مدتها شد كه در تبریز اوقاتش بطبابت گذرانست قصیده در باب فتح شروان كه در سنه اربع و اربعین و تسعمائه ۴۴۹ اولیای دولت روز افزون نموده بود گفته كه از هر مصرعش تاریخ آن

بیت

سال بظهور میرسد مطلع این است      آمد از باد صبا مژده رحمت بنهال  
كای زبی برکی تو بوده پریشان احوال

**مولانا عبد العلی تونی** — اكثر علوم متداوله را تتبع کرده در كمال تقوی و طهارتست و در میان ارباب ذكا دروفا مشهور است و نزد ارباب صفا بخوش طبعی قرر این مطلع ازوست

بیت

را از صحبت اهل وفا یارب چه مانع شد      چه بد کردیم ما ای نازنین از ما چه واقع شد  
در وقتی كه میرزا شاه حسین فیلسوف مشهور میر غیاث الدین منصور را بنا كرد و رتی كه از امیر جمال الدین صدر داشت بار دوم طلبیده مقدم اورا باعزاز و كرام تمام تلقی نمود میر مذکور بنا بر اسبابیكه شرحش طولی دارد بی نیل مقصود راجعت كرد مولانای مذکور این رباعی را در سلك نظم كشید

بیت

ای میر بالقاب مفید رفتی      ناخوانده ترا خلیفه جد رفتی  
تعظیم تو آخر نه چو اول كردند      افسوس كه نيك آمدی و بد رفتی

**ملا شاه قلی** — از ولایت خلخال عراق است و در مولویت و معما بین الاقران

**بیت**

طاق این دو مطلع ازوست

موتی شد ای طیب وجودم ز درد و غم موتی نمانده بیش میان من و عدم

از پی دفع جنونم داغ بر سر می نهند داغ دل بس نیست بر سر داغ دیگر می نهند

**طالب گیلانی** — از علوم خصوصاً طب با خبر است و از صنایع شعری

صاحب وقوف چنانچه در آن فن رساله تصنیف کرده این مطلع ازوست

**بیت**

کو دل آواره تا بهلوی خود جا سازمش میروم دنبال او باشد که پیدا سازمش

**ملا اشرف** — از ولایت عراق است و بقدر خوش نویسی و فضیلتی دارد این مطلع

ازوست

**بیت**

از تاب دوری تو مرا تاب تب بسوخت فریاد روز یکسی و آه شب بسوخت

**ملا ولی** — از مردم معتبر شیراز بوده و در میان اهل فضل بخوش طبعی

**بیت**

و ادراک ممتاز این رباعی ازوست

غم راز من و مرا گزیر از غم نیست یاران قدیم را گزیر از هم نیست

غم خوی بمن کرده و من خوی بغم همچون من و غم دویار در عالم نیست

## صحیفه سوم

### درد ذکر و زرای مکرم و سایر ارباب قلم

**میرزا شاه حسین** — اصفهانی بود در اول عمر به تباهی اوقات صرف مینمود

چون بقدر صورت خطی داشت بقابضی شهر مذکور مشغول شده بعد از روزی

چند که وزیر داروغه آنجا و ملازم دورمش خان شاملو بود بنا بر آنکه در فقرات

دشمن که تفصیل آن در کتب مسطورست خدمت نمایانی از او صادر شد بوزارت

حضرت صاحبقران مغفور سرافراز گشت و کار او بجائی رسید که در یکروز هزار

نومان بخشید و کم کسی را از وزراء این رتبه دست دهد

**بیت**

بنای روزگار که این طاق زرنگار بر طاق چارمین بلند آسمان نهاد

چون اوج بارگاه جمال ترا بدید بر کند مهر او بر آن آستان نهاد



اما بسیار نازك مزاج و رعناوش سلوك می نمود و درخوش طبعی و ظرافت تقلد امیر علی شیر می فرمود و نسبت بمقربان درگاه و امرای عالیجاه رعایت حرمت بجای نمی آورد بنا بر این جمیع ازگان دولت ازو رنجیده در صدد انهدام بنای حیاتش برآمدند و از جمله مهتر شاه قلی که اول مهتر رکابداران بود آخر تواجی شده بود بواسطه ماندن تحاویل ایام رکابداری میرزا شاه حسین نا او سخنان درشت گفته بلکه تهدید بقتل داده بود تا در شهر سنه ۹۲۵ در وقتی که او از خدمت صاحبقران مذکور بیرون آمد هم در میان دولخانه فرصت یافته از خنجر تیز پیکر بدنش را ریز ریز کرد و او هم بعد از چند مدت از همان شربت چشیده متوجه سرای جزا گردیده است

### بیت

هر که بدی کرد بیدیار شد هم بید خویش گرفتار شد  
هر چند روش میرزای مذکور از حد اعتدال دور بود اما طبعش در شعر و ظرافت بد نبود این مطلع که در جواب مولانا جامی گفته شاهد این سخن است

### بیت

عاشقان هجر ترا مونس جان ساخته اند و صل چون نیست میسر بهمان ساخته اند  
**خواجه جلال الدین تبریزی** — خوش طبعی بی نظیر بود و در ملائمتی انشاء دلپذیر، بعد از قتل میرزا شاه حسین بمنصب وزارت صاحبقرانی دخل کرد اما هم در آن اوان باغوازی (دیو سلطان) که وکیل آن حضرت بود گرفتار شده بعد از روزی چند او را در بوریا پیچیده سوختند گویند در محلی که او را میسوختند این بیت میخواند

### بیت

گرفتم خانه در کوی بلا بر من گرفت آتش کسی کو خانه در کوی بلا گیرد چنین گیرد  
وكان ذلك في شهر سنه ۹۲۰ این مطلع از اشعار اوست

### بیت

الهی چابکی را صید کردان در کمند من که اطمینان پذیرد خاطر مشکل پسند من  
**محمود خان دیلمی** — از طایفه دیالمه و اکابر قزوینست و خود را از نسل مالک اشتر می داند و ملک محمود خان در اوایل حال بوزارت صاحبقران مغفور سرافراز گشت و طلعت قامتش را بخلعت گرانمایه جلیل القدر منصب مذکور بیاراستند

بسیار کریم اخلاق و نیکو نهاد بوده بابرگان در مقام مروت و با خردان بطریق ابوت معاش میکرد و فضایلش بیش از حد تحریر و تقریر و لالی نظمش متجاوز از سرحد تعریف این مطلع ازوست

بیت

بعد از وجود خاک وجودم سبوكنید گریشكند سفال سَك كوی او مرا  
**شاه میر** — دیلمی است و مسایل حکمی و فضایلش در مضبوطست و اجزای کلماتش مربوط و در اکثر علوم شاگرد مولانا حاجی محمود تبریزی است و طبعش در غایت تصرف و انگیز. بعد از برادرش میرك يك بوزارت صاحبقران مغفور رسید و بعد از اندك روزی ترك آن کرده قناعت ورزید این دومطلع ازوست

بیت

خوبروئی که ندارد رحم دلداری منست عشقبازی با بتان سنگدل کار منست

مرحمی نیست که دل را من از او چاره کنم مگر از سینه برون آید و صدپاره کنم  
**جمال الدین امیر بيك** — از احفاد شیخ محمد کجی است درین روزگار سردفتر دیوان افضالست و ووز نامهچه فرخنده آمال پروانه در انیش بمهر جلالت مخطوم و از توقیعات اعمالش مآثر مرضیه مفهوم از اقوای میر ذکرپای وزیر است و در زبان آوری و مجلس آرائی بی نظیر و مولدش از قصبه عراقست و در خوش طبعی و سخنوری یگانه آفاق این ازوست

بیت

اگر گویم نهال قامت دلجوست میرنجی و گر گویم ترا بالای چشم ابروست میرنجی  
 شکایت چون کنم از جور چشم فتنه بار تو که گر گویم سر زلف تو عنبر بوست میرنجی  
**خواجه غیاث الدین** — برادر خواجه امیر بيك مذکور است بعضی اوقات در عراق عرب بامر مذکور اشتغال داشت گویند شاعری قصیده در مدح او گفته و بی جهت زبان بوجوش گشاد خواجه مذکور این قطعه گفته نزدش فرستاد

بیت

ز مدح آنچه افزودیم در کمال ز هجوی که گوئی همان کم شود  
 ز دم لابه سَك چه شادی رسد که از غمفش موجب غم شود  
**خواجه درویش غیاث** — برادر خواجه مظفر ولد خواجه فخر الدین تبکی ! است طبعی دارد صافی و سلیقه وافیه داشته چنانچه ازین دو مطلع بوضوح می پیوندد

بیت

اگر چه نیست روا سجده بتان کردن تو آن بتی که ترا سجده میتوان کردن

**خواجه درویش** — برادر خواجه مذکورست و در تیز زبانی و حاضر جوابی رافوا و الحسنه مشهور . گویند در وقتی که وزیر كك میرزا بود میرزارا نسبت باو طایفه در خاطر آمده گفت خواجه میگویند که تو پستی، واقعی است گفت بلی پادشاهم بنین است گفت سبب چیست گفت نشنیده ای که گفته اند **الناس علی دین ملوکهم** بن مطلع بدو منسوبست

بیت

بنان ضعیف شدم از غمش من درویش که سایه را نتوانم کشیدن از پی خویش  
**میرزا احمد** — از طایفه دیالیه است و مدت حیاتش بمشرت مدام و مطالعه صفحه رخسار خوبان گل اندام و تجرع باده گلرنك و سماع نغمه و آهنگ چنك بمغول بود و خوش طبعان عراق و خراسان چون خواجه محمد اصفر و خواجه محمود ط در سلسله او بلوندی اشتغال داشتند این مطلع ازوست

بیت

بسرک شود وصل تو ای آرام جان مارا که از خویشان ترا بیم است و از یگانگان مارا  
**شاه عنایت الله** — از همان طایفه است اکثر اوقات بوزارت اترک قیام نموده

بیت

بن مطلع و بیت ازوست

تا هر زمان ز عشق بلانی نمیرسد جان بلا کشم بنوائی نمیرسد  
خواهم که ناله را برسانم بکوش یار از ضعف چون کنم که بجائی نمیرسد

**رجائی** — خواجه سیف الدین محمود نام دارد اصلش از اصفهانست چون تقریر او دروجه معقولیت است و ادای کلماتش در نهایت شیرینی و مقبولی من اورا خوش لهجه گفته ام و اگر کسی سخن گفتن اورا شنیده باشد میداند که اسمی بامسحی ست . از فرزندان کمال اسمعیل مشهور است و در علم سیاق و معاملات دیوانی بی بدل در شعر خصوصاً در هجو بی مثل و در جواب آن قصیده که

بیت

کنون از سر سرو پای صنوبر کشد مرغ مرغوله و لاله ساغر  
قصیده غزائی در سلك نظم کشیده از آنجا مطلبی و يك بیت آورده شد

بیت

صنوبر قد من که نارش بود بر رو بستم دل چو بار صنوبر  
بلايك سپاس صفا مان خرابست اعمال عمال پر زور پر زور

این رباعی نیز ازوست (رباعی)

آن گل که دل اهل وفارا خون کرد خون کرد چنانکه کس نداند چون کرد  
سر پنجه بخون عاشقان گلگون کرد

**عبدی بیك** — از بزرگ زادهای شیرازست و در امانت و دیانت و راست قلمی  
در این قلمرو بی شریك و انبازاست و مدتی است که در دفتر خانه شریفه سرافراز است  
واقع که تامفرد نویس قضا و قدر جمع و خرج افراد بشر را حسبالمفصل تنقیح داده  
هم چو او جوانی محبوب هنرمند در کوشوار ظهور و میزان مرور و دهور نیاورده و در  
شعر خصوصاً مثنوی ید طولی دارد و خیال انگیزی او در مثنوی بسیار پر خاشی واقع  
شده تخلص او نوید یست و در صغر سن کتاب جام جمشید گفته این چند بیت  
از آن کتابست

بیت

دهانش را صفت چون حدمن نیست	چگویم چون در آن جای سخن نیست
بسان آب حیوان نا پدیدار	نهشته خضر ازوی هم خبردار
بود موئی بر اندامش کمر نام	چگویم مو کجا بودش بر اندام
پیا افکنده گیسوی سمن سای	بلی تاریك باشد شمع را پای

بعد از اتمام آن جواب خمسه گفت: و بسیار معانی خاص در آن درج کرد که  
بعد از خواندن آن صدق مقال کاتب معلوم میشود این دوبیت از کتاب هفت اختر  
و در تعریف شکار نوشته شده است

بیت

دیده آهوان نشان کردند	تیر را میل سرمه دان کردند
زائدهای تفك یلان جهان	آتش فتنه ریختی ز دهان
آتش فتنه دود میانگیخت	سرمه از چشم آهوان میریخت

**شاه صدر** — ولد شاه عنایت اقه دیلمی است و اکثر اوقات نزد امرای ترك  
بوزارت مشغول بود و در سنه خمس و خمسين و تسعمائه ۹۵۵ وفات یافت این بیت ازوست

بیت

کشید اشك برویم ز خون دیده خطی که سرخی رخ عاشق ز خون دیده خوشست  
**امیر فلامرز** — از جمله دیالمه است در اوائل جوانی چنانی دانی بخوردن باده

ارغوانی با گلرخان در زندگانی اوقات در گذرانید اما پیش از آنکه داعی حق را  
لیک اجابت گوید از تمام مناهی توبه نمود تخلص او در اشعار الهی بود این دو  
مطلع از اشعار اوست

بیت

از شادی عالم چه گشاید دل مارا      جز غم نکشاید دگری مشکل مارا

آرزو دارم از آن لعل گهربار التفات      ای خوشا حال کسی که دارد از یار التفات  
**مقصود بیک** — اصلش از جماعت خاکیان شیرازست و در تبریز متولد شده

از اول صبی الی یومنا هذا در دفتر خانه همایون بامر استیفا اقدام مینماید  
والحق در فن انشا سخنانش همه در وجه و جبه و سیاق کلامش در باب معاملات همه  
بر سمت توجه است سلیقه اش درین وادی بغایت عالی و در شعر شناسی و در سنجیدگی  
مسلم اعالی. از غایت استقامت طبع در میانه اهل قلم انگشت نما و ادای فرح افزایش  
مفرح القلوب و غم زدایست این رباعی از نتایج طبع اوست

(رباعی)

زنهار معجز یار که دلرا بارسد      آسوده کسی بود که او بی یارست  
وانگه که دل خویش یاری بستی      از وی مکمل که بیوفائی عار است  
از جمله لیلی و مجنونی گفته که این دو بیت از آنجاست

بیت

روزی که ز عشق میزدم لاف      اردک بچه می فروخت علاف  
عاشق سگ یرقه بود و میمون      آوازه بلند شد که مجنون

این چند بیت از داستان دیگرست

گیم که یخ اتو کشیده      شد باز پهلوی دریده  
سرموزه قاز را چه حاجت      کا جیده کنند در ضیافت  
دندان چپ دریچه کورست      آینه کهنه بی حضور است  
تاریخ وفات گریک جیمست      آتش شب چله اش حلیم است  
پای دهل هر یسه ماویست      اینها همه آفت سماویست  
میمون برهنه عار دارد      در مدرسه اعتبار دارد

این چند مطلع از غزلیات اوست

### بیت

مرار شکر که پشم ورق فراوان شد      غلاف خایه خرکوش مایه ارزان شد

**خواجه شیخ محمد** — پسر خواجه قوام الدین محمدست و در اصفهان بامر

استیفا مشغولست این چندبیت ازوست **بیت**

گفتم اظهار غم خویش بدلدار کنم      گریه مانع شدو نگذاشت که اظهار کنم

**خواجه ملک** — اصفهانیت درفن سیاق مهارت تمام دارد این مطلع ازوست

### بیت

سرکوش که شد اهل وفارا قبله گاه آنجا      دمی صدخون کند چشم سیاهش بیگناه آنجا

**خواجه مرشد** — پسر خواجه میرک شیرازیست که سالها در توجیه دیوان

صاحبقرانی بود و علم سیاق را با صورت خط تعلیق جمع کرده اند و لاابالی شده بود

طبعش در شعر ملایم است این مطلع ازوست **بیت**

پهلوی سگ تو جاست ما را      جایی به از این کجاست مارا

**مسعود بیگ** — برادر کهنتر اوست و در اطوار بهتر از او و سلیقه اش در

سیاق روان و طبعش در شعر چسبان ست چنانکه از این بیت معلوم میتوان کرد

### بیت

دردشت غم آه درو گردست سرگردان مرا      چون گردبادی کاورد در چرخ مشتی خاک را

**خواجه میرزا** — او نیز برادر ایشانست و در سنه ست و خمسين و تسممانه ۹۵۶

در اردبیل وفات یافت این مطلع از اوست **بیت**

داشت تصویر رخت صورتگرچین آرزو      بست چندین صورت و صوت نیست این آرزو

**میر هاشم** — ولد امیر خواجگی قزوینی جوانی بغایت مقبول و شیرین کلام بود

و باشراف بعضی شاهزادگان قیام مینمود و در شروان کشته شد این مطلع ازوست

### بیت

دارم از عشق نشان دیده خونا به فشان      این نشان بس بود از مردم بی نام و نشان

**خواجه حبیب الله** — ولد خواجه فتح الله قزوینی است این مطلع ازوست

### بیت

ناکی جفا کنی بمن ای چرخ بی وفا      هرگز نکرده کسی در جهان وفا

**میر عبد الله**.... نام دارد این مطلع ازوست **بیت**

توانم سخن از ضف بجنان گفتن همچنان گشته ام از ضف آنکه توان گفتن

**میر ذوقی** - از خواجه زادهای جرباد قانست و در خدمت ترکان بوزلرت اشتغال

مینماید این مطلع ازوست **بیت**

تا خطش بر صفحه خوبی رقم خواهد کشید دست صنع از صورت یوسف قلم خواهد کشید

**میر کریم** - برادر شاه صدرست و در امور معاملات دیوانی صاحب وقوف

اکثر اوقات متقلد مهمات سلطانیت این ازوست

**بیت**

هر کرا در دور لعلش دیده خونبار نیست واقف از حال من سرگشته اسرار نیست

**شاه قاضی** - پسر شاه مذکورست و بقدر قابلیت و صورت خطی دارد این

شعر ازوست

**بیت**

درمان کسی درد مرا سود ندارد درد دل من روی به بهبود ندارد

**شاه عنایت الله** - هم پسر شاه صدرست خالی از حدت طبعی نیست این

مطلع ازوست

**بیت**

مرا فلک بمهی مرکز آشنا نکند که بخت تیره بنا کام ازو جدا نکند

**جمشید بیگ** - نیز پسر مومی الیه است این مطلع ازوست

**بیت**

تارخ خوب تو غایب شده از پیش نظر میرود دمبدم از دیده تر خون جگر

**بهرام بیگ** - وی نیز از اولاد شاه صدرست این شعر را بخود نسبت میکند

**بیت**

بت صراف کافکن دست طرح دلبری بامن دمامد میکند از ناز جنک زرگری بامن

**شیخ کمال** - پسر شاه میرزا نبیره ملک محمود خان دیلمیست شاه میرزا

مدتها شهریار قروین بود و دیده صاحب نظران بتماشای جمال او مایل و سروسهی

از خرامش پای در گل این مطلع ازوست **بیت**

ای زمین آن قامت رعنا نگر زیر پای کیستی بالا نگر

**خواجه خلل** - اصلش از حله است اما در نجوان متولد شده در اوائل

جوانی بیرزگری اشتغال داشت بعد از آنکه مدتی بوزارت ترکان قیام نموده بود ترك آن كرده بگلانتری نخبوان اكثفا نموده و در تعمیر بلده مساعی جمیله بظهور رسانید آثار خیر او در آنجا باقیست و در اواخر چشمش از حلیه بینائی عاری شده دونوبت بطواف حج مشرف گشته این معما باسم اویس ازوست

### بیت

كره می خواهی كه از غمهای عالم وارهی چون سبو پرمیكنی در پای سروی كن نهی  
میر عبد الباقي -- ولد امیر فلامرز دیلمیست این مطلع ازوست

### بیت

كاهی گذر كه یقو بگلزار میكنم یاد تو كرده گریه بسیار میكنم  
مولانا نفیس -- از اواسط الناس شهر قزوینست ولد میر مذکور و لوند  
وعیاش این مطلع ازوست  
بیت  
نسبت روی خود بهاه كنم نسبتی نیست اشتباه كنم

## صحیفه چهارم

در ذكر اسامی سامی حضرات واجب التعمیم كه اگر چه شاعر نبوده اند اما گاهی زبان باشعار میكشودند

منبع فضایل شهاب الدین عبداللّه بیانی -- مشهور بمروارید در صدف و بولد خلف  
خواجه محمد کرمانیست و او را یکی از سلاطین تیموری بضبط و ریاست قطیف بحرین  
فرستاده بعد از معاودت دری چند آبادار برسم تهنه برای آن شهریار آورده بودند از آن  
جهت مسما باین لقب شد و اماوی از روی خلقت و استعداد و علوفطرت و رشاد گره ریست  
كه غواص روزگار در روی كار همچو او دری نیاورده و لجه كلماتش مملو از دررغرر  
فوائد و بحر اندیشه استقامت پیشه اش مشحون بزواهر جواهر و نكات فواید است  
كلك خطاطش رقم در نسخ و رقاع و توفیق استادان درین قلم كشیده

### مصراع

بلك او ننویسد كسی مگر یاقوت  
و مضراب مضرس ایابش قوت بخش روح روان و حر كات دست رطوبت



افزایش درخواص زیاده از آب حیوان در عنقوان جوانی ملازمت سلطان حسین میرزا نموده صدر صدارتش بجز وجود آن سرخیل ارباب فضل زیب وزینت گرفت و روز بروز رشد او در تزايد بود تا بمرتبہ امارت رسیده و در جرگه امرای عظام در آمده بجای میر علی شیر مهر زد تا آخر سلطنت آن پادشاه مذکور بامر مزبور قیام نموده بعد از آن کنج انزوا گرفته بکتابت مصحف مجید موفق گردید تا آنکه صاحبقران مغفور ملک خراسان را بمن حضور مشرف گردانیدند اورا از زاویه خمول بیرون آورده رقم قبول بر ناصیه احوالش کشیدند و او بواسطه مرض آبله فرنک آهنگ گوشه گیری کرده از شرف ملازمت استعفا نمود. در آن ایام وقایع سلطنت آن حضرت را در نظم و نثر در آورده و در سلك تحریر کشید و فی الواقع بسیار خوب گفته است.

### بیت

نظم بدیع و نثر ای نازنین شمایل هر کس که دید گفتا لله در قایل  
و با تمام تاریخ نظم توفیق یافته و پیشتر از اختتام تاریخ نثر نظم حیاتش از سلسله فرو گسیخت و کان ذلک فی شهر رجب سنه ۹۳۲ از نتایج طبع وقادش دیوان قصاید و غزلیات و رباعیات موسوم به مونس الاحباب و تاریخ شاهی و منشات در میانه فرق عباد مشهورست و تاریخ منظوم و خسرو و شیرین بواسطه عدم انعام متداول نکشت این چند بیت از منظومات ایشان است

### بیت

در این فکرم که با خود همدی زاهل و فایابم ولی چون خود پریشان روز گاری از کجایابم  
ترسم انجا که حدیث رخ دلجو گذرد که بتقریب مبادا سخن او گذرد

### بیت

ای خوش آندم که چو در دیده نشیمن کردی گفتمت جای بجان کن بدل من کردی  
فکن ای بخت بکره استخوانم زیر دیوارش که غوغای سکان از حال من سازد خبردارش  
این غزل را در هنگام سوختگی گفته

### بیت

خوش آن زمان که خشت گردان عذار نبود مرا میان توو عشق تو غبار نبود  
مرا از آن گل رو بود خار خارو ترا هنوز دامن گل مبتلای خار نبود  
نبود چون تو گلی در همه کبودی چرخ دمی که باغ رخت را بنفشه زار نبود

شب رساند خط روز یقرااری من و گرنه یتو مرا روزو شب قرار نبود  
 درین بهار برآمد خط تو وه کین بار بهار حسن ترا حسن هر بهار نبود  
 زناز حسن فرود آمدی مگر امسال که این نیاز که می بینم از تو پار نبود  
 پیایی از ستم یار کرد دل خالی و گرنه این همه تشنیع هم بکار نبود  
 این رباعی در مونس الاحباب ازوست

### رباعی

یارب که مرا صحبت جان یتو مباد وز هستی من نام و نشان یتو مباد  
 انجام زمانه یکرمان یتو مباد کوتاه کنم سخن جهان یتو مباد  
 این چند بیت در مناقبت از قصیده اوست

امام عرصه دنیا هژر بیشه هیجا چراغ یثرب و بطحا امیر مشرق و مغرب  
 پیمبر گفت کاسب را حبیب الله باین معنی که محبوب حق آمد هر که شد مهر ترا کاسب  
 این بیت شاهنامه درصفت جنک ازوست **بیت**

بفرق یلان تیغ را همدی چو مد الف بر سر آدمی  
 این چند بیت در خسرو و شیرین درصفت حسن از اوست

### بیت

جمالش مصحف اسرار بیچون نخستین حرف بروی سوره نون  
 چو باشد و سمه دار آن ابروی شنک برد از گونه قوس و قزح رنگ  
 دو چشم او ز مستی فتنه انگیز بکف هر یک ز مژگان خنجر تیز  
 ز خال دلفریب و چشم جادو پرستار جمالش ترك و هندو  
 دو رخسارش که هر یک لاله زار است بهار حسن را هر يك نگار است  
 بزبانی میان آن دو رخسار کشیده بینی نازك قلم وار  
 بر آن لوح جمال از حکم تقدیر رقم زد چشم و ابرو كلك تصویر  
 چو عاجز دید از بینی قلم را قضا بنهاد بر لوح آن رقم را  
 دهانش آب خضر اما نهفته لبش یا قوت ناب اما نهفته  
 حدیثش مژده از عمر جاوید دهانش ذره بر روی خورشید  
 بدرج گوهرش در های نایاب ز آب زندگانی کشته سیراب  
 ز هم گیرند دندان و لبش کام که شکر خوش بود بامفز بادام

زبانش برك گل در غنچه ناز  
میان يك حصه از ده بخش مویش  
ز زانویش حدیثم میدهد روی  
بهم زانوئی آن سرو گلچهر  
زعامت هرگز آن لایق نه بیند  
ولی آن کل که در جنت بود باز  
غلط گفتم که نازکتر ز خویش  
بلی ز آینه شد طوطی سخن گوی  
اگر مایل شود آینه مهر  
که با خورشید هم زانو نشیند  
چون راقم حروف شاگرد او بود بواسطه آن در ذکر آنجناب اطنابی واقع شد  
محمد مقومن — پسر خواجه عبدالله مروارید ذهن لطیفش غواص در رمعانی و طبع  
مستقیمش صراف نقود سخن دانی است فقرات فصاحت آیاتش که از قلم خجسته رقم  
ناشی شده سرخط فضلی بلاغت آیین است و در اکثر خطوط بتخصیص ثلث و نسخ یا قوت  
وصیر فی نسخ استادان متقدمین و متاخرین

### بیت

هر حرف دلکشی که محقق شده بحسن تعلیق کرده بر صفحات مصورش  
هر حرف او ز گنج معانیست گوهری کو صیرفی که فهم کند نرخ گوهرش  
اگر شمع از فضایل او مبین گردد کتابی شود معین من در خدمت ایشان درس  
خوانده ام و اندک سیاه و سفیدی که فرق میتوانم از برکت ایشانست در هرات و شیراز بامن  
بود و منصب صدارت من مرجوع بدیشان بعد از آن در خدمت صاحبقرانی بسر میبرد  
آخر در واسطه بعضی امور متوجه هند شد و در شهر سته ثمان و اربعین و تسعمائیه ۹۴۸  
در آنجا فوت شد در وقت توجه این غزل گفته

### بیت

بسکه گردون همچو خود میخواست سرگردان مرا عاقبت کرد از غمت سرکشته دوران مرا  
آنچنان گشتم ضعیف از محنت هجران که نیست دیگر از درد جدائی طاقت افغان مرا  
مشکل شبهای هجران گر بماند اینچنین دولت وصل تو کی روزی شود آسان مرا  
بس که خون پالاست چشمم و که خواهد شد خراب شهر هستی دمدم از موج این طوفان مرا  
همچو مؤمن بیروسامان نبودم پیش از این دوسر کار تو آخر شد سروسامان مرا  
افشان بیخته ! از محترعات اوست این مطلع هم از آن جنابست  
هر کس چو من آشفته آن زلف دوتا شد دیوانه صفت بسته زنجیر بلا شد

**خواجه امیر مورخ** — از جمله مردم متعین شهر هراتست و در انشاء فصاحت و شعر و بلاغت سرآمد زمان و اعجوبه دوران بود از جانب مادر نیره امیر خواند مورخ است و او هم در آن علم شریف ماهر بود چنانکه دو کتاب در آن باب نوشته یکی خلاصه اخبار و دیگری حبيب السیر و در معما طبعش بانگیز بود

**شیخ زاده لاهیجی** — ولد خلف و در صدف شیخ محمد لاهیجی است و از جمله خلفای نامی است در سلسله نور بخشی . در جوانی از آنجا بیرون آمده و در شیراز رحل اقامت انداخته شیخ زاده در آنجا متولد گردید بسیار بزرگ منش و خوش طبع بود و چون در مشرب عالی افتاده اکثر اوقات بارکان دولت صاحبقران مغفور تخصیص نجم ثانی زرگر صاحب بود و از عنایت شرب مدام فرق میان صبح و شام نمیکرد چنانکه ازین دوبیت امیدی که در مدح شیخ نجم مذکور گفته است معلوم میشود

#### بیت

می شبانه که مرد افکن است و توبه شکن چنان بدور تو از شیخ و شاب برده شعور  
که زاهدان سحر خیز بر نمی خیزند بجای بانك صلا گر دمند نفخه صور  
در اصناف شعر خصوصاً در رباعی بی بدل بود فدائی تخلص میکرد این سه رباعی و مطلع از اشعار آن بزرگوار است

#### رباعی

وز آمدنت بگلستان داد نوید	در موسم نوروز زبان شد همه بید
و اندر ره انتظار کردند سفید	کشند درختان ز شکوفه همه چشم
خوش باش که ماخوی بهجران کردیم	هر چند که دل بوصل شادان کردیم
برخود دشوار و بر تو آسان کردیم	.....
می در کف و یاد بی نصیبان نکنی	ای گل نظری بحدلیبان نکنی
آنست که پروای غریبان نکنی	ناکامی غربت نکشیدی هرگز

ز مشرب شیخ اگر لاند بکف پیمانه میباید چسود از حرف رندی مشرب رندانه میباید

**خواجه عبدالله** — داماد شیخ زاده است و از اقربای اقرب اوست و سلیقه اش در شعر و انشا عذیم المثال بود همواره اوقات را به نیل امانی و آمال صرف مینمود ازو این مطلع و بیت ثبت اقتاد

**بیت**

ای خوش آنشها که با افسانه میلی داشتی درد دل میگفتم و افسانه مینداشتی

عاقبت بملازمت حاکم گیلان دست برسیته نهاده بکبد حساد ازپای درآمد  
**ملك قاسم** — شیرازی بود و میگفت از اولاد شاه شجاع کرمانیم غیرازین  
 عیبی نداشت که مصور بود و بهمه قلم خطرا خوب می نوشت و درانفا ید طولی داشت  
 و درمعا و عروض مهارتی بی انتها قوت حافظه اش بمرتبه بود که بیک خواندن سی  
 بیت را یاد می گرفت اما بسیار بی طالع واقع شده بود از آن دولت حظی نیافت در  
 سنه سبع و اربعین و تسعمائه ۹۷۷ از عالم رفت این رباعی در شکایت روزگار ازوست

### رباعی

روزی عجب است و روزگاری مشکل      کز دهر وفا کشته بکلی زایل  
 خالی ز غبار یکدیگر يك ساعت      چون شیشه ساعت نتوان یافت دودل  
**خراسانی خان** — از اعیان شهر لارست اکثر علوم را ورزیده و از  
 جمله شاگردان مولانا جلال الدین محمد دوانی است مدتی مدید در مدرسه بود و  
 بعضی بلاد را سیر کرده و با مردم نيك صحبت داشته در شعر و بتخصیص لغت و در  
 منقبت بدنیست اما شعر او خالی از بی نمکی نیست این مطلع ازوست

### بیت

دلا هرگز منه از کوی دلبر یکدم بیرون      که باشد کشتی مرغی که آید از حرم بیرون  
**مولانا فخرالدین علی** — پسر مولانا حسین واعظ است و او نیز همچون  
 پدر بوعظ مردم میرداخت روزی در اثنای وعظ گفت

### بیت

تو نه رندی نه زاهدی حافظ      می ندانم ترا چه نام کنم  
 مذهب عاشق ز مذهبها جداست      عشق اصطرباب اسرار خداست  
 حاصل که مذهب او این حال داشت اما مشربش عالی بود محمود وایاز از  
 منظومات اوست وفات وی در سنه تسع و تسعمائه ۹۰۹ بود این مطلع ازوست

### بیت

کوبخت که بیگانه به من هست در آید      زلفش کشم و شب بسر دست در آید  
 با لب لعل و خط غالیه گون آمده      عجب آراسته از خانه برون آمده

**مولانا فقیه** — مردی فاضل خوش طبع درویش مشرب بود و ارادتی بیش از بیش بجای داشته و اکثر تصانیف او بخط مولانای مذکورست گویند مولانا عصام الدین ابراهیم دانشمند مشهور شرحی برکافیه نوشته و در دیباچه این عبارت درج کرده **اوردت ببعض مهملاته** یعنی در بعضی محلها که جامی در آنجا اهمال نموده است من اینجا بتلافی آن اقدام نموده ام اگر چه لفظ مهمل احتمال معنی دیگر دارد و او را دولت خواجه نام بود بجهت آنکه بر دولت خواجه نظام الملك فاتحه می خوانده و مومی الیه جهت او رباعی تعرض آمیز گفته

شرحی که رقم زدست دولتخواجه      ذمش نتوان بمهل دیباچه  
 شرحی است که احتیاج تام است بدو      ملایان را عند قضاء الحاجة

**ملا سلطانعلی مشهدی** — در خط نستعلیق مشهورتر از آنست که او را بنوشتن

تعریف باشد این مطلع ازوست  
**بیت**  
 گل در بهار از آن رخ گلگونه شمه ایست      چون اشک من که از دل پر خون نمونه ایست  
 با وجودیکه سن او از شصت متجاوز بود خط را خوب مینوشت چنانچه این دو بیت را در مثنوی برای خود برشته نظم کشیده

### بیت

مرا هم شصت و سه پیش است و کم      هنوزم جوانست مشکیین رقم  
 توانم هنوز از خفی و جلی      نویسم که العبد سلطان علی

**حافظ علی** — اصلش از غوریان هراتست و او بحدت ذهن وجودت طبع موصوف بود و اکثر خطوط را خوب می نوشت و در علم عروض و صنایع اشعار بسیار ماهر است چنانچه قصیده مصنوع خواجه سلمان را مکرراً تتبع کرده است این مطلع یکی از آنهاست

### بیت

حریم حرمت گوی تو جنت ابرار      شمیم نکوت بوی تو راحت احرار

**ملا علی خراس** — از شهر هراتست در سلك فصیح زبان و بلفای ملیح بیان انتظام داشت و از جمله شاعران آنجاست این رباعی جهت آتش برک دان گفته نوشته شده است

### بیت

تا آتش عشقت بدل افروخته ام      چون شمع همه سوختن آموخته ام

با آنکه دلی چونسک و آه داری      میکن حذر از دود دل سوخته ام  
**قاضی میرک** — از اکابر قضات قزوینست و بسیار فاضل و خوش طبع و  
 شیرین صحبت است و گاهی بشمر هم خود را مشغول میکند این مطلع ازوست

### بیت

بکسم از آن نباشد سرو کار آشنائی      که نیرزد آشنائی بمشقت جدائی  
**قاضی لاغر سیستانی** — احمد نام دارد و در سیستان بامر قضا اشتغال مینماید  
 و خالی از مولوتبی نیست بسیار خوش صحبت و شیرین کلامست بواسطه آنکه در  
 سیستان قاضی دیگر مردی جسم بود و او را قاضی فربه مینامیدند این را قاضی لاغر میگفتند

### رباعی

این رباعی و مطلع ازوست  
 خوبان گل گلشن حیاتند همه      شکر لب و شیرین حرکاتند همه  
 از آدمیان غرض همین ایشانند      بگذار که باقی حشراتند همه

تیغی کشیده بر سرم آن سیمبر رسید      فکر کفن کنید که عمرم بسر رسید  
 قاضی مذکور میگفت که چون اکثر مردم سیستان لنگور و دزدند دعوی ها که من  
 میرسم اکثر آنست که یکی دعوی میکند که من وفلان دزدی کرده ایم و او از  
 من زیاده گرفته یا آنکه دعوی کنند که من با فلان قمار باختام و او در ادای وجه  
 نملل میکند. روزی جماعتی آمدند و دعوت زیادتی مال دزدی کردند من گفتم که  
 دعوی شما شرعی نیست چرا که شما دزدی کرداید جواب گفتند که دزدی آنست  
 که کسی چیزی را از خانه بدزدد و حال آنکه ما گرگان بیابانیم و بضرب شمشیر و پهلوانی  
 می ستانیم و دیگر آنکه اگر کسی بحد رود چهل روز یا کمتر ریاضت میکشد ما که مدت  
 شش ماه رنج بیابان و فقدان آب و نان میکشیم چرا مال تجار بر ما حلال نباشد  
**میرزا کانی** — از جمله بزرگ زادهای اردوباد آذربایجانست منصبش انشای  
 صاحبقرانی و در باب کجی انشا و سنجیدگی ادا و وفور اخلاق و فرط فضایل نادره  
 الزمانی است توقیع افشالش بطغرای سعادت مندی موقع و پروانه آمالش برقم خردمندی

### مصراع

موشح است  
 زهی یان تو با کاتب قضا همراه

این مطلع ازوست

بیت

برد سودای تو صبر ازدل شیدائی من      کشت بی صبری من موجب رسوائی من  
**میرزا کافی** — درخوشنویسی مسلم روزگار و در انشا سرآمد فضلی بلاغت  
 شمار بود پدرش بوزارت شاهزاده بدیع الزمان میرزا اشتغال میکرد و بکسب علوم  
 مساعی بظهور میرسانید بعد از آن بسپاهی گری مشغول شده و در خدمت درمش خان  
 لله من بسر میبرد و خان مذکور با او ظرافتها میکرد و او ازین آزرده خاطر میبود  
 و در آن ولا این دو بیت بطرز بوستان حسب حال خود گفته

بیت

یکی را بر آری و خانی دمی      بصد عزتش کامرانی دمی  
 یکی را بیاری و نوکر کنی      بخاک سیاهش برابر کنی  
 آخر درشهور سته اثنی وثلثین و تسعمائه ۹۳۲ درهری درخانه خواجه حبیب الله بدست  
 اترک شهید شده این ابیات از اشعار اوست **بیت**

پیش واعظ منشین قصه واعظ مشنو      قد برافراز که کوتاه شود این افسانه  
 مشکل حکایتی است که گفتن نمی توان      وین مشکلی دگر که نهفتن نمیتوان

این دو رباعی نیز ازوست

آمد بر من قاصد آن سرو سهی      آورد بهی تا نبود دست تهی  
 منم رخ زرد خود بدان مالیدم      یعنی زمرض نهاده ام رو بهی  
 روزی بامیرزای مذکور بباغ مراد هرات بطریق گشت رفته درخانه که مشهور  
 بیت العشرست منزل کرده بودیم این رباعی و مطلع را در بدیهه گفته بدیوار خانه  
 نوشت

رباعی

دردا که گل امیدم از باغ مراد      هرگز بمراد دل غمگین نکشاد  
 افسوس ز هجر یار جانی افسوس      فریاد ز دست نامرادی فریاد  
 ای یتو گردش فلک بی مدار حیف      باشد زمانه و تو نباشی هزار حیف

گویا این مطلع را حسب حال خود نوشت مولانا شوقی یزدی این مطلع را تضمین

بیت

کرده در پهلوی خط او نوشت      ای یتو گردش فلک بی مدار حیف  
 ناگه ز گردش فلک خون بریختند



بودی و در زمانه نظیری نداشتی باشد زمانه و تو نباشی هزار حیف

**قاضی میرک** — اگرچه دراصل ازساوه است اما درقزوین کسب فضایل کرده و بنا برآنکه پدرش خواجه شکرالله مستوفی حسن یک بود اورا معلم سلطان یعقوب گردانیدند چون یعقوب یک بود ازپدر بروجهی که سمت تحریر یافت صاحب تخت و سریر گشت قاضی مذکور متقلد امر صدارت شده واوامر و نوامیش مطاع پادشاه و سپاهی گردید و بعد از فوت سلطان یعقوب صوفی خلیل بنا بر سوء مزاجی که نسبت باو داشت نسبت نامعقولی باو کرده همت بر استیصال او گماشت و کان ذلك فی شهر سنه ست و تسعین و ثمانمائه ۸۹۹ صاحب مجالس النفایس آورده که هیچ پادشاهی اهل علاقه را آن قدر تعظیم که آن پادشاه اورا کرد نکرده اند و در واقع چنین است و الحق بی جایگاه نیز نبوده چرا که او بانواع فضایل و آداب خوش طبعی آراسته بود و مردم اهل فضل و کمال در زمانش مرفه الحال و فارغ البال بوده اند این آیات ازوست

### بیت

نیارم برزبان نامش ولی چون درد دل گویم همه داند گز پیدادان پیمان کسل گویم  
من بیچاره را ای شوخ جان از تن بر آوردی . . . . .

ز آه و ناله دلها را دلم اندوه کین دارد دل من خرمن صددرد و صددل خوشه چین دارد

شبی که آن مه بد مهر هم نشین منست ستاره وار بسی دیده در کین منست

**شیخ نجم** — پسر عمه خواجه مذکورست و درخوش طبعی و مقبولی از جمیع ندمای مخصوص پادشاه پیش و در خلق و قبول عامه از همه بیش بود و میانه او و میر علیشیر غایبانه محبت و مراسلات بود چنانچه در مجالس النفایس ایمانی بدین معنی شده . مشهورست که در محلی که او بی حضور بود پادشاه بعبادت او آمده زود مرخواست شیخ غزلی که این چند بیت از آنست در بدیهه گفته در عقب پادشاه فرستاد

### بیت

نمیدانم چرا با عاشق خود یار نشیند ز بیم طعنه اغیار یا از عار نشیند  
صبوحی کرده مست آمد بیالین عاشق خود را که مستی را بهانه سازد و بسیار نشیند

این دو مطلع نیز ازوست

بیت

جامه گلگونی در آمدست در کاشانهام      خیز ای همدم که افتاد آنشی درخانهام  
گشتم غبار و برد نکویش صبا تنم      از خاک بر گرفته باد صبا منم  
بعد از وفات پادشاه قلندروار بگیلان رفته در آنجا فوت شد

**قاضی صفی الدین** — از جانب مادر دختر زاده قاضی عیسی ماضی است و

از جانب پدر پدرش برادر زاده او. مدتها قضای معسکر ظفر اثر متعلق بدو بود  
اکنون از آن امر خطیر استعفا نموده. الحق جوانی بجامعیت کمال وملایمت، طبع  
مثل او در ممالک محروسه کم است کلامش احتجاجیست قاطع وفکرش بکریست که  
در بستان شرایع پرورش یافته و عقل عقیده آموزش مصباح الجهد یست که انوار  
غیبی برو تافته این مطلع ازوست

بیت

ای سینه مکش آه و نکهدار نفس را      آگه مکن ازسوز دل خود همه کس را  
**قاضی نورالله** — عم قاضی مذکورست و از اعیان شهر مزبور صاحب قران  
اورا برسم رسالت پیش اوزبک بخراسان فرستاده بود او در اثنای راه این رباعی را  
هزل آمیز انشا کرده بخدمت ایشان فرستاد

بیت

شاهها بخراسان چومنی را مفرست      در معرکه یلان زنی را مفرست  
جائی که بود معرکه هشیاران      تریاکی پینکی زنی را مفرست

تخلص امینی است این مطلع نیز ازوست

بیت

چنانم دل زعشق دلبری شد بقرار امشب      که ازمن نالها سرمیزند بی اختیار امشب  
**قاضی محمد** — پسر خاله قاضی عیسی ماضی است و در خوش صحبتی و حرافی  
وجذب خاطر یگانه و در ترتیب اثر ونظم و هزلیات بی بدل زمانه. در مدتی قاضی  
ری بود تخلص وصالی میکرد وباتمام ارکان دولت صاحبقران مصاحب بود و از شدت  
قرب مشرب با ایشان در غایت حصول مقاصد و مآرب چنانچه ازین چند بیت میرزا  
شاه حسین که در جواب پنج فصل او گفته مستفاد میگردد

بیت

ای وصالی ز تو جدائی نیست      پیش ما رسم بیوفائی نیست  
دیر کاهست تا اینس منی      محرم و همدم جلیس منی  
گنه تست دور میگردی      دور از ما عبور میگردی

همچنان باز محرم رازی	محرم راز و یار دمسازی
طی <del>کن</del> افسانه منو توئی	ای یگانه مگو دگر زدوی
از پی آنکه یار فرخ پی	نشود خار نزد مردم ری
شفقت شد برو برسم عدو	نقره خنکی وزین نقره بدو
حالیها بهر خرجی ایشان	شد مقرر دوازده تومان

این مطلع مشهور ازوست **بیت**

چو من دیوانه مرکز قدم در دشت غم نهاد

در آن وادی که من سر می‌نهم مجنون قدم نهاد

درشهر سنه اثنی وثلثین و تسعمائه ۹۳۲ سجل حیاتش بتوقع فنا مختروم شد گویند  
که در هنگام جوانی صادق نامی او را در حوض انداخت و دستش را مجروح ساخت  
این قطعه را در آن باب گفته **بیت**

بمشق صادق اگر دست من شکست چه باک هرآنکه عاشق صادق بود چنین باشد  
پی ثبوت مرا احتیاج پینه نیست گواه عاشق صادق در آستین باشد  
**قاضی احمد** - ولد رشید قاضی مذکورست و در حدت ذهن و سلیقه انشا

بشهر بین الاقران مشهور چند گاهست که بامن می‌باشد این بیت ازوست

پس از عمری نشیند گردمی پیش من آن بدخو زبخت طالع بر گشته من زود برخیزد  
**ملا محمد شرقی** - از اقارب مولانا شرف الدین علی یزدیست که صاحب

ظفرنامه تیموریست بوفور فضایل و کمالات جامع صوری و معنوی، دوش و نظم فرید  
و در رقت معانی و سلاست الفاظ وحید، ابتکار افکارش بلباس مضیهای رنگین آراسته  
و عروس حجله خیالش بزبور قبول پیراسته است و در نزد عمدت الملك شاه نورالدین  
نعمت الله است و راتق و فاتق آن حقایق پناه این اشعار آبدار زاده طبع آن افادت

شعاراست

**بیت**

خواستم بهر فراغت بجهان ماوانی	خوشر از گوشه میخانه خریدم جامی
یارب آن منزلتم بخش که از حسن قبول	بر من بیهنر افتد نظر دانائی
خوبان نظری بر من غمناک نکردند	تاسینه ام از تیغ جفا چاله نگردند

بهج یار مرا بخت آشنا نکند      که روزگار بحورم ازو جدا نکند

بی مهر و وفا مباش زنهار ایدل      جانرا بره وفا کن ایثار ایدل  
تا از تو بماند اثر مهر و وفا      روزی که نماند ز تو آثار ایدل

**خسرو شاه** — از آدمی زادهای یزدست جوانی پاکیزه روزگار و متقی  
و با وجود اینکه علم حساب را نیکو میداند از غایت سلامت نفس اصلا در مهمات  
دیوانی دخل نمیکند و باندک زراعتی که دارد قناعت میکند و گاهی بشعر مشغولی  
نموده بیانی تخلص نموده است این رباعی ازوست

(رباعی)

حیرانم و از حد شده حیرانی من      زاندازه برون بی سروسامانی من  
هر چند بحال خویش در مینگرم      جمع آمده اسباب پریشانی من  
**میر محمود گیلانی** — از جمله امرای خان احمد والی لاهیجان بود این  
رباعی زاده طبع اوست

رباعی

ای کاکل تودلم به بند افکنده      در گردن جان من گمند افکنده  
کاکل نه که از برای مرغ دلم      دامی بسر سرو بلند افکنده  
**ایوب البرکة** — بی پدر منسوبست و سرور چپانیان و یخیایان بود ییخیائی  
او زیاده از آنست که تعریف توان کرد اما کلاهش بغایت مقبول و شیرین و سخنان  
لطایف آمیزش بسی مضحك و رنگین است . در هرات کسب کمالات کرده و بطریق  
سیاحت از آنجا بعراق و از عراق در شروان افتاده و ندیم شیخ شاه پادشاه شده بود  
گویند در آن ولا این فقرات را جهت عرضه میر در رشته نظم کشیده که در خدمت میر  
عرضه در کله وجود انداخته واقف نه ایشان را بقربتی بکمال و نه قصر ایتی که کسی  
محفوظ تواند شد ! بهر حال این مطلعات ازوست

بیت

آنکه رفتیم چو اندیشه رحم از یادش      شرمی از سابقه بندگی ما بادش

سرو بلند رتبه عالیجناب ما      کم دارد التفات بحال خراب ما

بیت

این بیت نیز بدو منسوب است      زانش دل تادرا بر چشم ما باران نماند  
خشک شد کشت امید ما و شد قحط وفا

همانا که این بیت در نظر امیر علی شیر رسیده و بنا بر سهو کاتب تارایا خوانده  
رقم تزییف و تزریق بران کشیده و خبر این معنی بر خواجه مذکور رسید این قطعه

را در سلك نظم **كشید** **بیت**  
هر چه آید بنزد اهل **كمال** **بگمان** خط **نكشند**  
هر چه خوانند نيك **فكر كنند** یا **نخوانند** تا **غلط** **نكشند**

**قاضی سلام الله** — مرد پرهیزکار نيك نفس کم آزار و طبعش در شعر موافق  
بود و در سنه احدی عشر و تسعمائه ۹۱۱ وفات یافت این مطلع ازوست

**بیت**  
گشته گشتن زیر تیغ چون تودلداری خوشست **زنده** بودن در جهان **بهر** چنین کاری خوشست  
**خواجه قاجالدین** — از جمله مدرسین کاشانست و در باره عاشقی زن کرمانی  
و شرب مدام شهره زمانست این مطلع در جواب امیر شیخ سهیلی ازوست

**بیت**  
نیاساید دمی از گریه چشم اشگبار من **گهی** **بربخت** من **گرید** **گهی** **بر** روزگار من  
**مولانا شمس الدین محمد** — جوانی است بانواع هنر آراسته و از اکثر استعدادات  
در تخصیص خطوط و علم قافیه و معما صاحب وقوفست و تخلص اونوائی است در محلی  
که متوجه هند شد این قطعه را در سلك نظم کشیده بود

سوی هندوستان روم کانجا **کار** **اهل** **هنر** **نکو** **رفته**  
که سخا و کرم ز روی جهان **بزمین** **سیه** **فرو** **رفته**

این مطلع نیز از اوست **بیت**  
ای دل مگو که آنگل بوی وفاندارد **دارد** **وفا** **ولیکن** **نسبت** **بما** **ندارد**

**خواجه لهراسب** — برادر مولانا امیدی است بعضی اوقات ریاست قصبه طهران  
تعلق بدو داشت بسیار خوش طبع بوده اشعار جد و هزل بسیار گفته از جمله هزل  
مناظره ترك و كيك و چغندر نامه مشهور است این مطلع که در بدیهه گفته ازوست

**بیت**  
من چه کردم که مرا از نظر انداخته **برده** **دل** **ز** **من** **و** **با** **دگران** **ساخته**  
**غیاث الدین محمد** — نیشابوری. شریفست و بسیار متقی و پرهیزکار مدتی بامر

فضای هرات و مشهد مقدسه اشتغال مینمود و در آن کار بر عایت امانت و دیانت مشهور بود و در شعر ید طولی داشت چنانچه بر خود لازم کرده بود که هر شعری که باشد جواب گوید اما تخلص مرا که عبارت از سامیست و مناسبتی باو ندارد بخود وابسته و این از اهل امانت و دیانت بعید است این مطلع ازوست

### بیت

ای در دلت از عاشقان بی موجدی آزارها رنجند از هم دوستان اما نه این مقدارها  
**مولانا قرشی** — از دیار جمندست و عاشق پیشه و دردمند و مدتها ملازمت  
سلسله نور بخشیده کرده و بقدر درمل وقوفی دارد این مطلع ازوست

### بیت

پیرم و سست و ازین حال پریشانم سخت که مبادا ز سر کوی تو ببرندم رخت  
**قاضی شهاب الدین** — از جمله خوش طبعان آنجاست این مطلع ازوست

### بیت

ترا عاشق فراوان شدم از غم ناتوان گشتم تو عاشق دوست کشتی من بکام دشمنان گشتم  
**خلیفه سدید گیلانی** — در اوایل حکومت خان احمد عروج تمام نموده  
و از حکومت غیر نامی برونمانده بود حساد را برورشك آمد کارکیارا بدفع او تحریص  
نمودند و او را از پای در آوردند این بیت ازوست

### بیت

میکند اغیار رحم و یار زارم میکشد یاری اغیار و بیرحمی یارم میکشد  
**قاضی یحیی** — از طبقه مشایخ لاهجه است طبعی بقایت بلند و سلیقه مرغوب دارد  
این ابیات ازوست

اینست بدر آفت جان و دلم اینست مقصود و مراد دل بی حاصلم اینست  
ای هم نفسان میدهم امروز نشانی فردا که شوم کشته نهان قائم اینست  
این مطلع نیز ازوست

### بیت

آخر سر خود در رهت ایماه نهادم اول قدم است اینکه در این راه نهادم  
**مولانا نورالله** — از آدمی زادهای هراست و در وفور فضایل و کثرت  
صفات عذیم النظیر طبعش در اقسام استعدادات چسبان و در اقسام حیثیات مثل شعر و  
معما نادره زمان مدتی اشراف سرکارها متعلق بدو بود این زمان یامن میباشد این

مطلع از اوست

بیت

از جفا خون شد دل زار و وفاداری نیافت  
سوخت از داغ غم هجران و غمخواری نیافت  
**مولانا محمد** -- پسر مولانا سلطان محمد استرآبادیست جوانی بود در کمال  
فهم و استعداد و خطوط را خوب مینوشت و بقدر طالب علمی کرده بود و تخلص  
مشرابی میکرد در عنوان جوانی وفات یافت این مطلع و بیت از اوست

بیت

بمردم التفات گرم دارد آفتاب من ندارد رحم بر سوز دل و حال خراب من  
مرا آمد نصیب از عشق خوبان داغ نومییدی نصیب کس مبادا در جهان داغی که من دارم  
**محمد حسین** -- او هم پسر مولانا است این مطلع از اوست

بیت

مرا پیاده بشوئید چون هلاک شوم بدین مگر ز گناهان خویش پاک شوم  
**خلیفه میرک** -- پسر حیاست و درجهات حرفیه صاحب و قوف است بلکه صاحب  
اختراع از جمله در شعر بافی در زیر قلم اطللس نظیر ندارد و تا نقش پرداز قلم  
نیلوفر و استاد کار خانه معصفری تاروپود لیل و نهار بر کارگاه روزگار کشیده  
مثل اوئی ندیده طبعش در شعر هم خوبست این بیت از اوست

بیت

بلبل بچمن نالد و من بر سر کویش او عاشق گل باشد و من عاشق رویش  
**مولانا فضلی** -- مولدش قزوینست و از ملازدهای آنجاست و خطش  
خوب و حسن اختلاطش مرغوب این مطلع از اوست

بیت

دل در برم طپید مگر یار میرسد یا نامه ز جانب دلدار میرسد  
**خواجه سمنانی** - از ملک رادهای آنجاست که درسخن بمرتبه خواجوی  
میرسد چه از بشره او که ملکیت در صورت بشر یا شاخ گلیست نازش ثمر رشد  
و قابلیت او **كالشمس فی نصف النهار** ظاهر و هویدا است و از مصحف جمال وافی  
هدایتش **ما هذا بشر الا ملك كريم** در دیده اولوالبصار پیدا با وجود آنکه سن  
او از پانزده سالگی نگذشته بود گوئیا از پیر روزگار نصیحت این شعر آبدار  
بگوش هوش او رسیده

### بیت

صورت خوب تو داری طلب معنی کن تا ترا پادشه صورت و معنی خوانند  
و او نیز قبول این معنی نموده اوقات بکسب علوم گذرانید این مطلع ازوست

### بیت

خال مشکینت که بر رخساره مهوش فتاد جان من ماند سپندی را که بر آتش فتاد  
ملا شیخ محمد -- از ولایت خلخال عراقست و تخلصش یقینی است این

مطلع ازوست

### بیت

سرکوش که بر بادم دهد هر لحظه آه آنجا فغان کز آه نتوان داشتن خود را نگاه آنجا  
شیخ جمال الدین -- اصلش از ولایت خلخال است اما جدادش از آنجا  
بقرزین آمده اند و در قزوین متولد شده مدتها در شیراز در خدمت علامه مغفور میر  
غیاث الدین منصور استفاده کرده فضایلش بسیارست و دروادی نظم صاحب اشعار آبدار و

از جمله این مطلع ازوست

### بیت

کشم بر صفحه دل صورت جانانه خود را بدین صورت دهم تسکین دل دیوانه خود را  
ملک خانی -- از ملک زادهای آنجاست و او جوانی بغایت مشهور و بی  
باك و ظلم پشه و سفاک بوده و کمان پر زور میکشید و تیر را خوب میانداخت و  
در اواخر عمرش برگردیده آثار خلافی ازو بظهور رسید ناچار کمال خوف بخود  
راه داده بقلعه استای خاف متحصن شد بنا بر این امرای عالمقدار را بگرفتن آن  
حصار مامور ساختند و در اندک فرصتی قلعه آنچنان که با قلعه قله گردون لاف مساوات  
زدی و با اوج سموات ذات البروج دعوی محاذات کردی

### بیت

ز سنک انداز او سنگی که جستی پس از قری سر کیوان شکستی  
بقید تسخیر اولیای دولت در آمده اورا مقید ساخته به تبریز آوردند و بخدمت  
حضرت صاحب قرانی حسب فرمان قضا جریان اورا بیک پای از مناره نصریه آویختند

### بیت

اگر بدکش مرد بدروزگار اگر بدکش مرد بدروزگار  
بفضل بد خویش بسپاردش بفرستد ز گردون بزیر آردش



آری

### مصراع

زمانه خصم ترا برکشد ولی ازار

چون طبش صافی و ذهنش وافی بود در بعضی اوقات شعر نیز میگفت این

مطلع ازوست

### بیت

تبخاه نیست بر رخ آن نازنین نگار ز آمد شد نفس شده لبهای او فگار

**قاضی سنجانی** - وی از اولاد شاه سنجانست و در عجم قرینه سحبان . در

انتقال ذهن و دقت فهم معروف و در حدت ذکا و صفای خاطر موصوف بود منظرالابصار

که تتبع مخزن اسرار است بنام امیر علشیر در سلك نظم کشیده بود این دو بیت

درنمت از آن کتابست

### بیت

ریخت پیاخارش گر بولهب پای گل از خار نباشد عجب

تافت برو پرتو صبح قدم طرفه صباخی کزد از نوردم

در مثنوی دیگر که تاریخ وقایع بدایع اثر صاحبقران مغفور را بنظم درآورده این

چند بیت در تعریف کوه و قله از آن کتابست **بیت**

یلان نعره زن بر سر آن حصار کزان تافلك بود يك نيزه وار

سپهر منقش پلنگی در او چو البرز هر پاره سنگی دراو

مثل گر کسی را دروره بدی اجل را ازو دست کو ته بدی

اتفاقاً قاضی را در سن نود سالگی متقاضی عشق گریبان گرفته بسرکوی ملامت و

ورسوانی کشید و از خمخانه شوق و مودت ساغر مهر و محبت چشیده مضمون این بیت

بادا رسانید

### بیت

قاضی بهمه عمر نمازی که تو کردی معراب نهابروی بتان بود قضا کن

از قضا روزی جوانی بدو رسیده از روی مطایبه ازوی پرسید که این شعر کیست

### بیت

ای پیر کشته بهر جوانان زره مرو موی سفید در پی زلف سیه مرو

قاضی در بدیهه جواب او گفت

قاضی آخر در میان بازیچه طفلان شدی خود بگو پیرانه سر این عشق و ورزیدن چه بود

در شهر احدى واربعين و تسعمائه ۹۴۱ سجدل حياتش بسجل ممات موشح كشت اين مطلع ازوست

### بیت

چولاله بادلې پرداغ حسرت زین چمن رفتم توای شاخ گل رعنا بمان باقی که من رفتم  
**مولانا شاه محمود** — اصلش از نیشابورست و در خط نستعلیق قطعاتش سواد  
 بخش دیده خور اگر چه در این فن شاگرد مولانا عبدیست اما او در خوشنویسی پیش  
 است و با چندین هنر بسی فقیر و درویش نهادست این غزل ازوست

### بیت

چشم از ناز بما باز نکردی هرگز نظری سوی من از ناز نکردی هرگز  
 منك بیداد زدی بر سر اغیار و مرا بچنین لطف سرافراز نکردی هرگز  
 چون کنم باتو غیان راز دل خویش که تو بخودم همدم و همراز نکردی هرگز  
 چون برم ره من دلتك بسر دهنه لب چو بمان بسخن باز نکردی هرگز  
 تا شد از خیل سگان سرگویت مخلص یکرهش سوی خود آواز نکردی هرگز

**مولانا عبدی** — خال مولانا شاه محمود مذکورست و در خط شاگرد مولانا  
 سلطان علی مشهدیست با وجود کبر سن خط را خوب مینوشت و با آنکه ( سفید شد  
 چو درخت شکوفه دار سرش ) نهال آرزوی سرو قامتان در چمن جان میکاشت مدتها  
 در خدمت حضرت صاحبقران مشرف بود درین دو سال بعالم جاودانی شتافته این  
 مطلع ازوست

### بیت

مارا سریر سلطنت آن خاك دربس است از برق آه بر سر ما تاج زربس است  
 ای دل کشیده دار چو عبدی غنان صبر گرمهره هوشان هوس است اینقدر بس است

**مولانا انیسی** — اصلش از ولایت خوارزمست و در خدمت سلطان یعقوب  
 میدود و خط نستعلیق را چنان مینوشت که مردم او را قرینه مولانا سلطان علی میدانند  
 و فی الواقع در آن روش خط را بسرحد رسانیده گاهی نظمی از او سر میزند این مطلع  
 ازوست

### بیت

مژه مانع نشود اشك من محزونرا توان بست بخاشاك ره جیحون را  
**عبدالکریم پادشاه** — برادر مولانا انیسی است وجه تسمیه او آنکه چون  
 دماغ او پریشانی پیدا کرده بود خود را پادشاه نام کرده بمردم حکمهای غریب میکرد

واما فقیر و کم آزار بود و نستعلیق در روش برادر مینوشت و در آخر قطعها مینوشت  
**کتابه خدا** اما اسم مقرر **کتابه پادشاه** بود و با وجود این شعر میگفت این دو مطلع ازوست

**بیت**

ترا در دیده جا کردم که از مردم نهان باشی چه دانستم که آنجا هم میان مردمان باشی

نمیگویی حکایت بامن وانگه که میگوئی زبس حیرت ندانم با که میگوئی چه میگوئی

**حافظ باباجان** — از تربت خراسانست خط نستعلیق را خوب مینوشت

و نقاری و زر نشان در استخوان خوب میدانست و از سازها عود و شترغورا مینواخت

که باعتقاد من هیچکس مثل او نتواخته بسیار خلیق و درویش نهاد و در عروض و معما

طبعش خوب این دو مطلع ازوست. **بیت**

مجال از ستمهای دوران ندیدم رسیدم بجان تا بجانان رسیدم

بر رخت آنها که حیران نیستند نقش دیوارند انسان نیستند

**ملا ابراهیم** — اصلش از تبریز است و بعضی گفته اند از قزوین و اکثر خطوط

خصوصا نستعلیق را خوب می نوشت و در موسیقی نیز وقوفی تمام دارد در معما نیز بد

**بیت**

نیست این مطلع ازوست

تابکی یار رقیان بهر آزارم شوی کی بود گذر بهر آزارم می یارم شوی

**مولانا ابراهیم** — از استرآباد است و خط نستعلیق را خوب مینویسد بنا بر این

مدتی منشی روضه رضویه علی ساکنها السلام والتحیه بود این مطلع ازوست

**بیت**

منم سر داده در صحرای دل مشکین غزالی را بر آورده بخوناب جگر نازک نهالی را

**ملا اسمعیل** — پسر مولانا ابراهیم است خط نستعلیق بد نمی نویسد و در شعر

**بیت**

تخلص او نجاتی است این ازوست

آمد بهار و هر طرفی صوت بلبلست، ساقی بیار می که عجب موسم گلیست

**سلطان محمد** — او نیز برادر مولانا ابراهیم است این مطلع ازوست

**بیت**

دو دمسازیم ما و می بکنج درد و غم باهم که مبتالیم از درد جدائی دمدم باهم

**مولانا صدر خیابان** — از خیابان شهر تبریز است و قرآن را حفظ کرده و

قانون را و شترغورا بد نمی نوازد این مطلع ازوست

### بیت

دست عشق آمد ز کوی عقل بیرونم کشیدد  
موکشان در دشت غم پهلوی مجنونم کشیدد

**حافظ مجلسی** — از شهر تبریز است و قرآن را حفظ دارد و قانون و شترغورا

بدنی نواز و در نقاری و خوشنویسی دستی دارد و سوای اینها بیست حیثیت می شمارد که

### بیت

قدت نهال طوبی و طوبی روان خوشست  
حسن و رای خوبی و خوبی در آن خوشست

**دوست محمد کوشوان** — کوشوان دهی است در حوالی هرات و مولانا جوانی آدمی و خوش

صفت است و خط نستعلیق را خوب می نویسد و در شعر و عروض و معما مهارتی دارد

و گاهی بصحافی نیز می پردازد و تخلصش گامی است این مطلع ازوست

### بیت

تا چند بحسرت درو دیوار تو بینم  
از خانه برون آی که دیدار تو بینم

**مولانا زین العابدین** — مشهور به تکتل و خان قصه بلاغت آثارش زنک

زدای هر غصه و غم و حرکات دلپذیرش مزیل محنت و الم اصلش از شیراز است در

اوایل سفر بسیار کرده بود و اوقات بمرکه گیری صرف مینمود و آخر بخدمت

صاحبقران مغفور افتاده چندان رعایت یافت که هیچکس از آن طایفه در هیچ زمان

مثل او نیافته و ظرایف و لطایف که در میان او و صاحبقران مغفور واقع شده

مشهور است چون ایراد آن موجب بی ادبی بود کستاختی ننمود این مطلع ازوست

### بیت

دل فکار از غم دلدار خوشست  
سینه ریش از ستم یار خوشست

**استاد دوست محمد** — از سازندهای مقرر است و الحال در شهر هرات است و

بعضی اوقات در شهر گیلان بخدمت پادشاه می بود بعد از آن در خدمت صاحبقرانی

بسر می برد آخر بطواف رفته در شهر سنه تسع و اربعین و تسعمائه ۹۴۹ در آنجا

### رباعی

فوت شد این رباعی از اوست

جورو ستم و طعنه اغیار رسد

تا چند ز تو بردلم آزار رسد

گاهی نظرت بر من بیمار رسد

باری بهمین خوشم اگر از سر لطف

**محب علی نائی** — از هراتست نری را خوب مینوازد و خط نستعلیق را بد

نمی نویسد اما بسیار بی پروا و لوند و خوش طبع و ظریفست مدتی بامن بود بعد از آن از واسطه بعضی مردم که مردمی در ایشان نیست حضرت صاحب قرانی اورا بسید یك که مشهورست بسید منصور بخشید و حالیا باو می باشد و بسید مذکور ظرافتها میکند . چنانچه روزی سید درخیمه نشسته بود و شعر عربی میخواند و ترجمه میگفت ناگاه استر ایشان که در بیرون بسته بود بادی رها کرد چنانچه آواز آن باندرون رسید محب علی گفت خداوند ، استرشما هم شعر میگوید سید یك را بدآمده گفت اگر دیگر مثل این سخنان میگوئی ترا سیاست میکنم مولانا گفت شما می باید مرا جایزه دهید که من لطیفه گفته ام ساعتی تامل کرد بعد از آن تصدیق کرده از روی خنده گفت راست میگوئی این ازوست

**بیت**

نیست غیر از بلا سرایت عشق ز اول عشق تا نهایت عشق

آه مجنون عشق پیشه کجاست تا برم پیش او شکایت عشق

**آشفته قصه خوان** — استرabadیت در قصه خوانی و شاعری خالی از اثری

نیست این ازوست

**بیت**

بدور ماه رخس تا خط بنفشه دیدم قدم زرشك خطش چو ز قد بنفشه خمید

**قاسم قصه خوان** - از مشهدست بسیار خوش طبع بوده وقصه را بحرارت

و چاشنی میخواند این مطلع ازوست

**بیت**

چوتونی نبوده هرگز بوفارو مهربانی بنوهیمیکس نماند تو بهیچکس نمائی

**حافظ چرکین** — تبریزست نقشا و صورتتهائی چندطوری می بندد و در هجو

عملها دارد از جمله برای مولانا ذنبی که بغایت سیاه جسم بوده عملی بسته تاریخ وفات او خرس سیاه پیدا کرده وی بسیار برش میخورد و با وجود آواز گرفته در خوانندگی هم میل میکند و اعتقاد تمام بشعر خود دارد و تخلصش فراقیست این مطلع ازوست

**بیت**

دهدم میگرم از شوق لب لعل تومست لعل جان بخش ترا کیفیت بسیار هست

**مجنون چپ نویس** — از خوش طبعان هراتست و در خط چپ بی بدل عالم

بود و خط دیگر اختراع کرده بود و آنرا توامان نام نهاده بود و صورت آن خط چنان بود که در دو صورت خط در خوانا بود **بیت**

توامان مخترع مجنون شد  
کز قلم چهره گشائدها کرد  
تا شدم مخترع و صورتکش  
خطکم صورتکی پیدا کرد  
رساله نظمی باسم من در بحر لیلی و مجنون بسته بود و در قاعده خطی او تعریف  
چگونگی قلم و سیاهی و رنگ کردن کاغذ و مایه تقق بها در رنگ کردن کاغذ ، از آنها بیتی  
بخاطر بود نوشته شد **بیت**

رنگی که صفای خط در آنست  
از آب حنا و زعفرانست  
این دو مطلع ازوست **بیت**  
بیوفا بودی و از اول ترا نشناختم  
حیف ازین عمری که در پای توضایع ساختم  
فیروزه سپهر در آنکشتین تست  
روی زمین تمام زیر نگین تست

### صحیفه پنجم

در ذکر شاعرانی که بتخلص مشهورند و آن مشتمل است بر دو مطلع

#### مطلع اول

شعرا و علمای بلاغت اتما افضلهم و اقدمهم

**جامی** آنکه از غایت علو فطرت و نهایت حدت احتیاج بتقریر حال و تبیین مقال ندارد چه پرتو فضایل او از شرق تا باقصای غرب رسیده و خوان نوال افشالش از کران تا کران کشیده **بیت**

نه دیوان شعرست این بلکه جامی  
کشیدست خوانی برسم کریمان  
زالوان نعمت درو هر چه خواهی  
بیابی مگر مدح و ذم لثیمان  
مخالف و مواف را در باب جهات محسنانش سخنی و در افراط استعدادش قلی نه صاحب  
تکمله گوید که پدرش مولانا محمد از محله دردشت اصفهان است بنا بر حوادث  
زمان از آنجا بخراسان افتاده در قصبه خرچرد متاهل شده ووی در بیست و سیم شعبان  
سنه سبع عشر و ثمانمائنه ۸۲۷ در وقت عشا در آنجا متولد گردید

#### بیت

مولدم جام و رشحه قلم  
رشحه جام (فیض اسلام) شیخ الاسلامی است

لاجرم در جریده اشعار بدومعنی تخلص جامی است

درغفوان جوانی روی توجه بجانب اکتساب فضایل نفسانی آورده و دراندک زمانی سرآمد فضلی آن زمان گشت و درایام سلطان ابوسعیدصیت دانشش بهمه جا رسیده سلطان بغایت درباب احترامش کوشیده چنانچه مشهوراست که وی یک نوبتی متوجه مجلس او شد چون خبر انعقاد صحبت عشرت بدو رسید معاودت نمود چون پرتو این خبر به پیشگاه شعور آن پادشاه تافت ادوات و آلات مناهرا رفع نموده شخصی بطلب او روانه نمود او در بدیهه غزلی که این دو بیت از آنست بملازمان سلطان فرستاده عذر خواست

### بیت

نه زهد آمد مرا مانع زبزم عشرت اندیشان غم خود دور میدارم زبزم عشرت ایشان بجائی کاطلس شاهان نشاید فرش ره حاشا که راه قرب یابد دلق گرد آلود درویشان در زمان سلطان حسین میرزا بیشتر از پیشتر مرتبه قبول یافته پادشاه و سایر شاهزادگان و امارا و سایر ارکان دولت موردش را باعزاز و اکرام تلقی میمودند میرعلیشیر که مطاع پادشاه و سپاه بود غاشیه مطاوعتش بردوش کشیده بود شمه از آن رعایت و تربیت که او در آن دولت یافت مناسب سیاق این کلام نیست عمرش بهشتاد و یک رسیده در شهر محرم الحرام سنه ثمان و تسعین و ثمانمائه ۸۹۸ متوفی شده درایام عمر همواره اوقات خود را بتصنیف و تالیف میگذرانید و مصنفاتش بدین موجب است (۱) تفسیر تابآیه و ایای فارهبون (۲)

شواهد النبوة (۳) اشعة اللمعات (۴) شرح فصوص الحکم (۵) لوامع (۶) شرح بعضی ابیات تائیه فارضیه (۷) شرح رباعیات (۸) لوانج (۹) شرح بیتهای چند مشنوی مولوی (۱۰) شرح حدیث ابی ذر غفاری (۱۱) رساله فی الوجود (۱۲) ترجمه اربعین حدیث (۱۳) رساله لا اله الا الله (۱۴) مناقب خواجه عبدالله انصاری (۱۵) رساله تحقیق مذهب صوفی و متکلم و حکیم (۱۶) رساله سؤال و جواب هندوستان (۱۷) رساله مناسک حج (۱۸) هفت اورنگ که مشتمل است بر هفت کتاب اول سلسله الذهب دوم سلامان و ابسال سیم تحفة الاحرار چهارم سبحة الابرار پنجم یوسف وزلیخا ششم لیلی و مجنون هفتم خردنامه اسکندری (۱۹) رساله در قافیه (۲۰) دیوان اول (۲۱) دیوان ثانی (۲۲) دیوان ثالث (۲۳) رساله منظومه بهارستان (۲۴) رساله کبیر در معما (۲۵) رساله متوسط (۲۶) رساله صغیر (۲۷) رساله اصغر در معما (۲۸) رساله عروض (۲۹) رساله موسیقی (۳۰) منشآت (۳۱) فوائد الضیائیه فی شرح الکافیه

(۳۲) شرح بعضی از مفتاح الغیب منظوم و منشور (۳۳) نقدالنصوص  
(۳۴) نفحات الانس (۳۵) رساله طریق صوفیان (۳۶) شرح بیت خسرو  
دهلوی (۳۷) مناقب مولوی (۳۸) سخنان خواجه پارسا و اگرچه اشتها  
اشعار آبدارش زیاده از آنست که احتیاج بایراد داشته باشد بهمه حال این دو سه  
غزل و چند بیت از مثنویات او آورده شد

### غزل

سرور کج کلهان خسرو شیرین پسران  
مردم دیده غمدیده صاحب نظران  
ناکی آیم بدرت ناله کنان جامه دران  
معنت عاشقی و دولت خوبی گذران  
کای شده مونس تنهائی خونین جگران  
تا ندانند حدیث من و تو بیخبران  
که بتلیس شوی شهره بعشق دگران

ای شه تنك قبايان مه زرین کمران  
مرهم سینه بی کینه آشفته دلان  
تاکی اقم برهت آه کشان نمره زنان  
گذری کن بسوی عاشق بیچاره که هست  
با خیال تو سحر معذرتی میگفتم  
خویش را شهره بعشق دگران میخوانم  
گفت جامی چو دولت شیفته ماست چه باك

### غزل

وی تازه گل که پرده ز عارض کشاده  
وزنوع جنو انس نه از چه زاده  
کز هر چه در خیال من آید زیاده  
ای اشك خون گرفته تو چون ایستاده  
جامی برو چه در پی ما سر نهاده

ای سرور رستین که کله گج نهاده  
از جنس آب و خاک نه از چه گوهری  
وصف ترا چنانکه توئی چون کنم بیان  
رفت آن سوارو صبر و خرد در رکاب او  
خود را میان راه فکندم بمشوه گفت

### غزل

موج بلاست آمده بر سر عقل و دین فرو  
قطره شبنم آمده بر سر یاسمین فرو  
یاصف مورا شده پای درانگین فرو  
دردن تنك نایدت خاطر نازنین فرو  
کاش نمیگذاشتی طره عنبرین فرو  
دست فغان که ریزد و تشك ز آستین فرو  
کر مرده اش گرفته خون روی همه زمین فرو

خوی که ترا ز تابمی ریخته از جبین فرو  
عارض تست در عرق یا ز لطافت هوا  
سبزه خط عنبرین گرد لب بر آمده  
جلوه که جمال خود منظر دیده سازاگر  
داشت در آن چه ذفن دل ز جهان فراغتی  
گرد دوزلف کرده پاک بطرف آستین  
جامی خسته دل زغم خاک چسان کند بسر

این بیت از قصیده که در جواب جلاء الروح گفته متوکلانه واقع شده



### بیت

مخور غم بهروزی از کلاغی کم نه کورا تو کل چون درست آمد بر آمد از زمین نانش  
و این سه قطعه نیز از او مرقوم شد

خوشت قدر شناسی که چون خمیده سپهر سهام حادثه را کرد عاقبت قوسی  
گذشت شوکت محمود در زمانه و ماند همین قدر که ندانست قدر فردوسی

### قطعه

شنیده که معزی چه گفت با سنجر چو ذکر جودت اشعار و منت صله رفت  
مدیح من پی نشر مناقبی که تراست بشرق و غرب رفیق هزار قافله رفت  
عطیه تو که وافی بجوع از نبود ز حبس معده چو آزاد شد به مزبله رفت

### قطعه

درون پر طمع جامی وزن طعن که در طبع فلان ممسك کرم نیست  
چو آید در میان میزان انصاف طمع درخت از امساك کم نیست

### رباعی

این رباعی نیز از اوست

بی آب ز تبخاله لب شیرینت  
با قد خمیده بر سر بالینت

یقاب شد از تب ورق نسرینت  
تو خفته بسان چشم و من چون ابرو

### بیت

گوی سرتاسایم از چوکان وی

این معما با اسم میر محمد امین از اوست  
میرم هنگام میدانش ز پی

### بیت

این چند بیت از سلسله الذهب از اوست

مدحت خویشتن کند یعنی  
از خدایم بود امید و هراس  
نیست از طبع کج نهادم باک  
دشمن خصم بد سگال و یم

مادح اهل بیت در معنی  
مؤمن مؤمن خدای شناس  
از کجی های اعتقاد پاک  
دوستان رسول و آل و یم  
مست عشقند عاشقان دایم

لایخافون لومة اللائم  
کنت منهم ولا خاف اللوم

انامو لالههم و مولی القوم

کی ز کید منافقان ترسم  
رسم معروف اهل عرفانست

چون بود عشق عاشقان در رسم  
این نه رفض است محض ایمانست

رفض اگر هست حب آل علی  
جوهر من ز کان ایشانست  
همچو سلمان شدم ز اهل البیت  
و در جای دیگر گفته

حذا آن دو ناظرو منظور  
دیده این چو دامن آن پاک  
این چند بیت از جای دیگرست

نیک بختا کسی که رفت بخواب  
جذبه عشق کشت مایل او  
شب روان رنج بینو محنت کش  
این چند بیت در مکافات از - سلامان و ابسال اوست

### بیت

چشم حس بست از این جهان خراب  
برد تا پیشگاه محمل او  
ای (آن) بهدر وصال خرم و خوش  
این چند بیت در مکافات از - سلامان و ابسال اوست

### بیت

روی در شیرین شکرریز کرد  
شد بحکم آنکه دانی مایلش  
خرمن تمکین خسرو را بسوخت  
ریخت اندر ساغر فرهاد زهر  
ماند با شیرین همین پرویز بس  
در کف شیرویه تیغ کین نهاد  
وز سریر عزتش انداخت دور

کوهکن کانبازی پرویز کرد  
دید شیرین سوی او میل دلش  
غیرت عشق آتش سوزان فروخت  
کرد حالی حیلۀ تا زال دهر  
رفت بیچاره بجان پر هوس  
چرخ کین کش هم همین آیین نهاد  
تایک زخمش ز شیرین ساخت دور

این چند بیت در تحفة الاحرار از اوست

### بیت

ور بخط انگشت نما نیستی  
شمع تو گو دود چراغی مدار  
کرتو نخوانی تنویدی چه غم

گر بقلم غالیه سا نیستی  
باغ تو گو پای کلاغی مدار  
چون ز تو خوانند و نویسند هم

این دو بیت از سبحة الابرار از اوست

زان چه حاصل که بدریا بارد  
میکند آبله رو دریا را

ابر باید که بصحرا بارد  
میدهد سبزه و گل صحرا را

این چند بیت از یوسف وزلیخا دو وصف بآب درآمدن یوسف ازوست

بیت

کلاه زرفشان از فرق بنهاد	ز زرین بیضه خور زاغ شبزاد
کشید آنگه چنان پیراهن از فرق	که جیش غربمه شد دامنش شرق
ازار نیلگون بسته بتعجیل	چوسیمین سروی آمد بر لب نیل
بدریا پا نهاد از سوی ساحل	چومه در برج آبی کرد منزل
تنش در آب چون عریان درآمد	به تن آب روان را جان در آمد

بیت

ای ساقی جان فداک روحی	پر کن قدح از می صبحی
زان می که براهل دل مباحست	روشن کن غره صباحست
تا حاضر صبحدم نشینیم	وز پرتو او بهم به بینیم
آنها که بهم رفیق بودیم	با یکدیگر شفیق بودیم
در غیبت و در حضور هم پشت	بی هم بنمک نبرده انگشت
ما را بکذاشتند و رفتند	زین باک نداشتند و رفتند
داریم همین زباغ ایشان	چون لاله بسینه داغ ایشان

و این بیت در تعریف شتر در خرد نامه اسکندریه گفته

بیت

کمان گردنی از پی استخوان      کلاغش پی طعمه زاغ کمان

**هلا هلالی** — هر چند که از ترکان جغتایست اما در ولایت استرآباد نشو و نه یافته و در غره ایام جوانی بعد از خروج تحت الشعاع طفولیت و نادانی بصوب خراسان از افق شهر هری طلوع فرمودند و چون نور قابلیت و حیثیت از جبین او لامع بو مستهلین او را بسان ماه عید می نمودند (در شهر چوماه نوم انگشت نما کرد)

القصه بعد از قطع منازل فضایل و طی و درجات خصایل هلال آمالش بسرحد بدریغ رسید فی الواقع هلالی بود از کثافت کسوف و خسوف و احتراق مصون و بدر مفیروز ازوست نقصان محروس

( هلالی بری از کسوف و کثافت )

طبعش در اسالیب شعر و اقسام کلام بغایت مرغوب و در قصیده و مثنوی داد سخن داده و وی بصحبت من بسیار رسیده این مطلع از دوست یکبار گفت که نوبت اول که بملازمت میرعلیشیر رسیدم این مطلع گفتم

### بیت

چنان از پا فکند امروزم آن رفتار و قامت هم که فردا برنخیزم بلکه فردای قیامت هم و برایشان خواندم شیراز را بسیار خوش آمد و گفت تخلص تو چیست گفتم هلالی گفت بدری، بدری، و مرا بر مطالعه تحریر نمود به تحصیل مشغول شدم و فی الواقع در فضایل کم از فضایل عصر نبوده کمال شعر را بر آن کمالات افزوده بود و در مثنویات سه کتاب در رشته نظم کشیده از آن جمله یکی شاه و درویش است که از اکثر مثنویات استادان در روانی الفاظ و چاشنی معانی پیش است سوادش رشک گلستان است و بلکه غیرت فزای بستان این چند بیت در صفت بزم از آن کتاب است

### بیت

شاهرا میل سوی باده کشید	باده با گلرخان ساده کشید
مجلس آراستند و می خوردند	می با آواز چنگ و فی خوردند
روی ساقی زباده گل گل شد	غفل شیشه صوت بلبل شد
شد لب گلرخان شراب آلود	همچو برک گل گلاب آلود
عکس رخ در شراب افکندند	در شفق آفتاب افکندند
لب شیرین یاده دیرین	چون رساندند گشت لب شیرین
خنده شاهدان شور انگیز	گشت در جام باده شکر ریز
پر می لعل شد پیاله زر	گل رعنا نمود پیش نظر
شیشه صاف از می دلکش	چون دل صاف عاشقان بی غش
دختر رز که شیشه منزل کرد	گرم خون بود و جای درد کرد

این چند بیت در تعریف دریا از آن کتاب است

### بیت

لب دریاست چون لب دلبر	از برون سبزه از درون گوهر
آن نه دریا که بود صد قلم	همچو طوفان نوح در وی کم
موج آن سر بآسمان میسود	یعنی از ماه تا بماه بود

از خوشی کف زنان که دارد در کف او خالی و کنارش پر

این بیت در تیر انداختن شاه خوب واقع شده **بیت**

استخوانرا اگر نشان کردی تیر را مغز استخوان کردی

و این چند بیت در صفات عاشقین در پیر شدن زلیخا که بطریق حکایت گفت

از آن کتابست و در واقع که بسیار خوب گفته

**بیت**

از آسیب خزان برک گلش ریخت

به بین کاخر چه آمد بر سر او

شد از عین سفیدی مغز بادام

غم پیری سمن بر سنبلش ریخت

بیاض موی او شد معجر او

سیه بادام او از جور ایام

و این بیت از لیلی و منجون اوست

**بیت**

ابروی سیاه او پر زاغ

پاکیزه تنی چو نقره خام

چشمش زاغی نشسته در باغ

نازک بدنی چو مغز بادام

و این چند بیت و غزل هم از اشعار آبداران مقبول ابرار است

**بیت**

اگر عزیز جهانی که خوار خواهی شد

ز عاشقان سیه رودگار خواهی شد

که پیش اهل وفا شرمسار خواهی شد

نشسته ام بامیدی که یار خواهی شد

تو خود هنوز یکی از هزار خواهی شد

که نا رسیده بگردش غبار خواهی شد

غم بتان مخور ای دل که زار خواهی شد

اگر چو من هوس زلف یار خواهی کرد

چو دروفای توام بردلم جفا پسند

تو از طریق یاری همیشه غافل و من

کنون بحسن تو کس نیست از هزار یکی

هلالی از پی آن شهسوار تند مرو

**غزل**

بهر کجا که نهی پای در قدم باشیم

که ما بخواری عشق تو محترم باشیم

بیا که یک دو سه روز دیگر بهم باشیم

که باز ساکن سر منزل عدم باشیم

سک تو ایم چرا از رقیب کم باشیم

رفیق ما غم یار است یار غم باشیم

غنیمت است اگر لایق ستم باشیم

زه سادات اگر خاک آن حرم باشیم

مکوش این همه در احترام و عزت ما

مرو که آخر ایام عمر نزدیک است

غریب ملک وجودیم و اندکی ماندست

رقیب را بجناب تو قدر بیش از ماست

حریف بزمگه عیش را بقائی نیست

نه حد ماست هلالی امید لطف از یار

## غزل

تو پادشاهی و ما بنده تویم تو دانی	اگر بلطف بخوانی و گر بجور برانی
من از جهان بتو لازم که نازنین جهانی	ترا اگر چه نیاز کسی قبول نیفتد
دگر بکس منشین تا در آتشم نشانی	بهر کسی که نشستی مرا بخاک نشاندی
چوروی خوب تو دیدم هنوز بهتر از آنی	بهر کجا که رسیدم ز خوبی تو شنیدم
امید هست که ان هم نماندو تو بمانی	بغیر جان دگری نیست باتو دردل تنگم
منزل او دردلست اما ندانم دل کجاست	ای که میپرسی زمن کان ماه را منزل کجاست
قاده ام بیلانی که شرح نتوان کرد	نمی توان بتو شرح بلای هجران کرد
معلوم میشود که تو عاشق نبوده	ای آنکه در نصیحت ما لب کشوده
ما آ زموده ایم و تو هم آ زموده	ای دل وفا مجوی که خوبان شهر را
عشق خوبست ولیکن نه باین رسوائی	چند رسوا شوم از عشق من شیدائی
گل بدین نازکی و سرو بدین رعنائی	سرو و گل نازک و رعناست ولی توان یافت
میخواست که من مایل ابروی تو باشم	روزی که فاک نام مرا خواند هلالی
از هلالی چه عجب میل خیم ابرویت	ای بابروی تو مایل همه کس چون مه عید
کز شوق ابرویت چو هلالی خمیده ام	هرگز بجانب مه نورا ست ننگرم
کسی که خاک درش نیست خاک بر سر او	محمد عری آب روی هردو سراسر است
بدین حدیث لب لعل روح پرور او	شنیده ام که تکلم نمود همچو مسیح
عجب خجسته حدیثی است من سک در او	که من مدینه علمم علی دراست مرا
بلند مرتبه کردی فلك مقام شوی	بمهر کوش هلالی که عاقبت چو هلال
کرت هراست که منظور خاص و عام شوی	نهفته در نظر خلق باش ماه بماء
چو ماه نوکم خود گیر تا تمام شوی	خمیده قامت و زارو زار شو یعنی
هوس کند که دگر بار بیشتر سوزد	چومن بداغ بتان هر که سوخت یکچندی
که شعله اش چوپایان رسد دگر سوزد	پای شمع فتد چونکه سوخت پروانه

رباعی

در بند جفای خود شنودم همه را	این چند رباعی هم ازوست
دیدم همه را و آ زمودم همه را	یاران کهن که بنده بودم همه را
	زنهار ز کس وفا معیونید که من

آنی که تمام از نمک ریخته‌اند **رباعی** ذرات وجود ز نمک بیخته‌اند  
 با شیر جانه‌ها نمک آمیخته‌اند تا همچو تو صورتی بر انگیزته‌اند  
 این دو بیت از قصاید او آورده شد

ای خوش آن دایره دامن صحرایه که درو  
 باغ شد مکتب و هر غنچه خندان طفلی  
 کبر آورده ورقهای گلستان زبغل  
 در اواخر او را عجب حالتی دست داد که در تسنن مشهور بود و عبید خان اوزیک  
 او را کشت که تو شیعه و کان ذالک فی شهر سینه ست و ثلثین و تسعمانه ۹۳۶ گویند که در محلی که او را  
 بکشتن می‌بردند سر او را شکستند چنانکه خون برویش دوید در آن محل این قطعه را  
 میخواند

### بیت

این قطره خون چیست بروی تو هلالی گویا که دل از غصه بروی تو دویده  
 اگر بعضی ستم ظریفانرا بخاطر رسد که این تعریفات در حق او زیاده واقع  
 شده چون او رذل و کم‌همت بود اما راقم حروف نظر بر قول حافظ شیرازی کرده  
 و این بیت را دستور العمل ساخته

کمال سر محبت به بین نه نقص گناه که هر که ببیند افتد نظر بعیب کند  
**ملا هاشمی** — زبده شعرا و افصح فصحا بوده و در شعر خصوصاً مثنوی گوی  
 مسابقت از امثال و اقران ربوده مولد او جام است و خواهر زاده مولانا جامیست  
 در تتبع خمسه نظامی چهار کتاب در رشته نظام کشیده گویند او را دغدغه تتبع  
 خمسه شد با مولانا جامی مطارحه کرد او گفت تو جواب سه بیت حکیم فردوسی طوسی را بگوی

### بیت

درختی که تلخست ویرا سرشت گرش بر نشانی یساغ بهشت  
 و ر از جوی خلدش بهنگام آب به بیخ انگین ریزی و شهد ناب  
 سر انجام گوهر بکار آورد همان میوه تلخ بار آورد  
 اگر جواب این سه بیت گفتی سایر ابیات را نیز جواب توانی گفت مولانا

### بیت

عبدالله این چهار بیت را گفت  
 اگر یضه زاغ ظلمت سرشت  
 نهی زیر طاوس باغ بهشت  
 ز انجیر جنت دهی ارزش  
 بهنگام آن یضه پروردش

دهی آبش از چشمه سلسبیل      در آن بیضه دم دردمد جبرئیل  
شود عاقبت بیضه زاغ زاغ      برد رنج بیهوده طاوس باغ  
هرچند این آیات در برابر اشعار فردوسی و سمنی ندارد اما جامی تحسین کرده رخصت  
خمسه گفتن داد و دیگر بار مولانا عبدالله استدعای این نمود که افتتاح لیلی و مجنون  
شما بکنید مولانا جامی این بیت گفت

این نامه که خامه کرد بنیاد      توقیع قبول روزیش باد  
این دعا در حق او مستجاب شده باتمام آن توفیق یافت والحق بسیار خوب گفته  
این دو بیت از آن کتابست

پیراهن آل آن پربوش      افروخته چون تنور آتش  
شد زانوی پای آن یگانه      موی کرهش در میانه  
دیگر این چند بیت از کتاب خسرو و شیرین در مذمت زال فرهادکش ازوست  
بود هرچشم سبزش شیشه زهر      ز چشم سبز او صد فتنه در شهر  
ز دندان خالیش بودی دهانی      چو گور کهنه بی استخوانی  
زحل کامد جهان را نحس اکبر      بود خالی زروی آن بداختر  
دوشاخ آمد و پایش درد و غم را      دوی بگشاده دهلیز عدم را  
این بیت در صفت شکار کردن خسرو از آن کتابست

زطلیل باز آن شیرین شمایل      شده رقاص مرغ نیم بسمل  
دیگر هفت منظر که بطرز هفت پیکر گفته اگر چه در خور مثنویات او نیست اما  
حکایت‌های خوب بسته این چند بیت در نصیحت فرزندان از آن کتابست

ای سپهر جمال را مه نو      نکته چند گویمت بشنو  
تا نگردد نقاب رویت موی      نروی رو گشاده بر سرکوی  
هر که چیزی برایگان دهدت      نستانی اگر چه جان دهدت  
می کن از صحبت بدان پرهیز      همچو خاشاک خشک از آتش نیز  
تا دخت ساده و جمیل بود      می مخور گر چه سلسبیل بود



از می سرخ رو سیاه شوند	پسرانی که باده خواه شوند
هوس زینت و هوای شراب	پسران را کند دوکار خراب
که بود می پرست و خود آرای	وای بر آن پسر هزاران وای
اشک گلگون و چهره زردست	سرخ و زردی که لایق مردست
از چنان رنگ نك مرد آمد	بهر زن جامه سرخ و زرد آمد
ناز کردن بحسن پیشینه	عیب باشد ز مرد ریئینه

دیگر تیمورنامه که در مقابل اسکندر نامه گفته و آن کتاب را بمدت چهل سال تمام کرده چراکه چند نوبت بعد از اتمام بعضی ابیات را پسند ناکرده از آنجا بیرون کرد و از آن موازی بیست هزار بیت اصل کتابست و فی الواقع آن نظم بسیار خوب و متین است و شاعرانه واقع شده این چند بیت در صفت جنک از آن کتابست

### بیت

زده تیغ و نیزه یلان بیدریغ	شده نیزه گلگون و گلنار تیغ
کمان خم چو ابروی خوبان شده	زهر گوشه غارتگر جان شده
کله خودها کشته گلگون همه	چو دلهای عشاق پر خون همه
نه از قتل کس نیزه ها منفعل	چو بالا بلندان بیرحم دل
شده پرچم طوقها فتنه بار	چو گیسوی کافر دلان تار
به بیداد خو کرده گرز گران	چو دلهای سنگین سیمین بران
قتاده در آن پهن دشت درشت	سر نازاشیده چون خار پشت

مولانا عبدالله درخجرد جام که یکی از قصبات خراسانست و مولد اوست چهار باغی ساخته و در آنجا متوطن شده بود اکثر اوقات در آنرا بسته بمردم کم اختلاط می نمود و درشهور سنه سبع عشر و تسعمائه ۹۱۷ که صاحب قران مغفور بعد از فتح بلاد خراسان متوجه عراق بودند در حوالی قصبه مذکور جهت زیارت منظور آفریدگار شاه قاسم انوار قدس سره نزول فرموده بر سبیل گشت بدر باغ مذکور رسیدند در بسته یافتند از شاخ درختی که از دیوار باغ بیرون آمده بود چند کس بالا رفته و مولانا را خبر کردند باستقبال آنحضرت شتافته روی نیاز بر زمین نهاد و آنحضرت احوال مولانا پرسیده بعد از وقوف بر احوال قدم بر کلبه او رنجه فرمودند و از کمال مکارم اخلاق برگزیده او درویشانه او نشست و از ماحضری که آوردند

تساول فرمودند بعد از آن طالب شعر شدند مولانا بی‌تی چند از شعر خود خواند تحسین فرمودند و او را بنظم فتوحات‌شاهی نامور گردانیدند مولانا انگشت قبول بر دیده نهاد و منظور عنایت بلاغیت شده موازی هزار بیت از آن کتاب را بنظم آورد اما باتمام آن توفیق نیافت والحق اگر آن مثنوی تمام میشد ناسخ تمام مثنویات اومیشد این چند بیت در صفت آنحضرت از آن کتابست

### بیت

چو بر جدش آیین پیغمبری	برو ختم شد منصب سروری
سرشته ز مردی و مردانگی	مثل در زمانه بفرزانگی
دگر زن نیامد ازو در وجود	چه مردی که هر کس که نامش شنود
درم منتهی بی نهایت کرم	نمی‌آورد تاب بذلش درم
ز اندازه بذل او کم بود	بهم‌دخل کونین اگر ضم بود
چو شاهان شطرنج در دست او	همه پادشاهان شده پست او
بود شاه بهرام چو بین یکی	ز شاهان شطرنج او بی‌شکی

وفات مولانا در قصبه خرچرد اتفاق افتاده در چهار باغ مذکور مدفون شد تاریخ او را (جامی ثانی چه‌شد ) ۹۲۷ یافتند

**مولانا آصفی** — چون پدرش مدنی مدید وزیر سلطان ابوسعید میرزا بود آصفی تخلص کرد و او بصفای ذهن سلیم و ذکای طبع مستقیم از سایر شعرای روزگار و فضیلتی عالیمقدار امتیاز تمام داشت و برعنائی و خود آرائی علم نزاکت میافراشت دیوان غزل تمام کرده و مثنوی دیگر بطرز مخزن اسرار گفت اما شهرتی پیدا نکرد وفات او در سنه‌عشرین و تسمائه ۹۲۰ درهرات اتفاق افتاد این چند بیت از اشعار اوست

### بیت

بسی خود را در آب دیده چون ماهی وطن کردم	که تا قلاب زلفش را بکام خویشتن کردم
من طور تجلی چکنم بر لب بام آی	کوی تو مرا طورو جمال تو تجلی است
ناز در سر چین در ابروتند خوی من رسید	فتنه را سر کرده اینک فتنه جوی من رسید
دل که طومار وفا بود من محزون را	پاره <del>کردند</del> ندانسته بتان مضمون را
گرد یا قوت لب لعلش خط سبزی دمید	هیچکس در دور یا قوت این چنین خطی ندید

صورتگران هلاکم از آن سیمتن جدا      سازید صورتی که نباشد ز من جدا  
چون وصل و هجر بود ز شیرین بلای جان      خسرو جدا هلاک شد و کوهکن جدا  
رخ تو هر که در آینه دید گریانست      چو مه ز هاله نماید دلیل بارانست  
پای مجنون نه همین سلسله سودا داشت      هر که دیوانه شد این سلسله را درپاداشت  
بیاض دیده ز می سرخ گلهزارانرا      بود شکوفه بادام نوبهارانرا

ز گرداب دو چشم صد حباب ذوق برخیزد      و ز آن هریک برای دیدنت چشم دگر دارم

**مولانا بنائی** — مولدش هراتست چون پدرش معمار بود بنا بر آن این تخلص اختیار کرد و چون ذاتش در اصل قابل بود در اکثر فنون کوی مسابقت از اقران ربوده و بنیان فضایلش سمت کانهیم بنیان مرصوص پیدا کرد. از امیر غیاث الدین منصور منقولست که میگفته ملا بنائی ملای شاعرانست و شاعر ملایان ، در خوشنویسی و خوش خوانی مشهور بود و در علم موسیقی و ادوار که از اقسام ریاضی است رسایل دارد و ظرایف و لطایف در طبعش بمرتبه بود که نسبت بمیر علیشیر که نزاکت مزاجش از آن مشهور تراست که احتیاج بتعریف داشته باشد سخنان میگفت از جمله آنکه روزی در دکان پالان دوزی رفته بود که پالان میر علیشیری میخواهم این سخن بمیر علیشیر رسید باو سوء مزاجی پیدا کرد چنانکه در وطن اصلاً نتوانست بودن رو بمراق آورد و در خدمت سلطان یعقوب اندک اندک ترقی پیدا کرد کتاب بهرام و بهروز را بنام پادشاه مذکور گفت چون یوسف یک برادر سلطان یعقوب نیز مقارن این حال وفات یافته بود در آن باب این بیت گفت

### بیت

نه از یوسف نشان دیدم نه از یعقوب آثاری      عزیزان یوسف ارگم شد چه شد یعقوب را باری  
و بعد از اندک مدتی حب وطن او را بجای هرات کشید دیگر بار امور ناملازم از او در وجود آمده و در این نوبت امیر علیشیر بیشتر از پیشتر از او رنجیده کار بجائی رسید که پروانه قتلش حاصل کرد. از جمله رنجش آنکه میر بنا بر عدم توجه بجانب تاهل بنسبت عن اشتها ر یافته بود مولانا قصیده جهت او گفته صله چنانچه مطبوع او بود رسید بناء علیه آن قصیده بنام سلطان احمد میرزا قوم سلطان حسین میرزا کرده باو گذرانید و این مسموع میر شد نسبت بملا در مقام کلفت شده مولانا جهت تلافی این

قطعه را نوشته بخدمت میر فرستاد **بیت**

دخترانی که بکر فکر مند

هر یک را بشوهری دادم

آنکه کاین نداد و عنین بود

زو گرفتم بدیگری دادم

لاجرم از وطن جلا نموده بطرف ماوراء النهر رفت و در خدمت سلطان علی میرزا  
ولد سلطان احمد میرزا که در آن وقت والی ماوراء النهر بود راه ندیمی یافته  
در آنجا قصیده مجمع الغرائب که بزبان هرویست در سلك نظم کشیده این دو بیت

از آنجاست

**بیت**

آنکه لازال نافذ این بود

حکم عالی پادشاه زمان

خسرو ملک ماوراء النهر

شاه سلطان علی بهادر خان

تا آنکه محمدشیرانی بر آن ولایت دست یافته و مولانا بنائی در درگاه خانی منصب ملک  
الشعرائی یافته همراه او متوجه خراسان شد و امور نامرضی ازو در هرات ظاهر شده  
و از جمله آنکه مال شاعری بمردم حواله کرد و بعد از آنکه صاحبقران مغفور  
برخان اوزیک استیلا یافت او در قرشی ماوراء النهر می بود تا آنکه امیر نجم  
ثانی که دستور اعظم صاحبقران مغفور بود در آن ولایت دست یافته بقتل عام  
فرمان داد و بنای حیات مولانا بنائی نیز در آن واقعه بانهدام رسید و کان ذلك  
فی شهر سنه ثمان عشر و تسمائه ۹۱۸ از اشعار مولانا دیوان غزلی مشهورست و غزلی چند در تبع  
خواجه حافظ بتخلص حالی گفته و قصاید خوب هم دارد این چند بیت از اشعار اوست

**بیت**

گلستان نیست خرم دیده ام از عکس رخسارش

ز مژگان خاها بگرفته بر اطراف دیوارش

بسر مه آنکه سیه کرد چشم یار مرا

چو چشم یار سیه کرد روزگار مرا

**بیت**

این نیز ازوست

کنم غوغا بهر بیگانه کاند کوی اوینم

که تا آید برون بهر تماشا روی اوینم

نه از خون جگر مژگان من بریکدیگر بسته

که بی او مردم چشمم بروی غیر دزبسته

تعالی الله چه گلزار است رخسار عرقناکش

که آب از چشمه خورشید دادست ایزد پاکش

خواهم غبار گردم در کوی او در آیم

تا هر که بیند او را در چشم او در آیم

این رباعی نیز ازوست

### رباعی

یوسف صفتان اهل پرہیز کجا      شیرین منشان شہوت انگیز کجا  
با بوالہوسان نسبت عشاق مکن      بمقبوب کجا خسرو پرویز کجا  
این دو مطلع ہم ازوست  
دردل آرم ہر زمان کان مہ دلارای منست

زبدخوئی چنان بیگانه شد آن یوفا بامن      کشد بیگانه باہر کس کہ گردید آشنا بامن

**مولانا نظام معنائی** — از دارالوٰئمنین استرآباد است و از جملہ ارباب صلاح و سداد و سلیقہ اش چون در معما چسپان بود در اول تحصیل آن فن نموده و در آخر آنرا نیز از خود اسقاط نموده از غایت صفای نیت و خلوص طویت در مداحی اہل بیت علیہ السلام روی آورد و از رشحات اقلام بلاغت انجامش ریاض سخن وری نصارت پذیرفت و از برکت سحاب افادت ایابش گلہای گوناگون در حدائق دانش در شکفت و گاہی بگفتن مثنوی نیز مبادرت مینمود و کتاب بلقیس و سلیمان از جملہ اشعار اوست وفات او در سنہ احدی و عشرین و تسعمائہ ۹۲۱ اتفاق افتاد این چند بیت از قصاید اوست

کسی زمخت شبہای ما خبر دارد      کہ همچو صبح نہان داغ بر جگر دارد  
چو خس فنادہ بخاکیم لیک سیل سرشک      امید هست کہ ما را ز خاک بردارد  
بہم بود غم و شادی اسیر دنیا را      مگس دودست بسر پای درشکر دارد

### بیت

این قصیدہ در مقبت ازوست  
ز بعد معرفت کردگار لم یزلی  
خداست آنکہ بود در ممالك تقدیس  
نبی است آنکہ بود در مدارس تحقیق  
علی است آنکہ گدازد بیرق لمحہ تیغ  
کنندہ در خیر علی ابو طالب  
تو آن شہی کہ اگر کردہ اند فی الواقع  
ز عمر تانفسی هست کار خویش بساز  
در کفم ماندہ نشانہا بس کہ در ایام غم  
بیاغ دل درین بستان سرای عالم فانی  
شب قضا از ماہ نو کشتی در آب انداختہ  
نبی شناسم و انگہ علی و آل علی  
بری کقاب جلالت ز نکتہ جدلی  
وجود منفردش متصف بہ بی علی  
حسود را کہ بود قلب بوتہ دغلی  
حریف غالب ہر کس کہ هست در ہمہ باب  
خلاف رای تو اصحاب وای بر اصحاب  
نفس چو رفت چہ سازی اگر نیاید باز  
جذبہ عشقت کشیدہ رشتہ صبرم ز کف  
نہال آرزو منشان کہ بار آرد پشیمانی  
ز آفتابش لنگری زرین طناب انداختہ

درین قصیده درصفت حضرت امیر این بیت بسیار خوب واقع شده است

**بیت**

ازدم تیغ جهانسوزش هوا بگریخته خویشترا درخیمه تنك . حجاب انداخته

**مولانا امیدی** — بحدوث طبع سلیم وحدت ذهن مستقیم سرآمد شعرای زمان بود و بی تکلف ازمتاخرین کسی قصیده را بهتر ازونگفته و مولد او قصبه طهرانست از عمال ری پدرش رئیس و کدخدای آنجا بود نام او در اصل ارجاسب بود دراویل عمر جهت تحصیل بشیراز رفته ودرزمره شاگردان مولانا جلالالدین محمد دوانی در آمده واکثرتکتاب مقداوله را خوانده فاما در طب بیشترکوشیده و مولانا اسم او را تغییر داده مسمود نام نهاد وبااکثر اهل دولت حضرت صاحبقران اختلاط داشت چنانکه ازشعر او معلوم میتوان کرد ودر اواخر درطهران متوطن شده باغی طرح انداخت واورا موسوم به باغ امید گردانید اما هنوز نهال امیدش بارورنگشته بود کهازصدمه صرصر حوادث سمت قاعاً صفصفا پیدا کرده ودرشهور سنه خمس وعشرین و تسمائنه ۹۲۵ جمعی برسر او ریخته بقتلش رسانیدند بعضی مردم این امر شنیع نسبت بنور بخشیه کرده اند والله اعلم . افضل نامی این قطعه را در تاریخ او گفته

**بیت**

نادر العصر امیدی مظلوم	که بناحق شهید شد ناگاه
شب بخواب من آمدو فرمود	کای زسر درون من آگاه
سال تاریخ قتل من بنویس	آه ازخون ناحق من آه- ۹۲۵

این چند بیت ازقصاید او نوشته شد **قصیده**

تو ترك نیم مستی من مرغ نیم بسمل	کار من از تو آسان کام من از تو مشکل
خنجر کشی و ساغر اهل وفا سراسر	خون خورده در برابر جان داده درمقابل
تو پا نهی بمیدان من دست شویم از جان	توخوی فشانی از رخ من خون چکانم از دل
دنیا آن مسافر از ضعف و ناتوانی	بر خیزم و نشینم چون گرد تابمزل
علی الصباح که ساقی دهد شراب طهور	بنوش و باك مداران ربنا لغفور
مرید پیر خرابات كشمتم و شستم	بآب میكده دست و دل ازمتاع غرور
بنای مدرسه از جنس عالی و سافل	خراب كشت و خرابات همچنان معمور
رواق مدرسه گرسرنگون شود سهل است	قصور میكده عشق را مباد قصور

می مغانه که مرد افکن است و توبه شکن  
که زاهدان سحر خیز بر نمی خیزند  
غریق نعمت گیتی زذوق ییخبر ست

سپیده دم که ازین عنکبوت زرین تار  
اگر گره بود این کره کشیده عنان  
کمند تست که پیچیده در گلری سپهر  
ترا سواره به بین گو اگر ندیده کسی  
تبارک الله ازین آفتاب برق عنان  
علی الدوام بود چون سپهر در حرکت  
چنان ز عدل تو گیتی باعبدال آمد

### بیت

این چند بیت نیز از اشعار اوست  
ای جنگجو بقلب سپاه که میزنی

تاب خاطر باشد ای بدعهد پیمان منت

خوش آنکه چاکه گریان ز ناز باز کنی

ای جغد بویرا نه ما خانه نسازی

کس را نبینم روز غم جز سایه در پهلوی خود  
کاش گردون از سرم بیرون برد سودای او  
آنهم چوینم سوی او گرداند از من روی خود  
یا مرا صبری دهد چندانکه استغنائی او

### رباعی

بیمار ترا شربت دیدار توبه  
به بر سر بیمار فرستادی لیک  
شب قصه هجران جگر سوز کنم  
القصه که من بی توبه صد خون جگر

دیدار تو بهر عاشق زار توبه  
آن سبب ذقن بر سر بیمار توبه  
روز آرزوی وصل دلفروز کنم  
روزی بشب آرامو شبی روز کنم

مثنوی نیز گفته ناتمام ماند این دو بیت از آنجاست  
افتاده حکایتی در افواه

وین طرخه که آه صبحگاهی

ز آئینه دل برد سیاهی

**بابا افغانی** — مولد او شیراز و شاعری پر شور است اول کار دگری میکرد بعد از آن بخدمت  
سلطان یعقوب افتاد و او را ترقیات کلی دست داد در آن زمان او را بابای شعرای  
زمان میگفتند اما بسیار حریص بشراب و بدمست بوده و دایم الاوقات به میخانها بسر می برد بعد

از وفات پادشاه مذکور در زمان صاحب قران مفقور بخراسان افتاده و در شهر ایبورد ساکن شد حاکم آنجا یکمن گوشت و یکمن شراب مقرر کرده بود که باو می دادند و در اواخر کار او بجائی رسید که مردم شرابخانه او را از پی مایحتاج میفرستادند و با او هزارهای ریک میکردند و او بواسطه شومی حرص شراب تحمل میکرد . در اواخر عمر بمشهد مقدس رضیه رضویه آمده و در شهرور سنه خمس و عشرین و تسعمائه ۹۲۵ **جرعه کل نفس ذائقه الموت** در کشید این چند بیت از اشعار آبدار اوست

### بیت

مقیدان تو از یاد غیر خاموشند	بخاطری که توئی دیگران فراموشند
نخل تو سرکش و دل خود کام همچنان	ناز تو همچنان طعم خام همچنان
نخل قدت که از چمن جان برآمده	شاخ گلی بصورت انسان برآمده
گر میروم نزدیک او ذوق وصالم میکشد	ورمی نشینم گوشه تنها خیالم میکشد
فراموشم شود چندان کز و بیداد میآید	ولی فریاد از آن ساعت که يك يك یاد میآید
اگر یاد آرمش یکدم که از دل غم برد بیرون	غمی آید که بازم بیخود از عالم برد بیرون
بود از مردنم دشوار تر دلسوزی همدم	چه باشد گر زبالین من این ماتم برد بیرون

**ملا اهلای شیرازی** — در سلك شعرای کرام و فضلالی عظام جا داشت و

بفقر و مسکنت و قلت اختلاط با اهل دنیا مشهورتر از آنست که احتیاج بتعریف داشته باشد و از اکثر سالکان مسالك سخنوری بوفور مهارت در شعر امتیاز تمام داشت . در علم قافیه و عروض و معما کامل بود و در جمیع اصناف شعر میگفت مثنوی ذوبحرین و تجنیس که عقل درو متحیرست و قصیده مصنوع خواجه سلمان را باسم میر علیشیر تنج نموده چند صفت زیاد کرده که میر علیشیر انصاف داده که ازو بهتر گفته و در غزل نیز اشعار عاشقانه دارد و از آن جمله چند بیتی در سلك تحریر در آمد

### بیت

یا من ناصبور را سوی خود از وفا طلب	یا تو که پاکدامنی مرک من از خدا طلب
از مرک رقیبان تو خرم تتران بود	خوشحال بمرک همه عالم نتوان بود
زاهد بره کعبه رود کین ره دین است	خوش میرود اماره مقصود نه این است
اکنون که تنهادیدمت لطف آرازی بکن	سنکی بزن تلخی بگو نیگی بکش کاری بکن
سوی که روم من کدلم سوی تو باشد	روی که بهینم کبه از روی تو باشد



من و مجنون دو اسیریم که غم شادی ماست      هر که این شیوه ندانست، نه از وادی ماست

زخشم و ناز تو صد فتنه شد فزون دردل      تغافل تو همه التفات و من غافل

گر کشد خصم بزور از کف من دامن دوست      چکند در کشش دل که میان من و اوست

در کبر سن در سینه اثنی و اربعین و تسعمائه ۹۴۲ در شیراز فوت شد این رباعی از اوست

### رباعی

گر در پی قول و فعل سنجیده شوی      در دیده خلق مردم دیده شوی

با خلق مکن چنان که گر فعل ترا      هم با تو عمل کنند رنجده شوی

**مولانا لسانی** — در اصل از شیراز است و در اکثر اوقات در بغداد و تبریز بسر

می برد شاعر متین و نکته دان شیرین بود و اشعار او شتر گربه واقع شده چه يك غزل

او که تمام خوب باشد کم است و اما آنچه خوبست بسیار خوب واقع شده من

بسیار با او صحبت داشته ام و شعر او بسیار خوانده ام شعری چند که شریف شاگرد او

مشهور ساخته و موسوم به سهل لسان گردانیده از روی ستم ظریفی است و از اکثر آنها

اورا خبری نیست وفات او در تبریز واقع شده در شهر سنه اثنی و اربعین و تسعمائه ۹۴۲

در سرخاب مدفونست و این ابیات از اشعار اوست

### شعر

نه لاف از درد عشق دلربائی میتوانم زد      نه در راه وفایش دست و پائی میتوانم زد

تو کز سوز محبت بی نصیبی چاره خود کن      که من پروانه ام خود را بجائی میتوانم زد

بدستی عاشق از سنک ملامت خانه میسازد      بدستی تاز غم بر سرزند ویرانه میسازد

میان زهد و رندی عالمی دارم نمیدانم      که چرخ از خاک من تسبیح یا پیمان میسازد

### غزل

این غزل نیز از اوست

نه بانو دست هوس در کمر توان کردن      نه آرزوی تو از دل بدر توان کردن

یا که گریه من آنقدر زمین نگذاشت      که از فراق تو خاکی بر توان کردن

چنین که عاشق روی تو ام زبیم رقیب      کی از جمال تو قطع نظر توان کردن

لسانی از پی وصل تو گر زیاده رود      متاع زندگیش مختصر توان کردن

تو نخل حسنی جز ناز و فتنه بار تو نیست      چه ناز و فتنه که در نخل فتنه بار تو نیست

گ.م. بجورو جفا میکشی نمیرنجم	که مست نازی و اینها باختیار تو نیست
از کجا می آئی ای گلبرگ خندان از کجا	از کجا چشم و چراغ دردمندان از کجا
طور من بد آرزو بحد بتان مشکل پسند	از کجا سودای این مشکل پسندان از کجا
بدل دردی کزان شیرین شمایل داشتم گفتم	گذشتم از سر خود هر چه درد دل داشتم گفتم

خدا بدست من آن طره دوتا نگذاشت	غریب سلسله داشتم خدا نگذاشت
خوش آزمان که من از ذوق بوسه می مردم	بدان رسید که رحمی کند خدا نگذاشت
صراحی اشک گلرنک از خروش چنک میبارد	زابر دست ساقی آب آتشرنک میبارد
گرفتم بادی چون غنچه راه عشق و رسوائی	چه دانستم که در کوی ملاهت سنک میبارد
یکدم از عشق تو بیغم نتوانیم نشست	بیغم عشق تو یکدم نتوانیم شست

غیر خوبان جهان مردم عالم هیچند	هیچ با مردم عالم نتوانیم نشست
چیست دانی غرض عشق ، نشستن با هم	پس غرض چیست که باهم نتوانیم نشست

**مولانا حیرتی** — مشهورست که از مروت اما خود میگوید که از تونم از شعرای مشهورست در همه باب شعر گفته اما در منقبت بسیار کوشیده در اوایل جوانی بسیار لالایی و بی قید بود و در اکثر بهجو مردم لب میگذشت و اهاجی که بین او و وحیدی قمی واقع شده مشهورست اما از غایت رکاکت ایراد آن نتوان نمود این چند بیت از جمله اشعار اوست

#### بیت

رحم نمود و آمد از توسن ناز و کین فرو	آیت رحمتی چنین نامده بر زمین فرو
حقه لعل بتانرا نه زجان ساخته اند	بلکه جانرا زاب لعل بتان ساخته اند
هرگز سوی من چشم کرم باز نکردی	کز ناز بمن عریده آغاز نکردی
از سبزه دم گل چو ترا سبزه ز گل خواست	در حسن چرا دعوی اعجاز نکردی
فضا که صورت یوسف چنین لطیف رقم کرد	برای صورت خوب تو امتحان قلم کرد

که دل از عشق بتان که جگرم میسوزد	عشق هر لحظه بداغ دگرم میسوزد
من ز خود بیخبر و آتش هجران درد دل	و که این شعله شبی بیخبرم میسوزد

**خواجه مسعود** — از جمله اعیان قلم است و در شعر او را مرتبه عالی است و مثنوی بسیار گفته از جمله یوسف و زلیخا و مناظره تیغ و قلم و مناظره شمس و قمر از وست و این بیت از مناظره تیغ و قلم از وست در تعریف شتر که بتقریب آورده

#### بیت

جهانگردی حلیمی بردباری	ز گلزار جهان قانع بخاری
------------------------	-------------------------

در زمان سلطان حسین میرزا بهرات رفته وقایع زمان‌آورا در فرمان ایشان بنظم آورد  
و آن کتاب از ده هزار بیت متجاوزست و هم در خراسان وفات یافت . اشعار عاشقانه  
دارد و از جمله این ازوست

### بیت

بدور نرگس تو سرخوشی لاله چه باشد      معین است که مستی يك پیا له چه باشد  
هر که در میکده يك لحظه نشیمن سازد      جای بحث است که در مدرسه مسکن سازد  
بی تو چون در گریه خوابم می برد      خواب می بینم که آبم میبرد  
این بیت در یکی از مثنویات اوست و بسیار خوب گفته در صفت دهن

### بیت

نمکدانی به تنگی چون دل‌مور      نمک چندان که در عالم فقد شور  
**مولانا شهیدی** — در زمان سلطان یعقوب منصب ملک الشعرائی تملق‌بدو  
داشت گویند بسیار خود پسند و خودرای بود و هیچکس در شعر او دخل نمیتوانست  
کرد و اگر دخل کردی رنجیده برخاستی و دیگر بدان مجلس نیامدی و اما در شاعری  
طبعش خوب و شعرش مرغوب بود و آخر از خراسان بعراق رفته و از آنجا متوجه  
هند شد و در یکی از شهرهای گجرات ساکن گشت در آن ولا این مطلع گفته

### بیت

کجراتیان همه نمکین دل کبابشان      می‌خواره اند و خون شهیدان شرابشان  
در شهر مذکور در تاریخ خمس و ثلثین و تسعمائه ۹۳۵ فوت شد گویند عمر او صدسال  
رسیده بود این چند بیت از اشعار اوست

### بیت

یا ای عشق و آتش زن دل افسرده‌مارا      بنور خویش روشن کن چراغ مرده‌مارا  
خواب دیدم کز هوشا همین اوصیدی ربود      چون سدم بیدار مرغ دل بجای خود نبود  
غرق عرق شده رخ چون آفتاب تو      طوفان حسنی و همه عالم خراب تو  
چو گفتیم که برو پیش آمدم از شوق      که مست بودم و این فهم کردم از سخت  
به بیدردان نشینی کی‌قد بر من نگاه از تو      نه قدر حسن میدانی نه درد عشق آه از تو  
بطرف میکده‌ها روز بی نوائی ما      سفال چرخ بود کاسه گدائی ما

**درویش دهکی** — دهك محله‌ایست از محله‌های قزوین و اشعار متین او پر زور و رنگین و در اوائل در کارگاه جولائی دست و پائی میزد و شعر او باقاصی وادانی رسیده خوش خوش خبر سخن درویش بهجلس سلطان یعقوب رسید و فرمان بران حسب الامر او را بخدمت پادشاه رسانیدند و مشهورست که این مطلع را دربدیه جهت جوان پروانچی که در خدمت پادشاه حاضر بود و اتاقه برسر داشت گفته‌است

**بیت**

بلای کاکل او بس نبود در جانم  
اهل مجلس قوت طبعش را از این جا معلوم کرده در تعظیمش افزودند و روز بروز مرتبه او یش آمد و از جمله شعرای پایتخت شد گویند که جامی این مطلع را بسیار پسندیده است

**بیت**

منزل عشق که وادی سموم است و سراب  
غیر مجنون که درین آب و هوا دارد تاب  
کوهکن در کوه شیرین گوید و گردد خموش  
تارسد بار دیگر آواز شیرینش بکوش  
**مولانا قاضی علائی** — از فضات کهرودست و کهرود ولایتی است از ولایات قم ملا و دانشمند و در شعر و انشا بی مانند بود. بر افاضلش در فنون فضایل رتبه اولائی و بر اعالی اهالیش در صنوف خصایل رتبه اعلائی در اوایل حال منصب انشای بعضی از سلاطین ترکان بدو تعلق داشت و بعد از آن گاهی در اصفهان و گاهی در تبریز بسر میبرد و آخر در اصفهان داعی حق را لیک اجابت گفته و کان ذالك فی شهور سنة ست وثلثین و تسعمائه ۹۳۶ واکثر اشعار او مطبوعست خصوصاً آقسام مناقب این بیت از منقبت اوست

**بیت**

نبی مدینه علم و علی دراست او را  
دو گوشواره عرشند حلقه در او  
غزلیات او پردرد و عاشقانه واقع شده این مطلع از آن جمله است

**بیت**

شادید عالمی که مرا هر زمان غمی است  
دارم غمی که ما به شادی عالمی است  
این مصرع مولانا لسانی را تضمین کرده و گویا از او شده  
دیروز پریشانی خود را بتو گفتم  
امروز پریشان تر از آنم که توان گفت  
این بیت او خالی از حالی نیست

**بیت**

مقامش در دلو درد دلم رازان کنم پنهان  
که بادل در میان تنهاده ام راز نهانش را  
**اهلی خراسانی** — از اهله و اهالی ترشیز است و در شیرینی اشعار و حلاوت گفتار شکر ریز همواره قدم در کوی عاشقی داشت و همیشه اندیشه بملاقات گلرخان

جفا پیشه میگماشت تا سلطان عشق برو دست یافته درخراسان از مهر روی فریدون  
حسین میرزا از پای در افتاده مجنون آساموی ژولیده بگذاشت و داد عاشقی بداد  
ودرین باب گوید

بیت

موی ژولیده که بر سر من ابتر دارم سایه دولت عشق است که بر سر دارم  
آرزو شاهزاده آن درویش وفا کیش را پیش خویش طلب داشته مرهم لطفی بر  
جگر ریش می نهاد سلطان روزی روی بیاغ فرموده بخت نام غلام سیاهی را بدر باغ نشانده  
که کسی را در باغ نگذارد و مولانا بامید دیدار در باغ شتافته موکل مذکور از دخول وی  
مانع آمد لاجرم در بدیهه غزلی که این دویست از آنجاست گفته و کاغذ را در میان موم نهاده بر سببی  
تعبیه کرده و از مرآب باندرون فرستاده است بیت

دو چشمم فرش آن منزل که سازی جلوه گاه آنجا بهر جا پانهی خواهم که گردم خالک راه آنجا  
چه خوش بزمیست رنگین مجلس جانان چسودا ما که نتوان شد سفید از شومی بخت سیاه آنجا  
بعد از اطلاع آن میرزا او را طلب داشته در لطف برویش بکشد و بعد از انقراض  
دولت آن دودمان به تبریز آمد چون در کمان داری صاحب قبضه بود چنان آنجا او را از دست  
یکدیگر می ربودند و آخر از پیری و شکستگی گوشه گرفته رخت زندگی بخانه جاودانی  
کشید این چند غزل و چند مطلع ازوست بیت

چنان زباده شوق تو سرگران شده ام که فارغ از خود و وارسته از جهان شده ام  
رسید جان بلب از محنت فراق مرا اجل کجاست که مشتاق او بجان شده ام  
گرفته دامن من گرد غم ز هر طرفی اسیر محنت این تیره خاکدان شده ام  
تو آفتابی و من درهوات آن گردی که ذره ذره زمهرت بر آسمان شده ام  
مرا ز عشق تو بر دل هزار بار غم است عجب نباشد اگر بردلت گران شده ام  
بزلف او نتوان گفت حال دل اهلی اگر چو شانه زسرتا قدم زبان شده ام  
این چند مطلع نیز ازوست بیت

برمه روی تو گل گل از شراب افتاده است یار پریشان گشته رک گل در آب افتاده است  
رهبرم در وادی غم بخت گمراه منست یار دلسوزی که دارم شعله آه منست  
ای مرا غرقه بخون دیده خونبار از تو سینه مجروح و جگر ریش و دل افکار از تو  
گاه تیر تو کشم از دل و گاه ناوک آه آه تا چند کشم این همه آزار از تو

همه چون ذره زخورشید رخت رقص کنان  
 مانده چون سابه نم درپس دیوار از تو  
 ذره ذره مگر از مهر تو بر دارم دل  
 ورنه دل بر توان داشت بیگبار از تو  
 روی بنمای که تاجان دهم از شوق رخت  
 جان سپردن زمن و منت دیدار از تو  
 اهلی از خیل سگانش چه شماری خود را  
 خاک ره شو که کسورا نبود عار از تو  
 این غزل او نیز عاشقانه و پرزور واقع شده

### غزل

مرا تاجان بود از مهر آن مه بر ندارم دل  
 که جان دادن بود آسان و دل برداشتن مشکل  
 چو آیم جانب کوی تو صد منزل یکی سازم  
 و گر بیرون روم در هر قدم صد جا کنم منزل  
 مرا گویند مشکلهای عشق از صبر بگشاید  
 اگر بودی مرا صبری نگشتی کار من مشکل  
 کسی کو بر لبم آبی چکاند نیست جز دیده  
 زبخت بد شود آن هم بصد خون جگر حاصل  
 چو آب زندگی گر بگذری بر خاک مشتاقان  
 همه چون سبزه از مهر تو بردارند سراز گل  
 اگر داری سر سودای او از سر گذر اهلی  
 و گر پیوند او خواهی نخست از خویشتن بگل

شمع رخسار ترا آفت جان ساخته اند  
 جان صد دلشده پروانه آن ساخته اند  
 سوختم بی تو ندانم که اسیران فراق  
 با چنین آتش جانم سوز چسان ساخته اند

ذره ذره ماند در کویش دل بی حاصلم  
 تا نگر دم گرد کویش جمع کی گردد دلم  
 مگر آن شمع قصد سوز جان عاشقان دارد  
 ندارد هیچ در دل هر چه دارد بر زبان دارد  
**شوقی یزدی** — مردی خوش صحبت و آدمی سیرتست خط نستعلیق را

خوب می نویسد و در انشا مهارت تمام دارد  
 چنانچه بعضی اوقات منصب انشای  
 من بدو تعلق داشت و اکثر کتب متداوله را خوانده است و شاعر پاکیزه گوشت  
 و از اقسام شعر در قصیده بیشتر مشغولی میکند و در جواب قصیده مولانا امیدی که  
 گوید

### بیت

ما گدا پیشگان تماشائی

ای تو سلطان ملک زیبائی

قصیده گفته که این چند بیت از آنجاست

### بیت

قامت سرو باغ رعنائی  
 دعوی حسن و لاف زیبائی  
 چون خرامان بباغ فرمانی  
 اگر از پرده روی بنمائی  
 سرو را با قد تو مانائی  
 هرزه گردیست ماه هر جانی

ای رخت ماه اوج زیبائی  
 سرو و گل را اگر بود باتو  
 سرو برجا نماند از خجلت  
 گل ز شرم رخ تو آب شود  
 ماه را با رخ تو نسبت نیست  
 سرو آزاده ایست گوشه نشین

درین قصیده مطلع مولانا امیدی را تضمین کرده و خوب واقع شده

**بیت**

ای تو شاه سریر دلجوئی	وی تو سلطان ملك زیبائی
روز میدان ز خرگه لعلی	چون گل از غنچه گربرون آئی
عزم میدان کنی و چون خورشید	عالم از روی خود یارائی
زلف چو گمان صفت بدوش نهی	وزبتان گوی عشق بر بائی
شاه خوبان عالمی و ترا	ما گدا پیشگان تماشائی

در جواب قصیده ردیف گل مولانا کاتبی قصیده گفته که از این بیت باقی قصیده او را معلوم میتوان کرد

**بیت**

شاخ گل را از تقاخر سر بگردون بگذرد      نوگل من گرزند برگوشه دستار گل

این مطلع هم از اوست

**بیت**

شب تا بروز گریه جانسوز میکنم      بی تو شبی بخون جگر روز میکنم

**بابا نصیبی** — مولد او گیلانست و از آنجا بنیاد سیاحت کرده به تبریز افتاد و از آنجا که عالم فقر و نامراد است در حلوا فروشی اشتغال مینمود اتفاقاً روزی بصحبت سلطان یعقوبش بردند و او را تربیت نمود و در شهر سنه اربع و اربعین و تسعمائه ۴۴ در تبریز مرارت مرگ چشید این ابیات از اوست

**بیت**

عشاق در مقام وفا جان فدا کنند	یگانه را بخون جگر آشنا کنند
در جلوه گاه حسن بتان گر رسیده	دانی که در خرابی دلها چها کنند
آینه خاطران صف آرای میکده	گر صد کدورتست بجای صفا کنند

دارد آب دیده سرگردان من غمناک را	همچو گردابی که در چرخ آورد خاشاک را
دامان خرابات نشینان همه پاکست	تردانی ماست که نادامن خاکست
گل بدستم چه دمی در کف من خار خوشست	این گل تازه بران گوشه دستار خوشست

شد چو مهمان من آن شمع شب افروز امشب      کاش تا روز قیامت نشود روز امشب

**ریاضی زاویه** — زاویه قصه ایست از ولایت خراسان ریاضی مذکور در زمان سلطان حسین میرزا بعضی اوقات بقضای انجا اشتغال داشت و بواسطه امری

که خلاف شرع کرده بود از آن مهم غزل شد بحکم پادشاه مذکور تاریخ وقایع زمان او را برشته نظم کشیده و آن موازی هشت هزار بیت است در تاریخ فتح خراسان و قتل شیبک این بیت گفته **بیت**

عقابش ز جدی فلک دیده کام      پلنگش ز حوت فلک خورده شام  
فلک سبزه رسته پیرامنش      شفق دشتی از لاله در دامنش  
سن او از هشتاد متجاوز بود درشهور سنه احدی و عشرين و تسعمائه ۹۲۱ فوت شد  
این مطلع ازوست **بیت**

فلک شسته باب خضراگر دامان من بودی      هنوزم دست دور ازدامن جانان من بودی

**الف ابدال** — اصلش از بلخ بوده تخلصش مطیعی اما در آخر تخلصش را با اسم مذکور قرارداد. ندیم شیوه و شیرین کلام بود و ظرایف او با سلطان یعقوب در آذربایجان شهرت تمام دارد گریند روزی از پادشاه مذکور پوستین برد سفید و صوفی طلب نمود پادشاه فرمود که میدهم بشرط آنکه بانگ گوسفند کنی گفت مگر آنکه مربع باشد و مربع را کشیده گفت بطریق آواز گوسفند بعد از وفات پادشاه مذکور در عصفاهان می بود در محلی که صاحب قران مغفور فتح اصفهان کردند حبشی المشهور بگزالدین که در خدمت آنحضرت بود او را گرفته بود و زر طلب میکرد و هر چند او را کتک میزدند میگفت الف چیزی ندارد این لطیفه را در خدمت صاحب قران نقل کردند آنحضرت او را طلب نموده فرمود که از برای ما چه گفته این را خواند

### **بیت**

تاج شاهی که شرف بر سر قیصر دارد      هر که این تاج ندارد تن بی سر دارد  
آنحضرت فرمود که از ترس خوش آمد میگوئی او در بدیهه این مطلع گفت

### **بیت**

دارم حکایتی و نه جای خوش آمدست      شاهی چنین بمعمر که هرگز نیامدست  
حضرت صاحبقران مغفور منبسط گردیده او را نوازش بسیار فرمود و از شهر مذکور وظیفه جهت او مقرر گردانید. اهاجی و هزلهائی که گفته مشهورست اما محرر در آنها مکرر عذر خواسته این مطلع ازوست



### بیت

دار دنیا نه مقام من ثابت قدمست  
هرچند منافی عذر گذشته می شود اما این قطعه که درو لطیفه هاست و لفظ رکبکی  
در آن نیست بمناسبت نوشته شد

### بیت

چون الف چیزی ندارم در جهان  
ای دریغا کاشکی بی بود می  
تابدست آرم تذروی خوش خرام  
تایکی در زیر من بودی مدام  
**گلخنی** — خواهر زاده مولانا شهیدی قعی است که سرور بی باکان و سردفتر  
چاپیان بود و درین داد وادیا هرچند کسی تعریف او کند باور توان کرد گویند  
بی باکی او تابحدی بود که روزی که سلطان حسین میرزا در خیابان هرات دوچار  
اوشده بواسطه مرض فالج بر تخت روان سیر میکرد از کمال لطف باو گفته که هان مولانا  
چونی گفت الحمدالله دوپای روان دارم و سیر میکنم و چون مردها مرا بر تخته  
نسته اند و چهار کس نمیگردانند و دیگر هزلهائی که او بامردم کرده بسیارست تقریر  
همه موجب تطویل میشود . استغنا و عدم توجه بمزخرفات دنیوی و کم طمعی  
اورا در نظرها عزیز میگردانیده آخر در جنگی که میانه یکی از سلاطین اولاد سلطان  
حسین میرزا و سلاطین اوزبیک واقع شده کشته کشت این اشعار از اوست

### بیت

برا درکوی او سنگین دلان دیدند و غوغا شد  
آنم که بعالم ز من افتاده تری نیست  
آزار من سوخته چندین هنری نیست  
شتی خسم و گلرخ من آتش سوزان چون نیک نظر میکنی از من اثری نیست  
**مولانا حیرانی** — اگرچه بهمدانی منسوبست اما اصلش از قم است سخور و  
شیرین کلام بود و قوت حافظه اش بمرتبه بود که صد هزار بیت بخاطر داشت و  
بر زمان سلطان یعقوب از جمله ندما بود و در جمیع اصناف شعر میگفت و از مثنوی  
کتاب بهرام و ناهید و مناظره آسمان و زمین و مناظره سیخ و مرغ و مناظره شمع و  
پروانه از اوست و این بیت اول کتاب شمع و پروانه است

ای جمالت چراغ هر خانه  
شمعی و صد هزار پروانه

نصیده که در هجو قاضی محمد کاشانی گفته مشهور است. و غزلهای خوب هم گفته و از جمله این غزل از اوست

## غزل

زهجران تابکی سوزد دل سرگشته و تن هم چو شمع از آتش دل کاشکی میسوختن من هم  
مگو روز جدائی از چهره بیمار میگردد که بیماری به از روز جدائی بلکه مردن هم  
طییم چاک دل میدوخت گشت از آتشم آگه بدستش ریسمان خاکسترو بکداخت سوزن هم  
اجل ره بر سرم تواند آوردن شب هجران زبس گردود آهم خانه تاریکست و روزن هم  
چنان در کار دل واماند بی روی توحیرانی که میسوزد چو شمع و راضی است اکنون بمردن هم  
در کبر سن بهمدان رفت وفوت شد وهم آنجا مدفونست این مطلع ازوست

## بیت

آن آتشی که دوش بکویت بلند بود آتش نبود آه من درد مند بود  
**مانی شیرازی** — در اوایل بزرگری اوقات میگذرانید و در اواخر بواسطه  
شهرت شاعری و لطف طبع پای در دایره سپاهی گری نهاد و اوایل زمان صاحبقران  
مغفور بمراتب عالی صعود نمود اما بموجب **القاص لا یحب القاص** بسعایت  
امیرنجم ثانی زرگر که در آن ولا سهم السعادتش بکمانخانه سعادت رسیده بود هدف  
تیر غضب کشته و در محل رفتن این غزل در سلك نظم کشید

## بیت

مرا بجور بکشتی طریق داد این بود ز پادشاهی حسن تو ام مراد این بود  
سری جدا شده از تن بخاک راه افتاد سمند ناز تو هر جا که پا نهاد این بود  
چو در بسینه ما چاکها فراوانست دری که بر رخم از عاشقی گشاد این بود  
این غزل او نیز بسیار خوب واقع شده است

## بیت

حدیث درد من گر کس نگفت افسانه کمتر و گر من نباشم در جهان دیوانه کمتر  
و گر بی نام و ناموسم فراغم بیشتر باشد و گر ییخان و مانم کوشه ویرانه کمتر  
از آن سیمرغ را در قاف قربت آشیان دادند که شد زین دامگه مشغول آب و دانه کمتر  
نکو بزمی است عالم لیک ساقی جام غم دارد خوش آن مهمان که خورد از دست او پیمانه کمتر  
کسی عاشق بود کز آتش سوزان نپرهیزد براه عشق نتوان بودن از پروانه کمتر  
مکن مانی عمارت و زسرای دهر بیرون شو برای این دوروزه عمر محنت خانه کمتر  
قبرش در گورستان سرخاب تبریز است چون مصور بی بدل و نقاش بی نظیر بود

اشعارش خالی از صوزتی نیست چنانکه گوید **بیت**

صورت مجنون کشم در عاشقی تمثال خویش تابدان بدخو نمایم صورت احوال خویش

ای گریه فاش کن غم و درد نهانیم وی ناله شرح ده صفت ناتوانیم  
حیرت چنان بیست زبانم که پیش یار ناگفته ماند راز دل از بی زبانیم  
مانی که بود و صورت بی معنیش چه بود مانی منم که چهره کجشای معانیم  
**مانی مشهدی** — پدرش کاسه گر بوده و در اوایل خود نیز بان کار  
اشتغال داشت آخر بواسطه لطافت طبع در خدمت محمد مومن میرزا پسر سلطان  
حسین میرزا که مشهور بکبک میرزا بود افتاده و از جمله مقربان شد این غزل از اوست

**بیت**

زبشر بحسن و خوبی چو توای پسر نباشد چه بشر که حورو رضوان ز تو خوبتر نباشد  
نو لبی نبخشی و من بنیال هر زمانی لب آتچنان بیوسم که ترا خبر نباشد  
دل ماو درد عشقت مگر آنکه جان براید سرما و خاک پایت مگر آنکه سرنباشد  
سرراه آن پیروش همه گل کنم زگریه که چو گل بود بزودی زمش گذرنباشد  
منم آنکه سذک بر سر خوردم و نالام از تو که نهال عاشقی را به ازین ثمر نباشد  
شب عیش و شادمانی بگذشت و سالها شد چه شبی توای شب غم که ترا سحر نباشد  
تو قدم نهی یخاک و ننهی بچشم مانی بنگر که قدر مردم برت اینقدر نباشد

**رباعی**

آنی که برخ شمع شبستان منی  
جمعیت خاطر پریشان منی

این رباعی نیز از اوست  
آنی که نهال گلشن جان منی  
آنی که چو خاطرت پریشان گردد

**بیت**

عمر من و زندگانی من  
فریاد زنی زبانی من

این مطلع ویت نیز از اوست  
ای هجر تو یار جانی من  
مردم بزبان کنند فریاد

و آخر در مشهد مقدسه رضویه همراه شاهزاده مذکور یدست اوزبکان افتاده بقتل  
رسید و کان ذالک فی شهر سنه ثلث و عشرين و تسعمائه ۹۲۳

**حیدر کلیچچه پز** — از شهر هراتست و در اوایل بکلیچچه پزی اوقات میگذرانید  
و بعد از آن میل شاعری کرد و شعر بسیار گفت چون عامی بود اکثر سخنان

خود را نمی فهمید این مطلع حسب حال خود گفته

### بیت

چنان طوطی صفت حیران آن آئینه رویم که میگویم سخن اما نمیدانم چه میگویم  
اشعار او قریب بده هزار بیت میرسد از قصیده و غزل و غیره فاما غزلش از دیگر  
اشعار به است و خودش مردی فقیر و درویش نهادست و گاهی بتجارت بهند میرفت  
و اوقات از آن وجه میگذرانید و از کسی طمع داشت این بیت از اشعار اوست

### بیت

درد و غمت که بهر دل ریش مرهمند	یاران هم نشین و رفیقان همدمند
افسوس از آن کسان که ندانند این قدر	گزر عمر این خوشست که يك لحظه باهمند
عشاق را چه شد که غم هم نمی خورند	خوبان مگر ز محنت عشاق بیغمند
دولت وصل نگوئیم که مارا هوس است	این سعادت که سکش هم نفس ماست بس است
عتاب یار چه غم گر مرا خراب کند	چومن خراب همینم که او عتاب کند
دلا معجون صفت خود را خلاص از قید عالم کن	ره صحرای محنت گرو رو دروادی غم کن
بهر کس دوستی کردم شد آخر دشمنانم	بخود گریستی دشمن بمردم دوستی کم کن
چو در خیل سگان یار داری غنیمت دان	نمیگویم کنار از صحبت یاران همدم کن
بدر دوداغ تنهائی وفا از کس مجو ای دل	نه اظهار جراحتهای خودنی یاد مرهم کن
منان از سستی عهد بتان سنکدل حیدر	اساس عقل برهم زن بنای عشق محکم کن
کوش باید کرد هر جا گفتگوئی بگذرد	شاید آنجا گفتگوی ماه روئی بگذرد
نگذرد جز آرزوی وصل جانان در دلم	در دل کس غیر ازین چون آرزوئی بگذرد
با رخس آئینه دل در مقابل داشتم	در مقابل صورتی دیدم که در دل بگذرد
پس ازین بهر سرره من و عرض بی نوائی	که کنم دعا بجات بیهانه گدائی
همه شب درین خیالم که رسم بوصل روزی	همه روز در امیدم که شبی بخوابم آئی

### مولانا نرگسی

از شیخ زادهای ابر عراق است اما اکثر اوقات در  
هرات می بود و آنکه در مجالس التفایس آورده که از مروست سهو کرده گویند روزی  
مولانا عبدالله هاتقی ازو پرسید که چه نام داری گفت نام من ابوالکرام قرارالدین  
قدرت الله است و در شهر مرا شیخ میرک گویند و تخلص من نرگسی است مولانای مذکور

گفته که حاصل کلام (عجب نجس مردکی بوده) . درهرات بعضی اوقات محاسب بوده و آخر بقندهار رفت و درشهر سنه ثمان وثلثین وتسعمائه ۹۳۸ که عمرش بستین رسیده بود چمن حیات را وداع کرده بسرابستان خلد انتقال نمود این غزل ازوست

### بیت

آرمیدی برقیبان و رمیدی از ما	ما چه کردیم و چه گفتیم و چه دیدی از ما
از تو ای ناله برشگیم که از غایت شوق	پیشتر بر سر آن کوی رسیدی از ما
ای طیب آمدی و دست نهادی بردل	رقتی و پای ییگبار کشیدی از ما
جور گفتیم مکن تندشدی و چه شود	که فراموش کنی آنچه شنیدی از ما
نرکسی بر تن خود پیرهن از غصه درید	دامن وصل همان لحظه که چیدی از ما

چند ای دل فکر درد بی دوا ی من کنی	از برای او چه کردی کز برای من کنی
آنها که درد عشق تو دیوانه ساخته	بیخان و مان بگوشه ویرانه ساخته

هر شب ایدل گفتگوی زلف جانان میکنی	خود پریشانی و ما را هم پریشان میکنی
جواب مخزن الاسرار را هم گفته این دو بیت از آنجاست	

آمده شیطان بهم آوازیت	خیز که شیطان ندهد بازیت
شب همه شب راست کنی جای خویش	هیچ نداری غم فردای خویش

**دوست محمد حالی** — از سبزه وار خراسانست و او در صفای ذهن سلیم و ذکای طبع مستقیم از سایر شعرای زمان خود امتیاز داشت و بفقر و مسکنت او دیگری کم بود هرگز از کسی طمع نمیکرد و اگر کسی چیزی باو می داد قبول نمی نمود و میکفت رزاق کریم و بخشنده واجب التکریم از خزانه اکرام عام خود بمن آن قدر لطف کرده که مرا کافی است و در شعر خصوصاً قصیده بی بدل بود و چند بیت از قصیده که تتبع استادان کرده نوشته شد

### بیت

خوش است می ز کف یار خاصه فصل بهار	که کشت سنبل و گل هم جو زلف و عارض یار
بگیر باده و رخسار شاهد گل بین	که میدهد خبر از شاهدان گل رخسار
بطرف جوی نشین و خرام آب نگر	که میرد حرکاتش ز اهل شوق قرار
بهین که سبزه نورسته را چگونه ز لطف	دهد غذا و چو طفلان پرورد بکنار
ز بسکه ریخت شکوفه چو کهکشان شد جوی	ولی کواکب آن ثابت است و این سیار

بسیزه بین طرف جوکه کرده صیقل موج ز روی آینه آب بر طرف زنگار  
زعکس چرخ که بر جو قتاده شامد باغ کشیده همچو بتان خط نیل بر رخسار  
این دو بیت در شکایت بخت از آن قصیده است

### بیت

تو آن نهال سعادت بر نگو نمری که هر که آمده بر در گه تو یافته بار  
بغیر من که بجز بار دل نیافته ام گناه بخت منست آزموده ام  
وفات او در هرات بود در شهر سنه تسع وثلثین و تسعمائه ۹۳۹ این مطلع ازوست

### بیت

درون لاله نگر ژاله را ز روی قیاس چو کعبتین که شد سوده نقش او بر طاس  
این دو بیت در مدح سید اجل میر غیاث الدین محمد مشهور بمیر محمد یوسف  
از آن فصاحت شمارست

### بیت

رسم اگر بودی نهادن نقطه بر بالای قاف قاف قربت را بجای نقطه بودی فرقدان  
گر صدای خوان انعامت نبودی واسطه دست را هرگز نبودی آشنائی در دهان  
**آگهی خراسانی** — منشی فاضل بود و در شعر بقصیده گوئی مایل اما خبائات  
بر مزاجش غالب بود و حطام دنیوی را طالب چنانچه در زمان سلطان حسین میرزا  
نشانی برای خود نوشت و مهر پادشاه و امرا را بقلم موی تقلید کرد و بعد از اظهار پادشاه  
بنا بر رعایت اهل فضل که بر ذمت همت پادشاهان و بزرگان خرده دان لازم بلکه  
فرض و محتتم است قلم عفو بر جریده گناهش کشید بعد از آن در جواب دریای ابرار  
امیر خسرو (شهر آشوبی) جهت ساکنان هرات گفته بود در آمدش این ایست

### بیت

عرصه شهر هری رشك بهشت انورست در گهش را شمس خورشید گل میخ ز رست  
جرم طین یکمشت خاک از خاک زیر خندش ترکس باغ جهان آرای او هفت اختراست  
پای تخت صد هزاران خسرو گیتی گشاست کهنه تاریخ بسی شاهان انجم لشکر است  
چرخ کج رو بین که از تاثیر او شهری چنین ممکن جمعی پریشان روزگار ابرست  
و درین قصیده الفاظ رکیک بسیار گفته که ذکر آنها لایق سیاق کتاب نیست  
و اما این دو بیت را جهت خواجه معین الدین مکیال گفته است نوشته شد و فی الواقع  
اگر کسی او را دیده باشد میداند که تشبیهی بجای خود کرده است و طرفه تر آنکه

خواجه مذکور اینها را نوشته و یاد داشت و در مجالس بطریق مطایبه میخواند

### بیت

برمعین بین از نشانهای نجاست صدهزار اختر بد زایله بر روی آن بد اخترست  
روی زشتش از کثافت مطبخ نمرود را کهنه کفگیر است اما لایق خاکسترست  
مولانا احمد طبسی که بملا تون مشهورست معلم صاحبقرانی بوده آخر نمک حرامی  
کرده از آستان عالیشان روی گردان شده به تبریز رفت و بامیر خان که حاکم  
هرات بود خاطر نشان کرد که او هجو شما و جمیع مردم هرات کرده و سبب عداوت او  
این بیت بود که در شهر آشوب برای او گفته

### بیت

احمد آتون گهی شیعی گهی سنی بود چون غلیو اجی که شش مه ماده و شش مه نراست  
امیر خان او را طلبیده بعد از ثبوت دست راست و زبان او را بریده و این بیت را  
در آن محل گفته بود

### بیت

از دست احمد طبسی روز ماجرا دست بریده من و دامان مرتضی  
و بعد از آن زبان او گویا شد بدست چپ خطر ایه از اول مینوشت جماعتی که مولانای مذکور را  
پیش از زبان بریدن دیده بودند میگفتند که اول در زبان او لکنتی بود بعد بریدن  
بهرتر شده بود بعد از آن مدت چهار سال دیگر زنده بود و در سنه اثنی و ثلثین و تسعمانه ۹۳۲  
در هرات فوت شد این دو بیت را هم در آن وقت در شکایت روزگار گفته

### بیت

چنان که باد خزان ریخت برک بیدو چنار زبان و پنجه من داد بخت بد پر باد  
دلا تخیل مهر و وفا ز مردم دهر تصویر است که چو بر کعبتین نقش مراد  
شاه حسین کامی — از قصبه او بهست از ولایت خراسان و در اوایل جوانی  
بتحصيل فضایل نفسانی موفق گشته در نظم غزل و معما از فضلا در گذشت این معما با سم  
شاهی از و ست

### بیت

رند و زاهد را نشاندی ای صنم عاقبت از شیوه ها بالای هم  
این دو مطلع او نیز خوب واقع شده  
کسی که او سرو دستار یار من بیند  
دگر بیاغ چرا دسته سمن بیند

### بیت

من دیوانه میگویم غم خود زیر دیوارش در آندم آن پر پر و در پس دیوار بایستی  
مولانا علی فیضی -- از جمله فصیحای شعرای خراسانست و در بلند پردازی نادره  
زمن دیوان غزل و قصیده او پنج هزار بیت است اینجا يك مطلع اختصار کردیم

### بیت

بلند مرتبه زان خاک آستان شده ام      غبار کوی توام گر بر آسمان شده ام  
**ضیائی اردوبادی** — از شعرای مشهور آذربایجانست. در اوایل عمر بخراسان  
 رفته و در آنجا بدقت فهم و حدیث ذهن اشتهار تمام یافت و در مجلس میر علیشیر راه  
 یافت و بخواندن اشعار آبدار خود مبادرت می نمود اکثر قصایدش بطریق نغز واقع

### بیت

شده این مطلع ازوست

خوش آن ساعت که آید ترک من شمشیر کین باو      رقیان جمله بگریزند و من مانم همین باو  
**مولانا ابدال** — اصفهانی الاصل بود در اوایل عطاری میکرد مولای مذکور چون  
 مدتی بامن بود روزی ازو پرسیدم که سبب ابدالی توجه یوده گفت در محلی که  
 عطاری میکردم عاشق جوانی بودم روزی محصلی زر ازمن میخواست چوبی برهن  
 زد جوان حاضر بود از مشاهده آن درهم شده براه خود رفت آتش هجران جوان  
 در کانون سینه من شعله کشید آتش در دکان زدم و روی بدروازه روان شدم در  
 بیرون شهر بقلندری باز خوردم رخوت خود را باوداده نمود او را بستدم و آستینش را  
 بریدم و برسونهادم و الفواری از دامن آن بردم و بمیان بستم و روی بکوی یار روان شدم  
 چون اقوام من واقف شدند زبان بنصیحت بلکه فضیحت من کشادند هیات هیات

### بیت

داشتی معذور ناصح بپنودیهای مرا      گرچو من دل در کف نامهربانی داشتی  
 آخر مرا بدار اشفا بردند و مدت سه ماه در بند کردند اما فایده بر آن مترتب  
 نشد زیرا که بزرگان گفته اند **لا یصلح العطار ما فسد الدهر** بنا بر آن مرا  
 از قید خلاص کرده ترک من کردند بعد از آن مدت سه سال در اصفهان سر و پا  
 برهنه میکشتم بعد از آن به تبریز رفته پنج سال دیگر بدان صورت در کنج میخانها  
 بسر بردم و در آن ایام این غزل گفته بودم

### بیت

کبر آن همه کردم چو خویشان      من کبر توام میان ایشان  
 دارند دل خوش و ندارند      طبع بدو خاطر پریشان



با الله ندیدم از مسلمان      ان طور که دیده‌ام از ایشان  
ابدال برای يك پیداله      در دیر نشسته چون کشیشان

تا آنکه توفیق رفیق شد و بموجب **یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبه**  
**نصوحا** عمل کرده تائب شده و مدت دوازده سال دیگر بعبادت گذرانید اما  
گاهی از جزو اعظم تناول مینمود و از سر کیفیت تمام بشر مشغول میشد  
بنا بر آن اشعار او خالی از کیفیت نیست اما در اواخر نیز از آن تائب شده

این غزل از اوست      **غزل**

نظر افکنی بهر کس بمنت نظر نباشد      شده‌ام اسیر دردی که از آن بتر نباشد  
چه بلاست چشم مست که یلک نظر زهرسو      بکشد هزار کس را که ترا خبر نباشد  
یکجا بریم جانی که ز هجر تو نسوزد      بچه خوش کنیم دلراغم تو اگر نباشد  
چو شراب خون دل شد جگرم کباب اولی      که کباب دردمندان بجزاز جگر نباشد  
پی عاشقی نهادم قدمی و دانم آخر      فکند رهم بجائی که از آن گذر نباشد  
همه گفته تو گویا صفت پرست ابدال      که چنین حدیث موزون صفت بشر نباشد

این چند مطلع نیز از اوست      **بیت**

ای شمع بزم دوست چرا میگریستی      پروانه عاشق است تو سرگرم کیستی  
از برای جرعه می خادم میخانه‌ام      خدمت رندان کنم تا پر شود پیمان‌ام  
ساقیا بس بود این مایه فیروزی ما      که شود جام می کهنه بنوروزی ما  
آمد محرم و در میخانه بسته اند      رندان باده نوش بماتم نشسته اند  
آمد صبا و غنچه گلزار هم گشود      روی دلی به بلبل خونین جگر نمود  
دیگر بما مگوئید قول رقیب بدگو      اورا چه کار باما مارا چه کار باو  
در مقطع این غزل تخلص وی طوری خوب واقع شده است

**بیت**

ابدال وش بگویت شبها که سر نهادم      خشمم بزیر سر بود خارم بزیر پهلوی  
گاهی قصیده نیز میگفته و خوب میگفته و در ردیف (گل) مولانا کاتبی در منقبت

قصیده گفته که این دو بیت از آنجاست

گر کند دعوی یکرنگی ازو باور کنید زانکه دارد رنگ آل حیدر کرار گل

چون سهیل طلعت میافکند رنگی دراو نیست حاجت دوختن بر بهله بلغار گل

**شاه حسین ساقی** — اصفهانیست پدرش میوه فروش بود و در میدان شطاحی و معرکه گیری

علم، توفیق میافراشت اکثر کتب را مطالعه می نمود و در اکثر مباحث دخل مینمود

و در اقسام شعر طبعش بهجو سرراست تر بود از جمله هجوی که برای میر مهدی گفته

معروفست در سایر اقسام شعری بد بنمود و اما در شعر او قافیه غلط بسیار است و در

سنه احدی و اربعین و تسعمائه ۹۴۱ در حوالی دامغان بر سر چشمه علی نهال آمالش میوه

حیات پر خاك فشانند و از در حه زندگانش بغیر ازین ابیات ثمری نماند

### بیت

چون نیازم در مقام ناز میدارد ترا بامن زار از ترحم باز میدارد ترا

شام غم غیر از سگ کویش که بامن یار بود هر کرا دیدم زیاران بر سر آزار بود

گر آفتاب چو ماه رخت علم نشود تو آفتاب منی سایه تو کم نشود

**مولانا شریف** — شرافت سخنانش از دیوانش معلوم میشود و در شعر از جمله

شاگردان مولانا لسانیت اگر چه نسبت بمولانا از او بد روشی سر زده و نسبت شعری چند بی معنی

باور کرده نام او سهو اللسان نموده اما چون سو گند بغلاظ و شداد می خورد که این

معنی با غوای جمعی مفتن که عقل در سر کار ایشان حیرتی دارد سمت ظهور یافت

و آخر از آن بغایت خجل و منفعل بود یحتمل که روح مولانا نیز از او این عذر

پذیرفته باشد آخر در سنه ست و خمسین و تسعمائه ۹۵۶ در حینی که من در اردبیل بودم

بانجا آمد و در وبای عامی که آنجا واقع شده از پای در آمد و دست تعلقات از

دامن حیات گسست و روح شریف او بحظیره قدس پیوست و مضمون این بیت

بادا رسانید

### بیت

دمدم میشودش مرگ ردیف

تنگ شد قافیه عمر شریف

### بیت

این غزل و چند مطلع ازوست

زین خار بغیر از گل حرمان چه گشاید

بی لعل تو از غنچه خندان چه گشاید

تا باز این رخنه گر جان چه گشاید

پیداست که از چشمه حیوان چه گشاید

جز خون دلم بی تو زمزگان چه گشاید

بی مخط تو از سبزه نوخیز چه خیزد

خونابه گشای دل ریشم دگر آمد

ای خضر حیات ابد از نوش لبی جوی

چون غنچه شریف از گره دل چه بتنگی      دل چاك كن از چاك گريان چه گشاید  
 کی غم عاشق ز گشت باغ و صحرا میرود      عشق چون باو است غم باو است هر جا میرود  
 آخر عمر شریفست ای صبا رویش یار      گویند امروزش مران از در که فردا میرود  
 هجوم آورد غم طوفان بیدادست پنداری      مرا از درد و داغ غم دل آبادست پنداری  
**مولانا نیکي** — پسر علی حلاج اصفهانیست و کم سخن است و درویش و

صحبت نیکي دارد این دو مطلع ازوست      بیت  
 جان فشانها بخاك پای یارم آرزوست      وه كه يك جان دارم و در دل هزارم آرزوست  
 دامن به بدآموزی دشمن مكش از من      دست و من و دامان تو دامن مكش از من  
 شبی در مجلسی چون شمع دیدم جان فشان خود را      ولی چون مجلس آخر شد ندیدم در میان خود را  
**مولانا سائل** — از موضع دماوندست و در فنون فضایل وجودت فهم بسی مثل  
 و بی مانند طبعش در شعر و انشا بغایت عالی افتاده بود، و در جوانی از آنجا جلای وطن  
 کرده همدان رفت و در آنجا ساکن شد و بواسطه عداوتی که حیرتی را با او بود

قطعه در باب او گفته است

سائل آن کهنه فاسق همدان      كه سرستش ز بغض و کین باشد  
 به زمن خوانده خویش را در شعر      سلك به از من اگر چنین باشد  
 در آخر عمر دماغش خللی پیدا کرده به مالیخولیا انجامید و چند وقتی بدین  
 منوال بود و در سنه اربعین و تسعمائه ۹۴۰ در گذشت این مطلع و دوبیت زاده طبع اوست

بیت

بی لب خون جگر میچکد از چشم ترم      چند خونا به خورم وای که خون شد جگر  
 کار ما در شهر باشوخ بلا افتاده است      عاشق و کار عاشق با خدا افتاده است  
 دل بدستم بود و می گشتم بگرد کوی دوست      بیخبر بودم نمیدانم کجا افتاده است  
 این دور باعی نیز از اوست

رباعی

آتش برای عقل و دین افکنده      ای پرده ز روی آتشین افکنده  
 سبحان الله چه نازنین افکنده      از ناز در ابرویت که چین افکنده  
 جز گریه نصیب دردمندان نبود      هر کز لب اهل درد خندان نبود  
 دور افکنم آن دیده که گریان نبود      بیزارم از آن دل که پریشان نبود  
**حسامی** — قراکولی اصلش از خوارزمست اما در قراکول بخارا نشو و نما

یافته مردی درویش و ابدالوش و دلریش بود و در شاعری کم شاعری را از شعرای ما وراء النهر رتبه سخن اوست و اشعار خویش بسیارست اما اینجا بدو مطلع و مقطعی اختصار یافت

### بیت

خلق جمعند بنظاره چشم تر ما      بروای اشك ویرمعرکه را از سرما  
عالم آب که بیرون برداز دل غم را      غم نداریم اگر آب برد عالم را  
هر کس که رسد بر سر آن کوی کشدش      ز نهار حسامی برس و مگذر از آنجا  
**موالی تونی** — ایات آبدار و اشعار هموار بسیار دارد صفات و اخلاق پسندیده او زیاده از تعریف است این دو رباعی از جمله اشعار اوست

### رباعی

هر روز که میرسد شبی دنبالش      چون نیک کنی تفحص احوالش  
مرگست که میرسد باقلیم وجود      عمر است که می رود با استقبالش  
زاهد زغم زمانه محزون و فکار      ما از غم یار این چنین زار و نزار  
شک نیست که هر دورا کشد آخر کار      اورا غم روزگار مارا غم یار  
وفات او در سنه تسع و اربعین و تسعمائه ۹۴۹ اتفاق افتاد این مطلع نیز از اوست

### بیت

فرهاد رفت و کوه ملامت بجا گذاشت      کار تمام نا شده را بها گذاشت  
**نثاری تونی** — بوفور فضیلت محلی است و شعرا و از معایب معرا و بسرعت فهم وحدت طبع و بحسن خلق و کثرت تواضع معروفست و در شعر و انشا و معما بی بدل است از تناسیل طبع و قاد او سرو و تذروست که در بحر شاه و درویش گفته و قصاید و غزلیات او اکثر مقبول و مرغوبست این دو بیت از مثنوی مذکورست که

### شعر

در درازی شب گفته

انجم او نمود گاه بگاه      چون سفیدی میان مشق سیاه  
هر چه غیر از تو نام روز دروست      گر چه روز قیامتست نکوست

### بیت

این سه مطلع نیز از اوست  
دل شبی چنك در آن سلسله محکم زد      باد صبح آمدو آن سلسله را برهم زد

ترك من مست می نازست هشیارش مكن      فتنه یكلحظه در خوابست بیدارش مكن  
 ایدل غمگین به تذك از خانه تن آمدی      عاقبت خون گشتی و از چشم روشن آمدی  
**مهدی استرآبادی** — برادر مولانا نظام معنائیست و در نهایت خوش طبعی  
 و ملانی، فقر و مسكنت را با كمال فهم و فضیلت جمع نموده و در شهر سنه اربع و  
 عشرين و تسمائه ۹۲۴ بهدایت **ارجعی الی ربك راضیه مرضیه** تقرب جوار  
 حضرت ایزدی یافت، این غزل و دو مطلع ازوست

### بیت

ساقی نبود بی ادبها عجب از ما	ما مردم مستیم نیاید ادب از ما
المنة لله که بصد مرحله دورست	اندوه و غم از یار چو عیش و طرب از ما
یارب سببی ساز که بیرون برد آزار	زان طبع که آزرده شده بی سبب از ما
ترسم که طلبکاری عشاق نداند	شوخی که برد عقل و خرد بی طلب از ما
مهدی لقب خود سك آن کوی نهادیم	باشد که بماند بجهان این لقب از ما
کارمن در غم عشق تو بجز ماتم نیست	چند گویم غم دل بانو گوئی غم نیست
شب روشن است کنج غم از برق آه ما	این هم غنیمت است ز بخت سیاه ما

**ضمیری اصفهانی** — جوانی بغایت دردمند و بی قیداست و بسی فضیلت دارد  
 از جمله در نجوم و رمل از بی نظیرانست و در دقت ذهن و وحدت طبع و فهم از بی بدلان  
 و طبعش در اسالیب سخن چسبان چنانچه از اشعار او قیاس میتوان کرد

### بیت

آنچه می بینم برویت نیست باروی دگر	ورنه میدادم ز جور دلت به بدخوی دگر
زان همه خواری که آمد بر من از عشقت نماند	پای رفتن ز آستانات بر سر کوی دگر
دل بکوی یارو من از یار دور افتاده ام	او بدل نزدیک و من بسیار دور افتاده ام
دلا چون ما همه مهر و وفائیم	كجا در خاطر آن مه در آئیم
نشسته گرد خواری بر رخ از عشق	بچشم غیر از آن کم مینمائیم
در وصلش ز من هر دم ضمیری	که تا برخود بلا را در گشائیم

شود از خواب بیدار و چویند روی در رویم      بهانه چشم مالیدن كند تا ننگرد سویم  
 شبهای مه که حرف زروی تگو ورد      گویم حدیث روی تو تا مه فرو رود  
**ضمیری همدانی** — پسر مولانا حیرانی است در شاعری خود را یگانه دوران

و در خوش طبعی وحید زمان تصور میکنند و از بابائی و خود رائی در عذاب و عقاب میافتند چنانکه درین اوقات قصیده درتبع مولانا امیدی بنام شاهزادگی بهرام میرزا گفته بود در آن قصیده این دوییت مندرج بود

### شعر

همه حافظ فلان و ماهیچه همه درویش زمره بقرائی

که دلالی ودف کشی صدار . بهتر از شاعری و ملائی

این دو بیت را در خدمت صاحب قرانی خواندند خاطر مبارك آنحضرت راغباری پیداشد اورا طلب کردند و فرمودند این بیت را چرا گفتی جواب گفت که در این زمان این حال دارد از استقماع این سخن نزدیک بود که آتش قهر عالم سوز زبانه کشیده خرمن حیات ضمیری را بیاد فنا دهد اما آخر آب حلم آن حضرت اطفای آن نموده اما اورا تخته کلاه کرده و رویش سیاه در جمیع محلات و اسواق شهر تبریز گردانیدند وبا وجود این خدمت ایشان هنوز از تعریض و بی باکی ترك نمیکند این ابیات ازوست

### بیت

میروی جلوه کنان بیخبر از هل نظر روش مردم این شهر چنین است مگر

گریه من سوزو سوزم گریه میآرد زدرد درد مندم گریه و سوزم اثر دارد بسی

من بوادی مردم و مجنون بحی ای ابرغم گریه بر من کن که مجنون نوحه گر دارد بسی

**هوشی شیرازی** — دیوانه وش مردی بودی شعر مردم باسم خود میخواند

مدتی این مقطع مولانا جامی را تفسیر کرده این چنین میخواند

### بیت

هوشی توو جام می و بیهوشی و مستی راه و روش مردم هشیار چو دانی

یکی گفت شعر جامی را چرا بنام خود کردی جواب داد که چه شد مال شاعر

بر شاعر حلاست من این بیت را از مولانا کسب کرده ام این مطلع را نیز شعر خود میخواند

### بیت

من که با خود صفت آن قد رعنا گویم هر چه گویم همه از عالم بالا گویم

این مطلع هم از اوست

بیت

جز کوی تو دلرا نبود منزل دیگر  
گريزانکه بود کوی دگر کو دل دیگر  
پرتوی شیرازی — پرتو کلام بلاغت انجامش همه جا تافته و قبول سخنان  
مقبولش در دل اهل وفا جا یافته از جمله این دو مطلع ازوست

بیت

آتش افکند عشقم در دل ازهر آرزو آرزو سوزست عشق و من سراسر آرزو  
نه بخود ناله جرس ازل ناشاد کند گریه در دل او هست که فریاد کند  
افضل نامی — طهرانیست و بقدر طالب علمی دارد شعرش بغایت رنگین و  
متین است و در اثنای جوانی بمفاجا درگذشت مردم را گمان بود که نوربخشیه اورا

بیت

تسمیم نموده اند این دو مطلع ازوست  
پیش مردم چند لافم کز سگانم یار را آنچنان کن تا شود خاطر نشان اغیار را  
همیشه داغ غم بردل حزین بودست گلی که چیده ام از عاشقی همین بودست  
وحیدی قمی — از جمله نادره گویان قم است و در وادی غلو طمع که  
هواره چشم بر آب و علف دارد سر گله بلهم است

بیت

گشته زین گونه خست و ابرام شعر مذموم و شاعران مذموم  
اما چون فهم عالی داشت ازو این نوع خصلت دور بود و در اواخر عمر بگیلان  
رفته در سنه اثنی واربعمین و تسعمائیه ۹۴۲ شاهین روح وحید را بطمع طعمه در صحرائ فنا  
پرانید و مدت عمر در میانه او و مولانا حیرتی شیوه منازعه و معارضه مسلوك بود و  
یکدیگر را اهاجی رکیک میکردند که ایراد آن لایق نیست اما از جهت تبریز (شهر انگیزی)

بیت

گفته این چند بیت از آنجاست  
شکر لله که بهر شهر انگیز از هری آدم سوی تبریز  
تا بوصف بتان تبریزی همچو طوطی کنم شکر ریزی  
و چه تبریز رشك هشت بهشت مردمش خوب روی و پاك سرشت  
نازنینان بناز و محبوبی در کمال لطافت و خوبی  
در تعریف پسر شیشه بر گفته

### شعر

دلبر شیشه گر برعنائی      مردم دیده راست بنیائی  
بس که شد شیشه اش پسندیده      همچو عینک نهند بردیده

واز غزلیات او این دو مطلع آورده شد **بیت**

شادم من غمدیده بجور وستم او      خوکرده غم او بمن و من بغم او

آن پریچهره که دارد غم او شاد مرا      نی مرا یاد کند نی رود از یاد مرا  
**شهاب معنائی** — از شاعران هراتست بلطف طبع و صفای ذهن موصوف  
بود و به هرات در فن شعر خصوصاً در معما معروف چنانچه در آن باب رساله  
در سلك نظم در آورده این معما باسم ادهم ازوست

### بیت

بردل اهل و فزاز ناوكان ترك مست      میرسد هر چند خواهی تیر و پیدانیت شست

### بیت

و این بیت هم از غزلیات اوست      جفا و جور تو کم شد مگر شدی آگه  
که من بجور و جفای تونیز خوشحالم

**زلالی هروی** — از چشمه ضمیر صافی زلال اشعار لطافت آثار مترشح میساخت  
و از سائر اقسام شعر بقصیده بیشتر میپرداخت و در قصیده که شکایت از شعرا کرده بود

### شعر

این دو بیت از آن جااست  
بگر فکرم ناید از بی کاغذی بیرون بروز      همچو ابکار بنات النعش از بی چادری  
شعر فضل و شاعر آمد فاضل اما چون طمع      لازم شعر است بیزارم ز شعرو شاعره  
و این دو مطلع نیز از نتایج طبع او است

### مطلع

نخواهی کرد باور خار خار سینه چاکم      مگر روز بکه گیرد دامن خا سرخاکم

### دیگر

چشمی که بود لایق دیدار ندارم      دارم گله از چشم خود از یار ندارم

( در تاریخ احدی وثلثین و تسمائة ۹۳۱ در هرات فوت شد )

**هلاکی همدانی** — پدرش خیاط بوده اما چون در ازل قامت قابلیتش را

بخلعت استعداد و کسوت رشد و رشاد آراسته اند



لاجرم سر رشته قبول بچنگ آورده و در ذیل اهل فضل آویخت و بسوزن جد و جهد  
 و صله تفاخر بر خرقة آمال خود دوخت و دست طلب از دامان نا اهلان گسیخت  
 و همواره اوقات در ملازمت اهالی بکسب مجد و معالی مصروف میدارد و در قابلیت  
 او سخنی نیست سخن در آنست که بی مربی است اگر او را مربی بودی گوی  
 تفوق از بسیاری ربودی خدش خیر داد که بمحض سعی بخود را بدین مرتبه رسانید  
 که سیاق کلامش مصداق حال و شاهد این مقالست

خاطر از عشق تو خرسند بغم داشته‌ایم	که غمی از تو نبود استالم داشته‌ایم
هیچ‌گه شرح جفای تو نکردیم رقم	حرف سودای تو پنهان ز قلم داشته‌ایم
نه زغم بود شب هجر تو بیداری ما	چشم بر رهگذر خواب عدم داشته‌ایم
شمع گریان و من از دیده ترا شک فشان	همه شب تاب سحر ماتم هم داشته‌ایم
چون (هلاکی) ز کدایان سر کوئی توئیم	دست حاجت بر ارباب کرم داشته‌ایم

و این ابیات نیز از اشعار ابدار اوست **بیت**

بلاست عشق و دلا سخت جانستان بودست	ز عشق هر چه تو میگفته ای همان بودست
میان خون جگر بوده‌ام زدوری تو	ز دل پرس که او نیز در میان بودست
حاصل از عشق بتان کردیم روی زرد را	غیر ازین رنگی ز خوبان نیست اهل درد را
حقه لعل بقان را نه ز جان ساخته‌اند	عقدۀ در دل یا قوت نهان ساخته اند

**حیرتی قزوینی** — از شعرای قزوینست کم کسی را رتبه شعر اوست

این دو مطلع از اوست **بیت**

مه من شام عید از گوشه بنمود ابرورا	فلک چندین چراغ افروخت تا پیدا کند اورا
خوش ساعتی که یار گذر بر چمن کند	گل را بناز چند و در پیرهن کند

**هلالی قزوینی** — شاعری پاکیزه گوی بود اشعار او در میانه مردم قزوین

هست این مطلع از اوست **بیت**

جز خدنگی کونشان از غمزه یارم دهد	هر که در پهلوی من بشیند آزارم دهد
بداغ هجر تو خواهیم از جهان رفتن	که بی رفیق بجائی نمیتوان رفتن

**هاتفی قزوینی** — از خوش طبعان سرآمد قزوین است و در هجو خواجه یحیی  
 قمی که در آن محل کلانتر آنجا بود ابیات متین دارد و از جمله این از اوست

### بیت

ریش و رویش سیه و هردو بنا گوش سفید چون کلاغیست جناح ایض و اسود سرودم  
**عزیز بیاع** — از بیاعان شهر قزوینست ایاتش بغایت عاشقانه و رنگین  
از جمله این بیت ازوست

### بیت

شب چو از کوی تو آشفته و بی نای روم خود بخود درد دلی گویم و در خواب روم  
**مکتبی شیرازی** — صنعتش از تخلص معلوم و در عالم عاشقی همیشه  
غرق هموم و اشعارش بغایت پرچاشنی و غمزدا چنانچه از ملاحظه آنها شمه ازین  
معنی هویدا میگردد

### بیت

آلوده گردی ز پی صید که گشتی غرق عرقی درد دل گرم که گذشتی  
شده روز بیخود آنکس که شبت شراب داده چون خفته باغبانی که بگلین آب داده  
این ایات هم ازوست  
هر ورقی چهره آ زاده ایست هر قدمی فرق ملک زاده ایست  
چشم بتانست که گردون دون بر سر چوب آورد از گل برون

**رازی شوشتری** — از آن شهر تاغایت شاعری بهتر از و پیداننده طبعش بغزل  
راغب بود و بدین واسطه با حکام و اکابر مصاحبت مینمود بلکه اکثر مردم اورا هجوهای  
ریک میکردند طرفه تر آنکه بعضی از آن یاد گرفته میخواند و تعریف میکرد طبعش  
در غزل خوب بود اشعار او شتر گربه واقع شده در سایر اقسام هم شعر میگفت اما  
بکار نمی آمد بهر حال این غزل و چند بیت ازوست

### بیت

سو ختم از غم و هیجت نظری بامان نیست آه ازین درد که مردیم و ترا پروان نیست  
چند چند این همه هنگامه بخون ریختم گرتو سره طلبی حاجت این غوغا نیست  
آنقدر زار بگیریم که چو یعقوب شوم ای عزیزان چکنم یوسف من پیدا نیست  
ای مصور تو بآن صورت بامعنی بین صورت حسن اگر هست ولی گویا نیست  
رازی امروز غنیمت شعر و باده بنوش کاین چنین عیش که امروز بود فردا نیست  
این ایات از برای پسر خود یوسف نام گفته در محلی که فوت شد

این مطلع و غزل نیز ازوست  
یوسفی دارم که مه از طلعش دم میزند  
**بیت**  
گرمی رخسار او آتش بهالم میزند

### غزل

مصور ار بکشد نقش آن بت چین را  
نشان خون شهیدان عشق میطلبند  
توان بصورت او داد جان شیرین را  
حذر کن ای بت و منمای دست رنگین را  
خوش آنکه شب کشی و روزانیم بر سر  
که آه این چه کس است و که کشته است این را

این مطلع نیز ازوست  
شبم فغان ز سپهر بلند میگذرد  
**بیت**  
عجب شبی بمن دردمند میگذرد

در شهروز سه ثمان و ثلثین و تسعمائه ۹۳۸ در شیراز فوت شد  
**ملا محیی لاری** — از جمله شاگردان علامه دوانیست و در عروض و  
علو سلیقه و صفای خاطر قرینه فغانیست و احیای آثار ارباب آن دیار از اوست  
و شرف اقتضای آن طایفه بدو چنانچه نتایج طبع او مؤید این مقال و مصداق  
درین حالت

### شعر

ندانمت که چنین ساخت بدگمان بامن  
بهر که آن مه بد خو بگفتگو آمد  
کوتند میشوی از هیچ هر زمان با من  
بود کنایه طبعش در آن میان بامن  
برای مصلحتی دوش گفته ام سخنی  
سخن نمیکند امروز بهر آن با من  
من کیم از هوای تو خانه بیاد داده  
دل ز کفم ربود و رفت از پی جان دیگری  
اگر چه مستی می صد عذاب میآرد  
خوشم که سوی توام بی حجاب میآرد  
از برای تو بهر کس که شدم گرم سخن  
توشدی یاروی و دشمنیش ماند بمن  
بر کشتگان خویش نگاهی نمیکنی  
بهر توام کشند و تو آهی نمیکنی  
**بابا صافی** — از قمست و شعر بسیار گفته اما آنچه بکار آید کم است

این دو مطلع ازوست  
بگشت باغ ترا خوی چو از جین بچکد  
کسان که از پی تعمیر کاخ و ایوانند  
**محموی** — اصلش از ولایت بسطامست و در اقسام شعر بغایت شیرین کلام  
و در خدمت خواجه عبدالله مروارید می بود این مطلع و بیت ازوست

### بیت

دلّم زووز ازل مایل ستم شده است  
مصاب غم و همصحبت الم شده است

قد تو عمر دراز منست و پیش رقیب نشسته و مرا نیم عمر کم شده است  
نمیخواهم که دل در بند آن زلف دوتاقتد چرا از پهلوی من دردمندی در بلا افتد  
**صوفی اردستانی** — خوش طبع و اوند بود و با وجود آن معنی فقیر  
و دردمند بود این مطلع ازوست **ویت**

مرشد ماست خم باده که در روی زمین نیست پیری به از اوصاف دل و گوشه نشین  
ذره ها کز کشش مهر بر افلاک شدند عاشقانند که در راه وفا خاک شدند  
**میرم سیاه** — از شهر هراتست مردی فقیر و بی قید و خوش مشرب بود  
بلکه مشرب را بمذهب ترجیح میداد و اوقات او اکثر بهزل و فسق میگذشت همیشه  
طالب پسران سهل البیع بود و چون این متاع در مار و راءالنهر بیشتر بدست میافتد روی  
در آن صوب نهاده همانجا فوت شد این رباعی که خالی از ظرافتی نیست ازوست

### رباعی

آن سرو روان که قد رعنا دارد مانند الف میان جان جا دارد  
بالای بدان بلای جانست بلی من بنده آنکسم که بالا دارد  
**میرشاهی اصفهانی** — از اقوام نزدیک امیر یوسف رنایست و در حدت فهم  
ومتانت فضیلت اسمعیل ثانیت این رباعی ازوست

### رباعی

عشقی داریم و سینه سوزانی دردی داریم و دیده گریانی  
عشقی و چه عشق عشق عالم سوزی دردی و چه درد درد بی درمانی  
**مقصود عبدل** — از شعرای مشهور مشهد مقدس است این مطلع ویت ازوست

### ویت

باز دادیم دل از دست بجائی که مپرس سر تسلیم نهادیم پائی که مپرس  
گفتم از یار پیرسم سبب دوری چیست کرد از دوراشارت بادانی که مپرس  
**مولانا حیرانی** — از اولاد شیخ صدرالدین رواسی است و در شعر  
طبعش بلند افتاده و قصایدی که از جهت امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه گفته  
مشهورست و در غزل نیز دیوان ترتیب کرده این دو مطلع در دیوان او مندرج است

### ویت

شیرین سر افسانه فرهاد ندارد شیرین تر ازین قصه کسی یاد ندارد  
افروخته از شمع جمالت نظر ما از صبح جمال تو منور سحرما

**میرزا محمد امین** — از جماعت زرگران تبریز است اما از زرگری  
میل او بظرافت بیشتر است و در شعر خود را قرینه خسرو و سعدی میداند قصیده ردیف  
آفتاب شعر را جواب گفته و مطلع قصیده برزفیف واقع شده من هر چند سعی کردم که این را  
تغییرده قبول نکرد اینست

**بیت**

ای زلف شب مثال ترا در بر آفتاب چون سایه تو سرو ندارد بر آفتاب  
و در صدد اصلاح بی مزه درآمد امید که انصافی پیدا کند بهر حال این چند مطلع ازوست

**بیت**

امروز کرده غنچه بسی گفتگوی ما زان گفتگو شکفته گل آرزوی ما  
بی واسطه گردید ز ما یار پریشان گشتیم ازین واسطه بسیار پریشان  
صبر از رخ اودر دل بیچاره ندارم جز دادن جان در غم او چاره ندارم  
**شیخ رباعی** — مشهذست و مردی فقیر و گوشه نشین است و از اقسام  
شعر بر باعی میل دارد و بدین واسطه او را شیخ رباعی میگویند این رباعی از نتایج طبع اوست

**بیت**

شمعیست رخت بر نك آتش گلریز بر طرف رخت دو زلف عنبر آمیز  
از روی لطافت آتش حسن ترا آمد شد آن دو زلف میسازد تیز  
آشفته چو زلف عنبر افشان توایم افتاده چو کاکل پریشان توایم  
گفتی که مرا بدرد مندان نظریست ما نیز یکی ز درد مندان توایم  
**ادائی** — از شعرای مشهور اصفهانست شعر بسیار گفته اما قافیه غلط در  
شعر او سیارست این چند بیت از اشعار اوست

**بیت**

کشیده ز میان تیغ آبدار بکنیم مرا تیغ مترسان که من هلاك همینم  
بی وفا بودی و جفا کردی هر چه میخواستی بما کردی  
مست بودی و من نمیگویم که چها گفتی و چها کردی  
در خواب شدم لعل توام پیش نظر بود بیدار شدم دیده پراز خون جگر بود  
هدمدی کز ستم دهر بفریاد بود تیشه بر سر زده مرغ دل فرهاد بود

**بیاضی** — مولد او استرآبادست و اکثر اشعار او هجوهای رکیک بوده است  
که ایراد آن لایق سیاق این کتاب نیست اما در آن باب داد سخن داده در آخر عمر

بکاشان رفت و آنجا وفات یافت و از اشعار او که در هجو خواجه مظفر بیگچی گفته بود و لفظ رکیکی نداشت این قطعه نوشته شد **بیت**

شب یلدای بخششت را چرخ چه شود گردم صبح دهد  
یا مرا بر امید وعده تو صبر ایوب و عمر نوح دهد  
یا ترا با چنین کرم کردن مرگ یا توبه نصوح دهد

**آهوی یزدی** — بکسب خیاطی اوقات میگذرانید و در شعر طبعش بچاشنی بود چنانچه

از این مطلع و بیت معلوم میتوان کرد **بیت**

منم بروی تو حیران و آنکسان که نباشند غریب بی بصراتند بهتر آنکه نباشند  
مکن ملامت اهل نظر در آینه بنگر به بین که عاشق روی تو میتوان که نباشند

**مولانا حسینی** — از شعرای کاشان بود بسیار خوش صحبت اما با هر کس

که صحبت میداشت طعمی میکرد و آخر هجو او میگفت اشعار خوب از او در میان هست در شهر سده احدى و اربعین و تسعمانه ۹۴۱ در کاشان فوت شد این چند مطلع ازوست

**بیت**

نهانی شب چسان در کوی آن سیمین بدن باشم که آه آتشین روشن کند جانی که من باشم

ایدل از اندیشه زلف بآن حال تو چیست من پریشانم نمیدانم که احوال تو چیست

شده مه برفك حیران ماه عالم آرایش عجب جای بلندی یافته بهر تماشایش

حیف است که ارباب وفا را شناسی با داغ تو باشیم و تو ما را شناسی

این رباعی هم ازوست **رباعی**

آن شوخ کشیده تیغ کین میگذرد وز عاشق خویش خشمگین میگذرد

برجان من این عتاب امروزی نیست دیری است که عمر من چنین میگذرد

**گله شنی کاشانی** — در اوایل به مشك فروشی اشتغال مینمود شوق سخن

او را عنان گرفته بجانب غزالان مشگبوی عنبر بوی کشید باردوی همایون تردد

داشت مردی مصاحب و عاشق پشه است عزم طواف عتبات عالیات نموده بشرف زیارت

مشرف شد و از آنجا سفر کرده بجانب شوستر افتاد و در آنجا جوانی دید دل

از دست داد و الحال در آنجا بسر میرد و خط نستعلیق را بمره مینویسد این

چند مطلع ازوست

### بیت

بلبل یایغ گر سخنی زان دهن برد	از شرم غنچه سر بته پیرهن برد
شمع سان یکشب اگر سردر سرای من کنی	گریه بسیار چون شمع از برای من کنی
شب هجران نباشد غیر شمع یاردلسوزی	بروزم هم نفس آهست آه از این چنین روزی
در سرایم گر شبی آن ماه تابان سرزند	همچو شمع شعله شوق از گریبان سرزند
پریر خسار من چون مه میان مردمار گردد	چون پیداشوم از پیش چشم من نهان گردد
میشوم پنهان مه من هر کجا پیدا شوی	زانکه میترسم ز رسوائی من رسوا شوی
بمحنت خانه ام چون آمدی جانامیان واکن	دمی آرام جانم شو میان جان من جاکن
تا بیزم غیر روی آتشین افروختی	آتش افروختی مارا ز غیرت سوختی

### غزل

گل گل شده ازداغ وفایت تن من بین	من بلبل گلزار غم گلشن من بین
گر از دل صد پاره من نیستی آگه	صد قطره خون ریخته در دامن من بین
عمریست که آن ماه بدل ساخته منزل	روشن اگرک نیست دل روشن من بین
در خیل بقتان دوست بغیر از تو ندارم	دشمن شده غیر تو بمن دشمن من بین
گفتم که چه بوداشته پیراهن یوسف	آن سرو روان گفت که پیراهن من بین
بنمود رخ و جان ز سر شوق سپردم	ای گلشنی از شوق رخس گلشن من بین

### غزل

چه میسازی ز بزم خوشتن محروم عاشق را	چه همدم میکنی با خود رفیقان منافق را
مکن روشن دلانرا بارقیب تیره دل نسبت	ندارد صبح کاذب روشنی صبح صادق را
چودادی دل بدلداری مشوازیدلان غافل	چو عاشق گشته باید کدانی قدر عاشق را
نمیدیدیم غیر از مهربانی پیش ازین از تو	نمی بینیم اکنون مهربانیهای سابق را
دل و جان گلشنی صرف سگان یار میخواهد	بجان و دل هوا خواست یاران موافق را

### رباعی

ای شوخ بلا آفت جانی شده	از بهر من پیر جوانی شده
میخواست دلم سرو روانی زین باغ	نو خاسته سرو روانی شده

**مولانا انوار** — همدانیت و خالی از مولویتی نیست اما در میان شعرا

بکموبت مشهورست و درین باب حیرتی قطعه گفته

**بیت**

کعب انوار بهر خانه که پرتو انداخت در آن خانه و دیوار ز هم میریزد  
کعب انوار کسان خوار شما رند ولی گویهر پرتو انوار ز هم میریزد  
اما بسیار خوش طبع و شیرین گفتارست و در شعر بد نیست این ازوست

**بیت**

حاجی و طوف حرم ماو سرکوی دوست کعبه کجا ماکجا کعبه ماکوی اوست

ز من آن شوخ بد خو میگریزد غلام او منم او میگریزد

**حیاتی** — پدرش در نیابت قضات قیام مینمود اما در آن کار دخل ننمود خوش

نویس و منشی بود این مطلع ازوست **بیت**

شده چاک از غمت ای سیمتن پیراهن جانم نمیدارد هنوز اندوه تودست از گریبانم

**ادهم کاشانی** — از جمله شعرای مشهور آنجاست و در جمیع اقسام شعر

میگوید اما غزل او بهتر از اشعار دیگر اوست این مطلع ازوست

**بیت**

دی گذشت از نظرم چشم سپاه عجبی کرد سوی من دلخسته نگاه عجبی

میگفتند این بیت ازوست

می شد آن شاه بتان لشکر دلها از پی پادشاه عجبی بود و سپاه عجبی

**قایلی** — در اصل سبزواریست و اکنون در شهر قزوینست و در نهایت فقر و

مسکنت اوقات میگذراند این مطلع ازوست **بیت**

یار بی مهر و منم عاشق زار عجبی حال زار عجبی دارم و یار عجبی

از قد خم شده و چهره زردم او را مینکند حلقه زر گوش گذار عجبی

اما خود انصاف میدهد که این بیت ازمن نیست این مطلع ازوست

**بیت**

دوای درد دل خویش از خدا طلبم کجا روم ز که این درد را دوا طلبم

**ذهنی نقاش** — از جمله خوش طبعان و لوندان شهر یزدست و سر حلقه

ارباب سوز و درد و ذهن صافی و سلیقه وافی داشت چنانچه ازین مطلع میتوان دانست



### بیت

بعد از وفات هر قلم استخوان من سر بسته ناه ایست زسوز نھان من  
**مولانا فضولی** — از دارالسلام بغداد است و از آنجا به ازو شاعری پیدا  
 نشده و بهردو زبان یعنی ترکی و عربی شعر میگوید و اکثر شعر او منقبت ائمه  
 دین است **رضی الله عنهم** این مطلع قصیده ازوست

### بیت

برانم که ازلبران بر کنم دل نه سهامت کاری چنین رب رسول  
 این مطلع ترکی نیز از اوست  
 ای مصور یار تمثالینه صورت برمدنک زاف و رخ چکدن ولی تاب و طراوت برمدنک  
**شیخ شهاب الدین** — از شیخ زادهای ریست و از فضایل بهره تمام دارد  
 در شعر قصاید و غزل بسیار دارد این دو مطلع ازوست

### بیت

بیخبر از سرم آن سرو روان میگذرد من بجان کنندم و عمر دوان میگذرد  
 از بسکه رفتهام بر دلدار خویشتن شرمندهام ز رفتن بسیار خویشتن  
**عبدالله شهابی** — در اصل از سادات قزوینست اما چون فطرتش بقایت  
 قابل افتاده بود باندک جد و جهد از فنون فضایل مثل خط و انشا و شعر تمامی  
 نموده در خوش طبعی مشهور و معروف گشت این مطلع ازوست

### بیت

شراب عشق عجب سوزشی بجان من آورد که هر چه درد من بود بر زبان من آورد  
**شریف محمد** — برادرزاده مولانا امیدی است و تخلص او هجری این

### بیت

مطلع از اوست  
 بامن سخت هیچ گه ای غنچه دهن نیست گویا دهن تنک ترا جای سخن نیست  
**کوکبی** — از ماوراء النهر است و در علم ادوار ازو بهتری نیست در اوایل  
 در خدمت یکی از سلاطین اوزبیک می بود آخر بخراسان گشته شد این دو مطلع ازوست

### بیت

گله در پیش صبا زان گل رعنا کردم بود دردل گری غنچه صفت وا کردم

مه من مهربان بودی چه بودی مرا آرام جان بودی چه بودی  
**یار علی طهرانی** — در اوائل حال بشیراز رفت و مدتها در اکتساب فضایل  
 مشغول بود چون بعضی اوقات خود را صرف طب نموده بود بنا برین طیب مقرر  
 شده اکنون صفحات ابدان مردم را مشق خود ساخته این مطلع ازوست

**بیت**

ای دل روش عشق ز پروانه بیاموز جان دادن از آن عاشق دیوانه بیاموز  
**کاسب** — از جمله خوش طبعان و نادره گویان یزد است و اکثر اشعار او در  
 غایت سوز و درد این دو مطلع ازوست **بیت**  
 ای گل که چنین در بخت تنگ گرفته کز خون دلش پیر هنت رنگ گرفته

چون مه چارده از گوشه بامش دیدم نگران بود بجائی و تمامش دیدم  
**فانی تبریزی** — از محترمان شهر مذکور است و پیوسته با جوانان ساده معاشرت  
 می نماید کثرت اموال او تا بعدی بود که يك نوبت هزار تومان یکجا برئیس میر یوسف  
 اصفهانی بقرض داده بود و در آن ولا رئیس میر یوسف نقد جان به قابض ارواح  
 سپرد فانی از شنیدن این سخن حیات باقی را وداع گفت این مطلع و بیت ازوست

**بیت**

شبای همدم که پیش آن پری افسانه میگفتی چه میشد گر باو حال من دیوانه میگفتی  
 کرا میخواستی کز مهربانی باز بفریبی که گاه از سوزش شمع و گاه از پروانه میگفتی  
**مولانا رضائی** — از دارا بجردست و از جمله اغنیای آنجاست آخر  
 از شومی مال ریاضت بسیار کشیده پایمال حوادث شد از آن ولایت شاعری بهتر

**بیت**

ازو پیدا نشده این مطلع ازوست **بیت**  
 یارب بسوز سینه پاکان که آه ما جائی رسان که پاک بسوزد گناه ما  
**مولانا پناهی** — از دارا بجردست مردی خوش طبع و سلیم است و دیوان

**بیت**

غزل بهم رسانیده این مطلع ازوست **بیت**  
 دل پیش یار از همه کس بیش میرود هر کس بقدر همت خود پیش میرود  
**مولانا مراد** — از قزوینست بسیار متعرض و بیباک بود و بهجو گفتن  
 مبادرت میکرد که آوردن آن سیاق این اوراق نیست این بیت از اشعار اوست

**بیت**

زبان من مکشا و زمن بترس که من زبان بهر که گشودم دیگر نیست کمر

## مطلع ثانی

### در ذکر سایر شعرا

**شریف محمد** — از جمله خوش طبعان طهرانت و در پی تحصیلات  
مید که موفق باشد و در شعر طبعش خوبست و تخلص صبريست این مطلع ازوست

بیت

ماه من تا علم حسن برافراخته  
خوبرویار همه را خاک نشین ساخته  
**سیدمائی** — مشهذست و مسخره مقرر و متماد بی نظیر خراسانست در تقلید تقلید بیتال  
یکند اما بدو نمیرسد در تزریق گوئی چنان بخود مقرر کرده که صد بیت در یک ساعت بگوید  
یکوید این مطلع ازمنست

بیت

دل صدپاره مرا از غم گل پیرهنی است  
خنده تلخ من از گریه شیرین دهنی است  
**انصاری قمی** — از شعرای زمان سلطان یعقوبست شعرش روان و طبعش  
چسبان بود این مطلع ازوست

بیت

گفتی بداغ مهر بسوزانمت جگر  
صد داغ برداست مرا این یکی دگر  
**مولانا حرزی** — از دارالمؤمنین قسمت مردی بی تکلف است اما در شعر  
خصوصاً در غزل معانی خاص شاعرانه و عاشقانه دارد این مطلع ازوست

بیت

عاشق و بدنام اگر گشتم دلم باری خوشست  
عاشقی بدنامی دارد ولی کاری خوشست  
**قدیمی نقاش** — اصالش از کیلانست مصوری خوبست و در شاعری خود را  
لمت را از دیگران نمیداند این مطلع ازوست

بیت

دیده ام روئی و عاشق شده جای عجبی  
طرفه در دیست دلم را و دوی عجبی  
**مولانا مشفق** — بغدادیست و در خدمت مولانا لسانی بلکه مولانا را بجای  
ارزند بود بخدمت ارباب شعر بسیار رسیده و در قوافی و قوفی دارد جواب مطلع  
کمال خجندی که

بیت

سرو دیوانه شده از هوس بالایش  
میرود آب که زنجیر نهد بر پایش  
گفته این غزل ازوست

غزل

گر کنند در نظرم جلوه قد رعناش	سر نهد مردمک دیده من برپایش
سرو پیش قد او لاف زد از رعنائی	باد آمد بچمن تا بکند از جایش
سنبل آشفته شده در چمن از طهر او	آتش افتاده بگل از رخ بزم آرایش
دل آشفته که دیوانه آن زلفه دوتا است	پابرون کی نهد از سلسله سودایش
بهر از عمر عزیزست عزیزش دارم	هر بلائی که بمن میرسد از بالایش

شاخ گل ساعد پرداغ ترا دید که باز گل گل افروخته سرتا بقدم اعضایش  
 مشفق دل بکسی داده ام امروز که باز بشکشد زارم واز کس نبود پروایش  
 این دو مطلع نیز ازوست **بیت**  
 اگر ازبزم می خوی کرده آن بی باک برخیزد باستقبال آن مه غنچه از خاشاک برخیزد  
 از آن ساعت که بر عارض فکندی زلف پرچین را چو زلف خود پریشان ساختی صورتگر چین را  
**جانبی** — تبریزست و بگل کاری اوقات میگذرانند این مطلع ازوست

**بیت**  
 شمع را روشن منامشب زان شب دل کرده ام تا بزم آن پری يك لحظه منزل کرده ام  
**غزالی** — ابریشم فروشی میکند ظرفا اورا میمون شعرا گفته اند از جهت  
 آنکه روی بدی دارد هر چند کرد که ازین در گذرند صورت نیست این مطلع ازوست

**بیت**  
 طفل اشک از بقراری میکند میل کنار بر کنارم تا نمی آید نمیگردد قرار  
**طفیلی** --- اصلش از ملوکان جهان شاه پادشاهست اوقات به بنائی میگذرانند  
 این ازوست

**بیت**  
 در باغ نو شکفته نه آن غنچه گل است بر چوب کرده گل سرخونین بلبل است  
**قوسی تبریزی** -- تخلصش از کسبش معلوم میشود چون عامست گاهی در  
 نافیه غلط میکند این مطلع ازوست **بیت**  
 نباشد غنچه های لاله هر سو نوبهارانرا دل پر خون ز خاک افتاده بیرون خاکسارانرا  
**نوری تبریزی** — در تابستان سقائی میکند در زستان غسل فروشی اشعار  
 بسیار یاد دارد و مردم بواسطه این باو خوش دارند این ازوست

**بیت**  
 چنین کز بهر قلم تیغ کین آن تندخو بسته سرم را زود خواهی دید بر فترک اوبسته  
**نامی تبریزی** -- برادر قوسی مذکورست قصیده بسیار گفته هیچکس را در  
 شعر قبول ندارد بهر حال این مطلع ازوست **بیت**

ای خوش آن ساقی که مارا جام بیهوشی دهد تا ز غمها بکنفس ما را فراموشی دهد  
**عاشقی** -- از ولایت خراسانست شاعر پاکیزه گوست و در ادوار نقشا می بندد  
 و صرتهای خوب دارد و پیاده زیارت بیت الحرام زاده الله شرفا و مزید او بروضه سید  
 اصطفی صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شده بسیار فقیر و کم سخن است دیوان

غزلی تمام کرده و قصیده خوب هم دارد این غزل و ایات ازوست

### غزل

نکنی گوش بفریاد اسیران فریاد      ندهی داد مرا چون کنم از دست تو داد  
میرم از رشك كه گیرند رقیبان دست      داد از دست تو وز دست رقیبان فریاد  
من كه افتاده ام از پا برهت دستم گیر      دست او گیر كه در راه تو از پا افتاد  
نیست كس درغم عشقت به گرفتاری من      كس چومن درغم عشق تو گرفتار مباد  
عاشقی سوخت دلم آه چه سازم چكنم      چكنم آه چه سازم كه دلم رفت بیاد  
در غربت و عاشقی این غزل گفته و در پنجاه نقشی بسته فی الواقع خوب واقع شده

### غزل

بفرستم سرو گلرست بابلای غریبی      مرا بلای غریبی فتاده جای غریبی  
مقیم کوی تو گشتم هوای کعبه ندارم      كه هست كعبه کوی ترا هوای غریبی  
چه دلبری كه يك عشوه میری دل ما را      من از بلای چنین میكهم جفای غریبی  
بلاست درد غم عاشقی علاج ندارد      ز عاشقی است مرا درد بی دوی غریبی  
در جواب این غزل مولانا جامی كه  
از خار خار عشق تو در سینه دادم خاراها      هر دم شكفته بر رخم زین خاراها گلزارها  
غزلی گفته و این بیت از آن غزل طوری خوب واقع شده

گفتی بیاغ آرم گذر بشنید سرو این را مگر      كز شوق دیدار تو سر بر کرده از دیوارها  
این رباعی هم ازوست

### رباعی

افسوس كه از سوز نهان نتوان گفت      يك شمه از آن بصد زبان نتوان گفت  
دردی كه توان گفت كه گوید زان درد      فریاد از آن درد كزان نتوان گفت

**مولانا درویش** — از تربت خراسانست با طوار مناسب در طلب علم اندك سعی

کرده و گاهی این گونه ایات میگفت **بیت**

تا از رخ چو ماه گشودی نقاب را      تابی نماند پیش رخت آفتاب را

**مولانا فنونی** — اصفهانست و در صفائی وقوف دارد اما بسیار لالایی و هرزه گوشت

این مطلع ازوست

### بیت

همیشه یار بما دو مقام کین بودست      طریق یاری و وفا همین بودست

**مولانا صبری** -- قاضی زاده عراقست و خود نیز بان امر خطیر قیام نمود

اما درین ولا ترك آن كرده خود را درزمره شعرا درآورده است و در طلب علم زحمتی كشیده و میكشد و در شعر طبعش خالی از انگیزی نیست و این چند بیت از اوست

**بیت**

خوش آنكه بر سر كویت گذر توانم کرد در آن گذر بجمالت نظر توانم کرد  
خیال وصل تو خوبست اگر توانم دید دوی عشق تو صبر است اگر توانم کرد  
زبسكه خاك بسر کردم از غمت مشگل كه روز حشر سرازخاك بر توانم کرد

حاصلم درد دلاست از دل بی حاصل خویش با كه گویم من دلسوخته حال دل خویش  
**مولانا دایمی** -- از شعرای غیره مشهور اصفهانست و مردی بی تعین و چپانی طور است  
و این مطلع از اوست

**بیت**

گیرم كه دل ز عشق بتان خون كند کسی طالع اگر مدد ندهد چون كند کسی  
**مولانا وداعی** -- از ولایت خراسانست این مطلع از اوست

**بیت**

نازلف دورتای تو بلای دل ما شد سودای دل ما كه یكی بود دوتا شد  
**طایری رازی** -- پسر مولانا امید است این مطلع از اوست

**بیت**

آنكه رفت از سر كوی تو بازار منم و آنكه برد از تو بدل حسرت بسیار منم  
**صبوحی شیرازی** -- بكر بافی اوقات می گذراند این مطلع از اوست

**بیت**

عاشق سرگرم او خشتی كه زیر سر نهاد سوخت چندانى كه آخر سر بخاكستر نهاد  
**معانی یزدی** -- در شاعری خود را كم از شعرای نامی نمیداند اما شعر او  
بمعنی (المعنى فى بطن الشاعر) است و بحسب ظاهر معانی كم می توان یافت این مطلع  
از اوست

**بیت**

عاقبت دل كشته عشق بتان خواهد شدن آنچه بهبودست آخر آنچنان خواهد شدن  
**وفائی** -- سبزواریست بكسب والا بافی مشغولست و بقدر از تواریخ نیز وقوفی  
دارد این مطلع از اوست

**بیت**

شد كاسه چشمم ز غمت بحر پر آبی سرگشته دراو دیده من همچو حبابی  
**جفائی استرآبادی** -- مردی بیتیم است و عاشق پیشه و شب گرد روزی رفیقی  
باو رسیده با یكدیگر عربده كردند و مضمون این بیت را بفعل آوردند

**بیت**

بكشید تیغ نیزو بكشید یكدیگر را ز سر تمام عالم بپرید درد سرا

**فردی** -- تبریزست دراول بکسب علاقه بندی مشغول بود و درمعما و دیگر فنون شعر خالی نبود آخر جذبه باو رسیده ترك علايق دنیوی کرده و سر و پا برهنه میگشت این مطلع ازوست

بیت

سواد خط تو دیوانه‌ام بدینسان کرد  
سیه بهار دماغ مرا پریشان کرد  
این مطلع ازوست

بیت

چون بگذرد بذاك من زار دلبرم  
گر سر زخاك برکنم ای خاك بر سرم  
این مطلع ازوست

بیت

جز خیال دهننت هیچ نیاید بنظر  
دهن تنك تو ایشوخ خیالست مگر  
دو مطلع ازوست

بیت

غریب مردم و از من نکرد یاد کسی  
به ییك کسی و غریبی چون مباد کسی  
میر و تار و براه آن گل رعنا نهم  
هر کجا او پانهد من سربجای پانهم  
عزیزی قزوینی -- در تبریز بوکالت و نیابت قضات مشغولست این مطلع ازوست

بیت

فزون ز عرش برینست قدر خانه تو  
بر آسمان زده صد طعن آستانه تو  
فصیحی تبریزی -- در شهر مذکور بتکمه بندی اوقات میگذرانید این مطلع ازوست

بیت

ای دلم باغم عشق تو زهر غم فارغ  
منم و عالم غم وز همه عالم فارغ  
مانی شیرازی -- شاعر و عاشق پیشه بود این مطلع ازوست

بیت

از جهان تنك آدمم پهلوی مجنونم برید  
خانه تاریکست و من بیمار بیرونم برید  
خرامی تبریزی -- بصاحت و ملاحات شهره شهرست و بخرامش رفتار و شیرینی گفتار آشوب دهر و حافظ کلامست این مطلع ازوست

بیت

میروم از کوی جانان بادل افکار خویش  
زانکه پرشده‌ام منم از دیده خونبار خویش  
حقیری تبریزی -- از شعرانیست که نوپیدا شده طبعش در شعر خوبست این مطلع ازوست

### بیت

چو تیر ازدل کشم بانیر آنمه جان برون آید چو شخصی کز پی تعظیم بامهمان برون آید  
فقیری — به یخن پزی مشغولست این مطلع ازوست

### بیت

در نظر دیشب مراکان طره پر خم نبود حال من هرگز چنین آشفته و درهم نبود  
صیرفی کور تبریزی — در میدان همان شهر خاطرا بصرافی میگمارد و در شاعری  
خسرو و جامی را از غایت خودینی بخاطر نمی آرد این مطلع ازوست

### بیت

بیاد نیستی بر داد عشقت خاکسارانرا برقص آورد مهرت همچو ذره غمگسارانرا  
آیتی اصفهانی — اوقات بمکنت داری میگذرانید و خطرا خوب مینوشت  
این مطلع ازوست

### بیت

میان ما و سک یار فرق بسیارست چرا که ما سک او نیم و او سک یارست  
نازکی تبریزی — بتاج دوزی مشغولست این مطلع ازوست

### بیت

داغ بردست خود آن سیم بدن میسوزد داغ او مینهد اما دل من میسوزد  
وصلی تبریزی -- در شهر مذکور بمطربی اوقات میگذرانید و در آن کار نقشها  
و کارها تضیف میکند اما بسیار خرظریف و کج طبع است این مطلع ازوست

### بیت

عمریست که من عاشق رخسار بآنم سودا زده زلف بتان ازدل و جانم  
سلامی اصفهانی — بقابضی اردو بازار اوقات میگذرانید و از بسیار خوردن  
افیون نزدیکست جان بقابض ارواح سپارد این مطلع ازوست

### بیت

از آن صدپاره شد در عاشقی پیران جانم که باغمهای هجران هر زمان دست و گریانم  
غزالی ابهری — بطباخی اوقات میگذرانید این مطلع ازوست

### بیت

بی گل روی تو نرگس چشم تر دارد بسی غنچه بی لعل لب خون در جگر دارد بسی



**میلی تبریزی** -- استاد تکللو دوز است این مطلع ازوست

بیت

مقلم دبرمی آید ندانم چیست مقصودش ندارد با فقیران التفاتی کاش میبودش

**خیری تبریزی** -- از شعرای غیر مشهورست این مطلع ازوست

بیت

بگشاید آن نگار جوزلف دوتای خویش سازد هزار دلشده را مبتلای خویش

**نگاهی نیشابوری** -- مردی می کش ولوند بود بهر شاعر میرسید میگفت تو معلوم

و شعر تو معلوم در تبریز فوت شد این مطلع ازوست

بیت

شبى که پیش نظر شمع روی یار ندارم بسان شعله آتش دمی قرار ندارم

**جنونی همدانی** -- حافظ است اوقات بمکتب داری میگذراند این مطلع

ازوست

بیت

نه تنها ابر نیشان بر من دلتنگ میگرد که بردرد دل یی حاصل من سناک میگرد

**ملا رسمی** -- از شعرای سمرقندست اما در تبریز می باشد این مطلع ازوست

بیت

دلا یکدم اگر بایار بنشینی و برخیزی میان خون چومن بسیار بنشینی و برخیزی

**معزونی** -- همدانی است و در علم سیاق و قوفی دارد این مطلع ازوست

بیت

منم پیش خدناک دلربایش چون کمان مانده وجودم گشته خاک واستخوانی در میان مانده

**فیستی تبریزی** -- در شاعری طبعش خالی از انگیزی نیست این مطلع ازوست

بیت

چون شمع از آتش دل سوزی گرفته درمن صد چاک در گریان اشک آمده بدامن

**یاری** -- مردی عامی است و اوقات بخرده فروشی میگذراند این مطلع ازوست

بیت

نه تنها دیده از نظاره روی نکر بستم چورفتی از نظر چشم از همه عالم فرو بستم

**عشقی همدانی** -- گامی ازو یتی سر میزند و بخود اعتقاد بسیار دارد

این مطلع ازوست

بیت

مشتاق بجانیم مسیحا نفسی را ای بخت یا همدم ماساز کسی را  
**مولانا بدیهی** - از همدانست و بدیهه گوئی را شعار خود ساخته این

بیت

مطلع ازوست

سرو جان داد از هوای قامت، جان پرورش زان سبب فریاد میدارند مرغان بر سرش  
**طایری مشهدی** - طالب علم بود و در شعر طبع بانگیز داشت این مطلع

بیت

ازوست

انگشت بهر عشق چو بر ابروان نهاد تیری برای کشتن من در کمان نهاد  
**همدمی همدانی** - مردی لایبالی و بی قید بود و از غایت بی قیدی اکثر  
اوقات در شرابخانه می بود این دو مطلع ازوست

بیت

دوش ای دل دیوانه بدان مست رسیدی اومست و تو دیوانه چه گفتی چه شنیدی

یکره بغلط میل بکاشانه من کن بشین نفسی گوش بافسانه من کن  
**زلالی تبریزی** - در صاحب حسنی شاعر شد و شعر او را مدد میکردند  
لاجرم چون ریشش سرزد دیگر از شعر دم نزد آخر پایمال استخفاف شده بخفافی  
اقدام می نمود این دو مطلع ازوست

بیت

غایب مشو ای نور دو چشم از نظر ما نیکو نبود روز گذشتن ز سرما  
بشنو این نکته سنجیده زغم خورده عشق گه به از زنده بی عشق بود مرده عشق  
**نباتی تبریزی** - بنقاشی و لاجوردشویی اوقات میگذراند این مطلع ازوست

بیت

عکس رخسار آن پریرو تادرب آب انداخته از خجالت آبرا در اضطراب انداخته  
مقطع این غزل نباتی بسیار شیرین واقع شده

بیت

از هوای آن لب شیرین نباتی روز و شب چون مگس خود را درون شهد ناب انداخته  
**مولانا محنتی** اردبیلی است و از شعرای غیر مشهورست و از شاعری همین  
گدانی یافته این مطلع ازوست

**بیت**

آه گرم از دل دمام می‌کشم      آه اگر در خانه افتد آتشم  
**رسوائی** — همدانست برادر مولاناوارست ومدتی اوقات بکتابت میگذرانید  
و دیگر رسوای عالم شده قلندری اختیار کرد این رباعی از اوست

**رباعی**

رسوائی ازین دامگه پر آشوب      بگذر که نه‌زشت ماند اینجا ونه‌خوب  
از حلقه زدن بر در دنوان جهان      مقصود مجوی و آهن سرد مکوب  
**نطقی شیرازی** — عاشق پیشه است و لوند این مطلع ازوست

**بیت**

بکش خنجر که جان‌بهر توای نامهربان دارم      تو خنجر در میان‌داری ومن جان در میان دارم  
**عشقی شیرازی** -- مردی فقیر ومحب اهل فضل است چنانچه قرض مینماید  
وخرج اهلان میکند این سه مطلع ازوست **بیت**

بساعدم ز تو بس داغ آتشین باشد      گواه عاشق صادق در آستین باشد  
عاشقی باتو نه کار من بی سامانست      ای قلندر بچه درویشی درویشانست  
در سجده گر بکشتن می‌آزمود ما را      می‌ماند تا قیامت سر در سجود ما را  
**وفائی کور مشهدی** -- بسیار چرکین و بی‌طهارت وخمار بود این مطلع

ازوست

**بیت**

رمضان خوشست ایمه کدشی بینوائی      بدر سرایت آیم بیهانه گدائی  
**مقصود کاشی** -- از آدمی زادهای شهر مذکورست ودر علم سیاق وقوفی  
دارد ودر شعر طبعش خوبست این چند مطلع ازوست

**بیت**

چون شد سرم به تیغ جدائی زتن جدا      سرلی تو خون‌گریست جدا وبدن جدا  
صبا دارد بکف چو گان زلف عنبرافشانش      بیازی میزند هر لحظه بر گوی زنده‌دانش  
جای سنگش بر تنم پیرامن نیلوفر است      کرد گلخن بر سرم آن جامه از خاکستر است  
**خاتمی تبریزی** -- بکتاب فروشی اوقات میگذرانید این مطلع ازوست

بیت

من که حیران رخت با چشم گریان مانده‌ام چشم چون بردارم از روی تو حیران مانده‌ام  
سائلی - از شهر هراتست بسیار فقیر و دردمند است این مطلع ازوست

بیت

از خیل بتان دلبز من آه بلائست درشکر مزن طعنه که دلخواه بلائست  
بیکسی استرآبادی - مفتن وی باک بود و پیوسته با مردم نزاع میکرد  
این مطلع ازوست

بیت

چون غنچه اهل دل همه درخون نشسته‌اند نظاره کن که تنگدلان چون نشسته‌اند  
غیرقی سمنانی - بکرباس فروشی اوقات میگذراند این مطلع ازوست

بیت

ز سبزه گلرخ من برسمن نقاب کشید ز مشک ناب عجایب خطی بر آب کشید  
بیکسی شوشتری - مردی است طالب علم و در شعر رتبه عالی دارد  
خصوصاً در فن قصیده قرینه ندارد این چند مطلع و غزل ازوست

بیت

چشم او باز بسوی من بدنام نشد سگ آن آهوی چشم که بکس رام نشد  
روز ماو گوشه اندوه با سودای خویش شب بگرد کوی یار و دردمندیهای خویش  
آنها که مثل نیست رخ لاله رنگ تست و آنرا که رحم نیست دل همچو سگ تست  
ای لب در خاصیت با چشمه حیوان یکی باشکست زلف تو عهد مرا پیمان یکی

غزل

چون ز رسوائی برون آیم من مست خراب سینه پرداغ ملامت خرده پرداغ شراب  
شد سیه عالم بچشم چون نشینی باریب می شود عالم سیه بر هر که بیند آفتاب  
چند ای مهوش بهر بی درد لطف مردمی تا یکی با دردمند خویشتن جو رو عقاب  
گفتم از عشقت سحاب دیده گوهر بار شد خنده زد گفتا که گوهر بار میاید سحاب  
رندو بی پروا و رسوا گر شدم چون بیکسی زاهدان منعم مکن عیدست و هنگام شباب  
حاضری سمنانی - تجارت در عالم سرگردانست این مطلع ازوست

بیت

زلفت شب سیاه و رخت روز روشن است القصه روی و زلف تو روز و شب منست

**وفائی سمنانی** - از وزیر زادهای سمنانست بسیار لایبالی واقع شده تعلیق  
بمزه مینویسد و از سیاق وقوفی تمام دارد طبعش در شعر بانگیزاست این سه مطلع ازوست

**بیت**

شمع و من هریک بکنجی از ملال خویشتن من بحال خویش گریم او بحال خویشتن  
مده کام از لب لعلت رقیب سست پیمانرا چه داند مرده افشوده قدر آب حیوانرا  
داغ غمت که بردل اندوهگین ماست در بوستان عشق گل آتشین ماست  
**میرزائی** - از ساوه است و اوقات او از بنائی میگذرد این مطلع ازوست

**بیت**

مرا چو مست به بینی مگو که بیخبرست این که مست باده عشقیم و عالمی دگرست این  
**ادائی بخارائی** - از شعرائی است که نو پیدا شده اند این مطلع ازوست

**بیت**

زلف ترا برشته جان تاب میدهم در دیدن تو دیده جان آب میدهم  
**رمزی همدانی** - اطوار خوب و اخلاق مرغوب داشت این مطلع ازوست

**بیت**

کاکل مشک فشان بر قد نخل آسایش همچو زاغیست که بر سرو بود ماوایش  
**فقیری** - از شعرای همدان بود این مطلع در معنی خاص ازو روی نمود  
خاک پایت که درین چشمست مارا که دران برمتال شیشههای ساعت و ریک روان  
**فتحی تبریزی** - از مشک فروشان شهر مذکورست و بعضی اوقات  
در خدمت یکی از وزرای صاحب قران مغفور بود و قصاید میگفت چون معنی ازو  
می پرسیدند بجهابی زبان میگشود که نمی توان گفت این مطلع ازوست

**بیت**

در شب هجران چراغ غیر شمع ماه نیست آنهم از بخت سیاهم گاه هست و گاه نیست  
**عشق همدانی** - از شعرای غیر مشهورست این مطلع ازوست

**بیت**

پر شد جهان ز قصه ماه تمام تو خوبی چنان که ماه فلک شد غلام تو

**مولانا عابدی** — از رشت گیلانست این مطلع ازوست

**بیت**

باد هر برك گلی كز بوستان می افكند      بلبلان را آتش اندر خازومان می افكند  
**فتحی قزوینی** — به بیاعی مشغولست و گاهی شعر میگوید این مطلع ازوست

**بیت**

خواهم ابدیده که حیران نگاری باشی      هرزه گردی نکنی در پی کاری باشی  
**معروف** — از شعرای تبریزاست و میگویند که غلام بوده این مطلع ازوست

**بیت**

روز اجلم ناله نه از رفتن جانست      از یار جدا می شرم این ناله از آنست  
**قانع قزوینی** — بحکاکی مبادرت مینماید و گاهی بگفتن اشعار زبان  
میکشاید این مطلع ازوست

**بیت**

دل ز باده عشق بتی دگر گرم است      مرا خبر نه و در شهر این خبر گرم است  
اگر در مصراع اول لفظ بتی را مهی خوانند بهتر خواهد بود

**مدامی اصفهانی** — در اوایل جوانی ترك وطن کرده در خدمت بعضی  
از مردم بود و بعد از آنکه لیاقت نوکری نداشته شاعر شده بشروان رفت و  
میگویند آنجا کشته شد این مطلع را شعر خود خیال کرده

**بیت**

از جلوه آن قامت رعنا خبرت نیست      ای یخبر از عالم بالا خبرت نیست  
**زینی** — از شعرای لاهیجانست این مطلع ازوست

**بیت**

پیشه ام عشق است و روز و شب درین اندیشه ام      بر نمیگردم از این اندیشه عاشق پیشه ام  
**بزمی قزوینی** — بکفش دوزی مشغولست این مطلع ازوست

**بیت**

غم آن نازنین دارم که دل برداست و دین ازمن      نمیدانم چه می خواهد غم آن نازنین ازمن  
**شهی شیرازی** — مولوبتی دارد اما نه چنانکه بکار آید این مطلع ازوست

بیت

باز آنشوخ مؤذن که بقامت برخاست  
وہ چہ قد آہ چہ قامت کہ قیامت برخاست  
**جدیدی قزوینی** — در شهر تبریز می باشد و بخردہ فروشی اوقات  
میگذراند این مطلع ازوست

بیت

من کہ چون مجنون دل از جان و جهان برکنده ام پای بر سنک ملامت میزنم تا زنده ام  
**مولانا دایمی** — سبزواریست و درمهرات بصنعت آہنگری قیام می نماید این  
مطلع از اوست

بیت

آنکہ دو لعل لبش قوت روان منست حقہ یاقوت او جوہر جان منست  
**عشقی درگزینی** — بمکتب داری قیام می نمود شهر انگیزی جهت  
تبریز گفته این بیت از آنجاست

بیت

ہر کہ او عاشق نمد مالست بر سر کوی عشق پا مالست  
**جنونی گیلانی** — دیوانہوش و سودائی مزاج مردیست از خوردن افیون  
بسیار از دایرہ انسانیت بیرون رفته و این مطلع ازوست

بیت

بادہ لعل تو و حاصل میخانہ یکیست راحت جان و دوائی دل دیوانہ یکیست  
**فدائی** — از شهر یزدست و بشرف بیت اللہ مشرف شدہ و در شعر طبعش  
بد نیست و روضۃ الشہدا را نظم کردہ این مطلع ازوست

بیت

من شمع جانگذارم تو صبح دلگشائی سوزم گرت بہ بینم میرم چو رخ نمائی  
**جنی اصفہانی** — از جملہ نوادر زمان و اعحوبہ دوران بود و از زبان  
وحوش و طیور چیزهای غریب نوشته بود و در شعر طبعش درجہ و ہزل بسیار خوبست

بیت

این سہ مطلع ازوست  
ملک روزی کہ در قبر من از بہر سوال آید چویند کشتہ عشقیم رحمش در خیال آید  
از برای خانہ دنیا مکن با کس نزاع خشتہا را بین نہادہ روبرو بہر وداع  
ہوس میست و نقلم زدو لعل فتنہ جوئی چہ بلا خیال خامی چہ کشیدہ آرزوئی

**وفائی اردیلی** — از شعرائی است که نو پیدا شده این مطلع ازوست

**بیت**

فدای سرو قدت جان من جوانی من مباد بی تو دمی عمرو زندگانی من  
**کلیمی گیلانی** -- همه اوقات بترقی خط واثا می گمارد و در بعضی اقسام

**بیت**

حکمت و قوفی دارد این ازوست  
خطش که گرد رخ همچو ماه تابانست نوشته سوره یوسف بخط ریحانست  
**مولانا کشوری** -- از اردو بار قزوینست خط نستعلیق را طوری می نویسد

**بیت**

و شعر بسیار دارد این مطلع بدو منسوبست  
غبار غم بتو ای سرو نوجوان مرصاد بهار حسن ترا آفت، خزان مرصاد

**قبولی** — از شعرای یزدست این مطلع ازوست

**بیت**

نام رقیب بر لب جانان من گذشت آگه نشد کسی که چه بر جان من گذشت  
**روحی سمرقندی** - بقطعه گوئی مشهور بود و در زمان حکومت اوزبکیه اورا رونق تمام

**بیت**

روی نمود این قطعه بدو منسوبست  
به بیر خرد گفتم ای راه دیده  
سویم دید از شفقت و کفت بامن  
توجه توجه توجه توجه  
توکل توکل توکل توکل  
پس از فکر بسیار و چندین تأمل  
که چون بگذرم من ازین پرخطر بل

**رندی بغدادی** -- مردی بود بی تعین و هیزه گرد و گاهی بگفتن شعر

**بیت**

زبان میگشود این مطلع ازوست  
کو طیبی که دوی دل زارم باشد  
درددل بشنود و چاره کارم باشد

**کحلی شیرازی** — در کحالی بی بدل بود این مطلع ازوست

**بیت**

زان بکلخن میروم کانجا بود اسباب من شعله الطاف خاکستریود سنجاب من  
**ساغری کاشانی** -- بر مالی مشغول بود و شعر نیز گاهی میل می نمود این

**بیت**

مطلع در تریف دهن تنک گفته  
اسرار معما ز دهانش که شنودی  
گر خنده نبودی که لب یار کشودی



**فنائی** — ازولایت اصفهانست و از علم سیاق و قوفی دارد و گاهی شعر ازو

**بیت**

سرمیزند این مطلع ازوست  
درشام عید ساقی ازغیر درفرو کن  
دستی بعذر خواهی درگردن سبوكن

**نشاطی شوشتری** — ترك وطن كرده نزد یکی از امرای اوزبك می بود

**بیت**

این مطلع قصیده درنعت ازوست  
درپیش دست فیض رسان توگاه جود  
شیشخی گرمائی — درنقاشی بی بدل و درملانی مکمل بود این مطلع ازوست

**بیت**

طره ات مار خفته را ماند  
چهره ماه دو هفته را ماند  
**سلیمی** — از فیروز کوه عراقست این مطلع ازوست

**بیت**

خو کرده دل اهل وفا باستم او  
درخانه دل مایه شادیست غم او  
**خضری** — ازاسترabad بود شاعر متین و اشعار درجده و هزل و تعریف اطعمه

**بیت**

میگفت این مطلع ازوست  
زد آتش داغ توام ازسینه علم باز  
چون شمع مرا سوخت زسر تا بقدم باز  
**مولانا مخفی** — از شهر رشت گیلانست و در خدمت سلطان محمد که بعضی اوقات سلطنت ولایت بعضی از گیلان تعلق بدو داشت میباشد و در شعر طبعش موافق است چون در خطه مذکوره دختران بند تنبان ابریشم بافته در پی مشتری در بازار شتافته در مرض بیع در می آورند بنابراین مولانای مذکور درین باب قطعه گفته

**قطعه**

مخفیا دختران خطه رشت  
چون غزالان مست میگردند  
از پی مشتری بهر بازار  
بند تنبان بدست میگردند

**بیت**

این مطلع نیز ازوست  
چون سابه دلا در پی آن سروروان باش  
شاید که بجائی برسی در پی آن باش  
**عشرقی قلندر** — مولدش معلوم نشد در صحافی اندك وقوفی دارد و در علم ادوار او را خبرهاست این مطلع ازوست

### بیت

کسی مقید عشق بتان تواند بود که پیش تیرملامت نشان تواند بود

**حرفی** — از اصفهانست خواهرزاده مولانا نیکی است بگیلان رفت وشهر آشوبی جهت مردم آنجا گفت واورا بامری شنیع متهم ساخته زبانش بریدند اما این جایزه از برای اشعار دیگرش میبایست نه جهت هجواهل گیلان این مطلع ازوست

### بیت

اغیار بیالین من زار چه حاصل بیمار ترا پرسش اغیار چه حاصل  
**وصفی هراتی** -- از کهنه شاعران آنجاست این مطلع ازوست

### بیت

خوبان شهر فتنه و آشوب میکنند کاری که میکنند همه خوب میکنند  
**فردی شیرازی** -- از شعرائست که همین تخلص دارد این مطلع ازوست

### بیت

فلک بدمست میگردد زجام سرنگون خود اگرخواهی تراهشیار سازم ازجنون خود  
**نازکی استرابادی** -- ازاولاد حافظ سعد است مردی عاشق پیشه ودلریش و در سلوک درویش است اما بشمر خود بسیار اعتقاد دارد این مطلع ازوست

### بیت

باغبان از گل حدیثی گفت در گلزار خویش عارضش دید و پشیمان گشت از گفتار خویش  
**حرفی** -- از نهاوند است در اوایل جوانی در خدمت اترک میبود و بعد

از جوانی شاعر شد این مطلع ازوست **بیت**

بسینه چون درآمدتیر اوجان کرد آهنگش دلم از رشك او برگرفت در پهلوی خود تنگش

**روحی ساوجی** -- تاجر است و شاعر این مطلع ازوست

### بیت

من کیستم بکوی بلا خانه ساخته با نا مرادی دل دیوانه ساخته  
**مستوفی نیشابوری** -- دایم الاوقات عمر باخذ وجوه صرف مینمود این مطلع

### بیت

مشهور ازوست  
گاهی دل بشکند که ساغر عیشم ز دست افتد مبادا دردمندی را شکست اندر شکست افتد

**عهدی** -- میر مراد نام از طبقه بوکاسه قزوینست این مقطع ازوست

**بیت**

عهدی اگر آتشوخ کشد بیگنهارا      المنة لله که نداریم گناهی  
**آزاد** -- یزدی است و آزاده میگردد گاهی شعری میگوید این مطلع ازوست

**بیت**

بطرف گلستان بودم که ناگه شد دل از دستم      عجب شاخ گلی دیدم چون غنچه دل در او بستم  
**واهبی استرآبادی** -- در شروان باستیفای شماخی اوقات میگذراند این مطلع ازوست

**بیت**

ز نکته دهنش مشکلیست در دل من      مگر کند لب لعل تو حل مشکل من  
این هم ازوست

**بیت**

بهر نثار مقدمت ای سرو گلمذار      بر کف گرفته گل طبق لعل آبدار  
**مؤمنی استرآبادی** -- از جمله طالب علمان آن ولایت است این مطلع ازوست

**بیت**

من کیستم غریبی بی اعتبار خواری      در کوی نامرادی افتاده خاکساری  
**زینی سیاه** -- خودرای و متعرض بود و مردم را اهاجی رکیک میکرد و  
دیگران هم او را با این رنگ میستودند از جمله هجوی که حافظ چرگین جهت  
او گفته و صوتی بسته مشهورست و دیگر اشعار او بسیارست اما آنچه بکار آید  
همین مطلع است

**بیت**

شد خانه من بر سر می همجو حبابی      مشکل که توان یافت چون خانه خرابی  
**احمدی شیرازی** -- اندک مولوبتی داشت گویند که در زمان قحط او را

**بیت**

آمی خورده این مطلع ازوست      جدا ز شست تو چون تیر بقرار توام  
بهر کجا که نشینم در انتظار تو ام  
**حبی نیشابوری** -- شاعری متین بود و اشعار خوب دارد این مطلع ازوست

**بیت**

زان کمان ابرو مرانیری که آید بر جگر      زخم او چشمی بود باز از پی نبردگر  
**فتحی کور** -- از قزوینست و بسیار ستم ظریف و مردم آزاد بود در جوانی

وفات یافت این مطلع ازوست

بیت

غریب بر سر کوی حبیب میمیرم      اجل بیا که بجائی غریب میمیرم  
**نادری** — از جمله شعرای سمرقندست و بخوش طبعی و ملائی ممتازاین

مطلع ازوست

بیت

وه چه خرامست قد یار را      بنده شوم آن قد و رفتار را  
**ملا علی حالی** — کاشانیست و از موالی لایبالی و خوش طبع آن  
شهرست و عاشق پیشه گی و صاحب مذاقی او تاجدی بود که روزی جوانی با پدر دچار  
او شد مولانای جوانرا دعائی کرد پدرش گفت او لایق دعای بد است مولانا  
دست بدعا برداشت که الهی پدرش بمیرد و در شعر نیز سلیقه اش روانست این مطلع ازوست

بیت

دوش می گفتم ز سر عشق جانان سرگذشت      دیده در گرداب خون افتاد و آب از سر گذشت  
**محمود کاشی** — از شعرای خوب کاشانست و بقدر مولوتبی دارد در  
اوایل بعمل داری اشتغال داشت آخر ترك کرده بشیراز رفت و هم آنجا فوت شد  
و از جمله اشعار خوب او تتبع دریای ابرار امیر خسروست که مطلعش اینست

بیت

عالم فانی که دروی شاد کامی کمتر است      حاصلش گر گنج قارونست خاکش بر سر است  
این هم ازوست

بیت

زدر اغیار و از دیوار سنک یار می آید      بلای درد مندان از درو دیوار می آید  
بعضی این مطلع را بضیاءالدین یوسف پسر مولانا جامی نسبت میکنند والله اعلم  
**مولانا شاپور** از شعرای صاحب دیوان کاشانست این مطلع ازوست

بیت

طریق ماه رخان غیر بیوفائی نیست      خوشا کسی که باین قومش آشنائی نیست  
**مولانا جمالی** — پسر مولانا حاجی شاه حلاج کاشانیست که محبوب بسیار گفته اما  
جمالی برعکس پدر واقع شده طالب علم و فضیلت اندیشه و شاعر حیا پیشه است  
این مطلع ازوست

### بیت

شب هجران او جز ناله نبود هم نفس مارا بغیر از اشک بر بالین نباشد هیچکس مارا  
**احمد کافی** -- طالب علم بود اما از شرب مدام صبح و شام بلکه علی الدوام  
فارغ نبود و در خدمت قاضی میر حسین کاشی درس میخواند و وظیفه مقرر داشت  
اما هر چند روز توبه میکرد و باز بر سر کار خود میرفت قاضی مذکور وظیفه باو  
نمیداد باز توبه میکرد و قاضی راضی میشد نوبتی ایام زهدش طولی پیدا کرده  
قاضی پرسید که چونست که درین ایام شراب نمی خوری جواب داد که از شومی تو .  
روزی در آن ایام در بزمی که ساقی توبه شکن ساغر بر شیخ و شاب می پیمود  
حریفان این غزل جامی که

### بیت

ای زمشکین طرہات در هر دلی بندی دگر رشته جان را به رموی تو پیوندی دگر  
در میان داشته اند مولانا حسب حال خود در این دیده و این بیت را در بدیهه رسانیده

### بیت

قاضی شرع زمی خوردن اگر سو کند داد میخورم ای ساقی از دست تو سو کنندی دیگر  
**ملا جان کاشی** -- خوش نویس بود و خطی اختراع کرده موسوم  
بشکسته بسته بدین کیفیت که در دو ورق کاغذ تنک که پاره ازین ورق و پاره  
از آن سیاه باشد چون بر بالای هم نهند صورت خط ظاهر میشود و در شعر گفتن  
قدرت عجیبی داشت چنانکه در یک شب هزار بیت میگفت و در قافیه و عروض و معما  
رسایل دارد و اوقات بتعلیم اطفال میگذرانید این مطلع ازوست

### بیت

ای از رخ تو سوره یوسف کنایتی نون والقلم ز ابرو و قدرت روایتی  
**عشتی کاشی** -- اول عامی تخلص میکرد آخر بعشقی قرارداد و در چهل سالگی عشق  
خواندگی پیدا کرده و آن قدر سعی کرد که مسوده شعر خود میخوانست خواند و اما گاهی شعر  
خوب از او سر میزد این دو مطلع ازوست

### بیت

قد جانان که از هر سودلی باشد گرفتارش بهان شاخ گلی ماند که باشد غنچه بسیارش

شادم که دامنم سک کوی تو میکشد وین شادی دیگر که بسوی تو میکشد

**نهمتی کاشی** — متقی و مؤمن و پرهیزگارا است و کم آزار و قصاید نیک در  
منقبت گفته و دیوان غزل تمام کرده و مثنوی در بحر سیحۃالابرار گفته و از علم  
عروض و قافیه و معما نیز باخبر است این مطلع ازوست

**بیت**

هلال عید را میلست بالبروی زیبایش که بر بام فلک خم گشته از بهر تماشایش  
**شوقی کاشی** — از شعرائست که همین اسم شاعری دارد و بس این مطلع

ازوست

**بیت**

چون سپهر از آتش عشقش تنم شد داغ داغ از چراغ عشق روشن کرده ام چندین چراغ  
**جمالی کرباس فروش** — از کاشانست وجه معیشت از صنعت مذکور

**بیت**

به هم میرساند این مطلع ازوست  
دستم بدست آن صنم مست داده است خوش دولتی است اینکه مرا دست داده است  
**غیاث فصیحی** — از کاشانست و بتجارت اوقات میگذراند این مطلع ازوست

**بیت**

کارم از زلف تو جز بیسر و سامانی نیست حاصل از عشق تو ام غیر پریشانی نیست  
**حدیثی** — از خواجه زادهای ساوه است، اما در کاشان متولد شده و اکثر  
اشعار او یاوه است این مطلع ازوست

**بیت**

ای صبا راه بان زلف دوتا داری باز غالباً قصد پریشانی ما داری باز  
**گلشنی کاشانی** — خطوط را طوری مینویسد و تعلیم اطفال میدهد این

مطلع ازوست

**بیت**

آنکه بر گریه خود خنده بسیار کند گر بداند غم من گریه بدو کار کند  
**بیانی استرآبادی** — بر مالی اشتغال داشت و در شعر طبعش خوب واقع شده

این مطلع ازوست

**بیت**

رفت در خرگه مه من مرغ دل حیران بماند شمع در فانوس شد پروانه سرگردان بماند  
**مولانا حلیمی** — میر محمد نام دارد پدرش رئیس طهران بود اما او را همت بلند افتاده بود  
ترك آن کار کرده و آنچه دارد با مردم در میان دارد بدین واسطه او را بدمعاش میگویند

این مطلع ازوست

بیت

راز دل باغچه بلبل در میان آورده است آنچه در دل داشت گویا بر زبان آورده است  
**محمود صبوری** — در طهران بکتابت مشغول است این مطلع ازوست

بیت

نیست اشك لاله گون كز چشم پر خون میرود از غمت خون شد جگر و ز دیده بیرون میرود  
**مولانا عارفی** — از دهاقین ریست و شاعری او را از آن کار باز آورده

این مطلع ازوست

بیت

بی گل روی تو گلگشت گلستان نکتم لب به بندم سخن از غنچه خندان نکتم  
**خلقی طهرانی** — میرزا علی نام دارد و بمهمات دیوانی تردد بیفایده میکند

این مطلع ازوست

بیت

بر گل روی تو از سنبل نقاب افتاده است یا نقاب از مشك تر بر آفتاب افتاده است  
**مولانا صفائی** — خراسانی است اما در یزد بسر میرد اوقات بکار دگری میگذراند

این مطلع ازوست

بیت

سوختم چندانکه بر تن نیست دیگر جای داغ بعد ازین خواهم نهادن داغ بر بالای داغ  
**سرودی** — از خوانسار عراقست بخوانندگی اوقات میگذراند اول ایمنی تخلص میکرد آخر از برای مناسبت سرودی مقرر شد این سه مطلع ازوست

بیت

مرا بدست خود ای شوخ جامه چاك مكن جفا بخود مپسندو مرا هلاك مكن  
امروز میان من و نی فرق بسی نیست کورا نفسی هست و مرا هم نفسی نیست  
هر کس که بمیسی نفسی میگذراند مانند خضر عمر بسی میگذراند

**کلامی خافی** — در شعر طبعش خالی از انگیزی نبود اما بنك او را چنان کله خشك ساخته بود که اگر کسی در شعر او دخل میکرد یا او را کتک میداد یا از دست او کتک میخورد آخر بهندوستان رفت و احوال او معلوم نشد این مطلع ازوست

بیت

هر گه که باد آن قدر رفتار میکنم در پای سرو گریه بسیار میکنم  
**نازکی همدانی** — اوقات او صرف شعر میشد هر روز نزدیک بهزار بیت

میگوید و بخود لازم کرده که تمام کتب نظم را جواب گوید از جمله شاهنامه که فردوسی درسی سال گفته او درسی روز گفته و در شعر او قافیه غلط بسیارست و بغیر از تخلص در شعر او نازکی نیست و در شعر او همه چیز هست غیر از معنی چنانکه ازین چند بیت که در شاهنامه خود در صفت جنك گفته معلوم میتوان کرد

### بیت

فقداند در یکدیگر چون ددان	گرفتند و تیرو کمان مردمان
همه زخم خورده گرازان چوشیر	گر ازان دویدند مانند تیر
که ناگه یکی شیر پر دل رسید	همه پردلان لرزه زن همچو بید
بدستش یکی نیزه مانند بیل	ابر میمنه تاخت مانند پیل
بدستش یکی نیزه چون شاخ کاو	چو چشمه یکی چشمش از جوی آو
سرش همچو سیبی درون سپر	کلاه زره بر سرش چون سپر
درویش پراز تیر چون تیر مار	چو انبان یکی ترکش نامدار
برو گشته خرطوم دم پلنك	سمندش چوپیلی بمیدان جنك
قطاس سمندش چو ریشش دراز	بدندان و را بسته کردن گراز
ابر فرق او يك کیانی کلاه	اتاقه بفرقش چو دم روباه

اگر کسی گوید که فلان بیت تو خوب نیست جواب گوید که می خواهی که من از شعر خود بدرکنم تا تو بنام خود کنی

**فاضل طبسی** — حافظ کلام الله است و دغدغه خوش خوانی هم دارد سازقانون را از بدنوازی از قانون بدر برده اما بسیار فقیر و کم آزار است این مطلع بدو منسوبست

### بیت

هر دم ز هجر روی تو فریاد میکنم سلطان ملك حسنیو من داد میکنم  
**دعائی** — از شعرای مشهد مقدسه است مردی دیوانه و بی حیاست و اکثر اوقات بامردم در جنك و گفتگوست و هرگاه که شعر خود میخواند فریاد میکند که بهترین شاعران منم یا تحسین کن اما گاهی از او چیزها سرمیزد که خالی از معنی نیست مثل این مطلع

### بیت

دولمل یار که بسایکدیگر زبان دارند حدیث کشتن عشاق در میان دارند



**وفاتی** — طالب علم و ظریف و خوش طبع است این مطلع ازوست

**بیت**

نشسته طوطی خط بربل شکر شکنش      بدان هوس که سخن یادگیرد ازسخنش  
**شوخی یزدی** -- درمحل که جمالش درمرتبہ کمال بود میل شاعری کرد و ازشاعران  
هرکس که باو عاشق بودند شعری میگفتند و بنام او میکردند این مطلع از آن جمله است

**بیت**

درواقعه دیدیم که شد یار پریشان      کشتیم از این واقعه بسیار پریشان  
**یوسفی طیب** -- مولدش خاف خراسانست و در علم طب سرآمد اقران و  
رساله نظم کرده بود در علم طب و شعر او خالی ازطراقتی نیست این مطلع ازوست

**بیت**

فکر سامان دارم و از یار دور افتاده‌ام      من کجا سامان کجا بسیار دور افتاده‌ام  
**مهری لک** — از ولایت زاوه خراسانست و از شعر همین تخلص داشت  
و در عمر خود همین یک مطلع گفته است

**بیت**

دل مانده میروم ز سرکوی یارخویش      آری بدل ز رفت کسی از دیار خویش  
اما بخوش آمد گفتن شهرت تمام داشت و باسید درویش علی زاده مصاحب بود  
اگر سید مذکور میگفت از برای من فلان شربت بیاورید او سوگند می خورد  
که در خاطر من همین لحظه این گذشت و تو جزم سیدی که کرامات ظاهر میکنی  
و اگر سید میگفت که فلان میوه بیاورید او سوگند میخورد که این درد دل من  
میگذشت و گاه بود که افیون او را از کار برده بود کسی رباعی میخواند از او پرسیدند  
که چون شعر است -- سوگند خورد که مثل این قصیده هرگز نشنیده‌ام گاه بود که  
مردم بد او میگفتند او سر بر آورده میگفت عجب شعرهایی خوانده شد آخر از  
سوگند دروغ بسیار هلاک شد

**فیضی یزدی** — بشهر خود بمصاری اوقات میگذراند و بسیار فقیر و

درویش نهادست و شعر او خالی از انگیزی نیست این دو مطلع از اوست

**بیت**

گر نباشد یار را مهر و وفا کین هم خوشست      من بانها پر میقد نیستم این هم خوشست

گوشه میخانه جای با صفائی بوده است بی تکلف گوشه میخانه جائی بوده است  
**قطبی جنابدی** — مردی درویش و متقی است و اکثر اوقات اوبشاعری  
 میگذرد اما در قوافی بسیار غلط میکند این مطلع ازوست

**بیت**

اگر صدره روم در کوی او نادیده دیدارش دگره باز میگرم که شاید بینم این بارش  
**مولانا غیاث قافیه** — مولدش هرات بود وجه تسمیه او آنکه هرغزل و  
 قصیده که میگفت چندانکه قافیه نداشت میگفت اگر چه غزل صدبیت میشد و اگر دیگری  
 قافیه پیدا کردی که او نگفته بود او زر میداد و می خرید و داخل شعر خود  
 می ساخت و اصلاً مقید بمعنی نبود. خواجه حبیب الله ساوه که وزیر دورمش خان الله من  
 بود غزل ردیف سفید حسن دهلوی را در میان انداخته بود او در مدح خواجه  
 مذکور گفته این دو بیت از اوست

**بیت**

خواجه عالی گهر بنشسته با نور صفا جامه آب نباتی در برش ابره سفید  
 آدمی از ساوه خیزد وزهری بغض و حسد عودی تر از جنابد سبب ازبشر سفید  
 ظاهراً در جنابد امرو در اعودی میگویند و بشر نام دهی ازدهات ولایت خراسان و  
 احیاناً بیت چنین هم میگفت

طعنها دارند بیدردان بآه سرد من دردها دارم که آگه نیستند از درد من  
**غیاثی تونی** — مردی فقیر و درویش نهادست و اوقات او بمکتب داری  
 میگذشت این مطلع از اوست

**بیت**

بوقت رحلت من چون ضعف بر قدرت شود غالب من و چشم عنایت از علی ابن ابی طالب  
**قطبی تونی** — ولد غیاثی مذکور بود فضایل او زیاده از پدر است این  
 مطلع در جواب پدر گفته

**بیت**

ز شربتخانه یسقون فیها تاشوی شارب طلب سرچشمه آن از علی ابن ابی طالب  
**مولانا نکاهی** — مولدش از هرات است و اوقات بکتابت میگذراند و هر روز  
 چهار بار افیون میخورد این مطلع از اوست  
**بیت**  
 باتان دل شرح درد بی نوائی میکند دردمندی از در دلها گدائی میکند

**عشقی طهرانی** — از جمله شعرای هذیان گوشت گاهی مثل این شعر

**بیت**

هم میگوید  
آشکارا کرده اشك دیده ام عشق نهران      وه شدم افساه آخر در میان مرد  
**افضل سارانی** — ساران محله ایست از قصبه طهران و در هجو و هزل  
شعر میگوید و بد نمیگوید این مطلع ازوست

**بیت**

تاباغ حسن تازه شد از نوبهار عشق      گلهای شکفت بررخم از لاله زار عشق  
**مولانا وصلی** — او نیز از محله مذکورست و بزرگ زاده محله است  
این مطلع ازوست

**بیت**

ناز کم کن به تبسم مکشای یار مرا      پیش اغیار مکن بهر خدا خوار مرا  
**رحیمی** — طهرانیست اندکی از علم نجوم و مقدمات مطالعه کرده این مطلع  
ازوست

**بیت**

طمع ز وصل بریدم بهر خو کردم      وداع خوشدلی و ترك آرزو کردم  
**غفوری** — از ریست و درخواندگی و قوف دارد این مطلع ازوست

**بیت**

سیرتی گرهست خوبانرا بود بسیار خوب      ورنه صورت مینماید پردردیوار خوب  
**حفظی طهرانی** — پدرش معمار آنجاست و او جوانی فقیر است این  
مطلع ازوست

**بیت**

زلف خم درخم اودیدم واز کارشدم      باز در سلسله عشق گرفتار شدم  
**جانی طهرانی** -- از ملازادهای آنجاست این مطلع ازوست

**بیت**

شد عمرها که در ره جانان فتاده ام      بهر نثار بر کف خود جان نهاده ام  
**دهقانی** — از ولایت ریست و بمکتب داری اشتغال مینماید و مرض جوع  
بر مزاجش غالب گویند در سفری چیزی نداشت که بخورد جامه خود را خورد  
و از صلاحیتی خالی نبود این مطلع ازوست

**بیت**

لعل لب تو جانا جامیست پر زباده      یارب بود که بیتم لب بر لب نهاده

**نیستی** — از شعرای ریست این مطلع ازوست

**بیت**

بی لب لعلت بزمی جام نتوانم گرفت      بی توای آرام جان آرام نتوانم گرفت  
**روحی** — برادر نیستی است طبعش خوب و شعرش مرغوب افتاده این

مطلع ازوست

**بیت**

نشان دهند رقیبان من مرا از تو      ندیده ام من بیدل بجز جفا از تو  
**وغائی رازی** — از جمله مریدان نوربخشیه بود و خود را در نظر مردم بلندمرتبه

می نمود این مطلع ازوست

**بیت**

ایکه گویی بمن آن عارض زیبا مگر      عاشقم عاشق از آن رو نکند قطع نظر  
**هولانا عبدی** — از شعرای ریست این مطلع برخلاف اشعار دیگرش واقع شده

**بیت**

با درد و داغ دیده گریان نشسته ام      در آب و آتش از غم جانان نشسته ام  
**صحرائی** — در بعضی از ولایات ری اوقات بقابضی ضایع میکند و اشعار

**بیت**

ناموار میگوید این مطلع ازوست  
نکردم زان سبب نسبت بهاء آنروی نیکورا      که میدانم ازین نسبت تفاوت میکند اورا

**مولانا حقی** در ولایت ری در یکی از مزارات می باشد مردی زبان آورست این مطلع ازوست

**بیت**

لعل لب کدراحت جانست و کام عمر      یکدم بکام ازو نرسیدم تمام عمر  
**مولانا سایللی** — زین الدین سلطان نام دارد کدخدازاده طهرانست من درین

حیرانم که این تخلص ناملایم باین اسم و لقب نامعقول چون واقع شده و باین  
تخلص شعر گفتن چه ضرورست بهمه حال این مطلع و بیت ازوست

**بیت**

نگارم چو آید پی غارت جان      کشد طرف دامن خرامان خرامان  
بکاکل کند مرغ دل را مقید      ز مژگان زند بیشتر برک جان

**خموشی** — از ولایت ریست و مردی بی تعین است این رباعی ازوست

**رباعی**

ای درد تو سرمایه درمان کسی      وی جمع ز تو دل پریشان کسی

فریاد ز دست تو گه از سنگدلی یکدم نکنی کوشی بافغان کسی  
**همدمی رازی** — در قصبه طهران بهصاری مشغولست این مطلع ازوست

**بیت**

آه کز دیدن او گریه بر آورد مرا آخر این گریه بلائی بسر آورد مرا  
**عطائی سبزواری** — مردی فقیه بود و گوشه نشین ترك دنیا کرده و  
بعبادت اوقات صرف مینمود و از مردم چیزی قبول نمیکرد و شعرا و اکثر درمنقبت  
بود ترجیحی که از برای ائمه معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین گفته مشهورست  
و این بیت از آن ترجیع است

**بیت**

یا مظهر المعائب عونا لنا علی ادعوك كل هم و غم سینجلی  
**آسمی** -- از قبیلہ آساست میگفت که شاعری را خدا بدن در خواب داده است  
این مطلع ازوست

**بیت**

برویت خط سبزوخال مشکین ای صنم باهم نشسته طوطی وزاغند در باغ ارم باهم  
**نوری نیشابوری** -- بکمالی مشهور و باوجود فقر ینذل مقبول طبایع نزدیک  
و دور بود در شعر هرگز زبان بمدح کسی نمیگشود این مطلع ازوست

**بیت**

هلال خواست شود حلقه درت شب عید ز دور بست خیالی ولی بهم نرسید  
**خرانی قمی** -- اکثر اوقات در گورستانها بسر میبرد عاشق پیشه بود این  
مطلع ازوست

**بیت**

بهار و چشم جهان بین جدا ز دیدن یار است خزان عمر منست این بهار این چه بهارست  
**رازی سبزواری** -- شاعر پاکیزه گوشت این مطلع ازوست

**بیت**

زاتش عشق نه تنها جگرم میسوزد بسکه بگریسته ام چشم ترم میسوزد  
**مثالی کاشی** — در شعر طبعش بلند بود چنانچه میخواست که جواب خمسه  
گوید اما باتمام آن توفیق نیافت این مطلع ازوست

**بیت**

مده ای خضر فرییم بحیات جاودانی من و خاک آستانش تو و آب زندگانی  
**محیی شیرازی** -- واعظ خوشخوان بود گاهی در لائای و عظمی شمر میخواند

و حال میکرد چنانکه موجب نفرت مردم میشد این مطلع ازوست

**بیت**

سر دهان او را جستم ز نکته دانی      گفتا زبی نشانی کس چون دهدنشانی  
**مولانا مجلد** -- از ولایت خراسانست و اوقات بمجلدی میگذراند این

مطلع ازوست

**بیت**

مرگه که خشم برمن درویش میکنی      لب میگری و جان مرا ریش میکنی  
**همدمی سمرقندی** -- از شعرای غیر مشهور ماوراءالنهر است و این مطلع

مشهور بدو تعلق دارد

**بیت**

بر لب بام از فغان من بناکام آمدی      بر لب آمد جان من تا بر لب بام آمدی  
**عاکفی** -- او نیز سمرقندیست این مطلع ازوست

**بیت**

گر گذارند که درکوی تو مسکن سازم      شعله آتش خود بر همه روشن سازم  
**فروغی شیرازی** -- مرد بی‌تعمین بود این مطلع ازوست

**بیت**

بجانم از غم هجر توای نامهربان امشب      بوصلم شادمان کن و رنه خواهم داد جان امشب  
**شرطی** -- از قزوینست بتجارت مشغولست این مطلع ازوست

**بیت**

ابرو کمان من که بکین میکشد مرا      قربان او شوم که چنین میکشد مرا  
**منظری** -- از ولایت ماوراءالنهر است و گاهی که تقلید ایوب ابوالبر که  
میکند بسیار خنک و بی‌مزه است و میگوید که این مطلع از منست

**بیت**

آن خال که بر لعل لب زهره جبین است      مهریست که ملک دوجهان زیر نگین است  
**سجودی** -- از جمله شعرای نیک سمرقند است و خالی از فضیلتی نیست

این دو مطلع ازوست

**بیت**

می‌نمائی ماه من رخسار و پنهان می‌شمی      می‌کنی لطف و همان ساعت پشیمان می‌شوی  
هزار گونه بلا از تو در دلست مرا      هنوز دل بجفای تو مایلست مرا  
**ضیائی بخارائی** -- از جمله درویشانست و از زمره ایشان این مطلع ازوست

### بیت

وه که دلم کباب شد ز آتش بینوایت      تا تو جداشدی زمن سوختم از جدائیت  
**واصلی** -- اوهم از شعرای بخارا است این مطلع ازوست

### بیت

آن گرد باد نیست بگرد سرای تو      سرکشته ایست رقص کنان در هوای تو  
**شمسی** -- شروانی است و بسراجی اوقات میگذراند آخر در عاشقی رسوا شده  
این مطلع ازوست

### بیت

مهمن یار اغیار است و بامن یار بایستی      بدین خواری که من افتاده ام اغیار بایستی  
**رهائی** -- از شعرای تورانست و از آنجا بشروان افتاده عاشق سلطان  
خلیل شروان شد در عاشقی زحمت بسیار کشیده تا متوجه عالم عقبی گردید این  
سه مطلع ازوست

### بیت

تا حلقه گیسوی نگاری نگرفتم      در سلسله عشق قراری نگرفتم  
اگر مانع نگشتی سجده از نظاره رویت      سرم در سجده بودی تا قیامت پیش ابرویت  
باکس ز جور یار حکایت نمیکنیم      صد شکر میکنیم و شکایت نمیکنیم  
**واصلی تبریزی** -- از ابریشم فروشان شهر مذکور بود و آخر تاجر گشت  
و در جوانی فوت شد این مطلع ازوست  
**بیت**  
مشکلی هست ز سر دهنش دردل ما      تا نگوئی سخنی حل نشود مشکل ما  
**گرامی بغدادی** -- مردی فقیر بی تعین بود تکلتو خان در خدمت  
گناه کرد بعرض او گوش گرامی را بموجب امر صاحبقرانی بریدند و بدین واسطه  
بشروان رفت و دیگر احوال او معلوم نشد این مطلع ازوست

### بیت

بامن آن سرو سیمبر چکند      یار اغیار شد دگر چکند  
**هجری اندجانی** -- اندجان از قصبات ماوراءالنهر است وی شاعری مشهور  
بوده این مطلع ازوست

### بیت

بمسجدی که روم از فراق دلبر خویش      بهانه سجده کنم بر زمین نهم سرخویش  
**نظیری قمی** -- قصه خوان و شاعر بود و چند روزی بخدمت صاحبقرانی

میرسید این بیت از آن ولا گفته **بیت**

شاهها بدوات تو حیثیتم بسی هست هم شاعر ظریفم همه قصه خوان کامل  
**مولانا عارفی** -- مردی فقیر و دردمند است و در بحر گوی و چوکان مولانا عارفی  
مثنوی گفته این چند بیت در صفت حسن از آن کتاب است

**بیت**

افراخته همچو سرو قامت	وز هر طرفی از او قیامت
از کاکل آن مه دلفروز	درهم شده عاشق جگرسوز
بر چهره مه فکند برقع	بر هم زده کاکل مرقع
از پرتو آفتاب رویش	زرین شده رشتهای مویش
چو گان دوزلف آن جفاجوی	هرسوی دلی ر بوده چون گوی
چشمش بکرشمه برده دلها	هر گوشه از او هزار غوغا
هرسوی که يك نگاه میکرد	صد عاشق بسی دل آه میکرد
لعل لبش آب زندگانی	گفتار حیات جاودانی
بر گرد رخس خطی زریحان	خضر است کنار آب حیوان
خطش که دمیده گرد رخسار	مانند بنفشه است و گلزار
تا برگل تازه مشک تر ریخت	صد فتنه ز هر طرف برانگیخت
آن گوی ذقن کسی که دیده	چون گوی دمی نیارمیده
صدره پی گوی آن زنخدان	بشت مه بدرگشته چوکان

**جاروبی مروی** — مردی عاشق بیشه ولوند بود اما عاشقی او نه بصورت  
خوب بود بلکه بهر کس که حاکم بود عاشق میشد چنانکه در قندهار عاشق بابر میرزا  
بود و پادشاه مذکور در سن پنجاه سالگی و بدقیافت بود و عاشق را ایزای بلیغ کرد ولی  
با وجودی که جفاها باو رسیده بود متنبه نشده بود چنانکه بهرات که آمد عاشق دورمش  
خان شد بعد از آن هر کس که حاکم بود او را و عاشق بود در جواب فغانی

**بیت**

چون باد زکوی تو برآشفتم و رفتم گردی زدل مدعیان رقتم و رفتم  
غزلی گفته در مقطع آن لفظ جاروبی طوری واقع شده

**بیت**

جاروبیم و بسته میان در پی خدمت هر شام و سحر خاک رهت رقتم و رفتم



**قرزیقی** — از یار جندست و به کلاه دوزی اوقات میگذراند و در هرزل اشعار بسیار دارد که ایراد آن لایق سیاق کلام نیست و فی الواقع در آن باب سحر کرده بود اما درین اوقات نایب شده شعر میخواست معقول بگوید اما نامعقول میگوید این مطلع از آن جمله است

**بیت**

بودم اسیر زلفش و خط نیز رخ نمود شد مهر من یکی دو بآن مه از آنکه بود

**خالصی تبریزی** — مردی زردوست بود در نود سالگی فوت شد و زرها باقی

**بیت**

ماند این مطلع از دوست

جانا غم تو مایه عیش نهان ماست درد تو مونس دل بیخان و مان ماست

**مولانا محبی** — از بروجرد همدانست مردی فقیر و خوش طبع است این مطلع

**بیت**

از دوست

بطیب من که گوید مرض نهانم را که بعرض او رساند غم ناتوانم را

**مقصودی** — مولدش از شهر ساوه است این مطلع و بیت از دوست

**بیت**

پابوس سگان تو نگونی هوسم نیست دارم هوس اما چکنم دسترسم نیست

خواهم که کسی حال مرا پیش تو گوید اما چکنم بی~~یک~~سم و هیچکسم نیست

**مولانا سیفی** — از ساوه است صنعتش از تخلص معلوم میشود این مطلع از دوست

**بیت**

دل قد ترا بلای جان گفت بالاتر از این نمیتوان گفت

**قراضی** — از شعرای قزوینست مردی عامیست اما شعر در منقبت و غیره دارد

**بیت**

این بیت از دوست

بتی دارم که از چشمش هزاران فتنه پیدا شد چه غمزه غمزه نرگس چه نرگس نرگس شهلا

**بهارى** — برادر ادائی اصفهانی است و برعکس مردم بشعر خود بسیار اعتقاد دارد این

**بیت**

مطلع از دوست

خیال بست که خون ریزد آن نگار مرا فغان که میکشد آخر خیال یار مرا

**هستی** — از ولایت ریست وجه تسمیه او گویا بیان واقع بود اما این زمان

اگر هشیاری تخلص کند در او مناسب است مردی فقیر است اما نعوذ بالله از خرگدائی

او که اگر کسی چیزی نداشته باشد که بوی دهد وی گوید اگر چیزی نداری از برای من فاتحه

بخوان از اشعار او مقطعی نوشته شده است **بیت**

مستی سگ دیوانه آن طرفه غزالست دیوانه و مست است ندارد خبر از ما  
**قاضی نعمت** -- از جذابدست و شریفست و طالب علم و در علم سیاق مهارت  
تمام دارد بسیار فصیح و خوش صحبت است این دو مطلع ازوست

**بیت**

پی بکوی دلبر ابرو کمائی برده ام خانه او را نمیدانم گمانی برده ام  
شده مردمان چشمم ز فراق اشکباران چه شود اگر درائی زدر امید واران  
**مولانا احمد فکری** - از همدانست اما اکثر اوقات درهرات می باشد و  
در کسب علوم کوشیده و در بعضی مهارت پیدا کرده مثل اعداد و جفر مردی بی تعین  
و درویش نهادست و از معما و شعر هم صاحب وقوفست این مطلع از اوست

**بیت**

گریار بما جو رو جفا خواسته باشد دادیم رضا آنچه خدا خواسته باشد  
**غریبی** -- استر ابادیست بی تعین و فقیه است این مطلع ازوست

**بیت**

فریاد که خون شد دل غم پرورم امشب جان میدهم و نیست کسی بر سرم امشب  
**فکری استر ابادی** -- بصحافی اوقات میگذرانند و گاهی شعری هم میگوید  
این مطلع ازوست

**بیت**

عیدست و هر کسی بمهی شاد و خرم است بر خلق عید و بر من غمدیده ماتم است  
**مولانا فخر** -- اصلش از روستای قزوینست اما در شهر متولد شده و از جمله  
طالب علمان آنجاست و بشعر گفتن نیز زحمت خود میدهد این مطلع از آن جمله است

**بیت**

بروز هجر که محروم از وصال تو باشم سری بزانوی غم مانده در خیال تو باشم  
**مولانا مکارم** -- از شعرای بسیار گوی قزوینست این ازوست

**بیت**

بهر جا که آن جامه گلگون نشسته چون کشته بسیار در خون نشسته  
**فدائی تبریزی** -- از خواجه های شهر مذکورست و اشعار خوب داشت  
این مطلع و بیت ازوست

### بیت

مردم از حسرت و آن شوخ بمن رام نشد  
جان بنا کام شد و وصل بنا کام نشد  
تا بید نامیم از عشق براید نامی  
چه بلاها که نصیب من بدنام نشد  
**معروف رمال** — تبریزی بود و در علم رمل مهارتی تمام داشت این مطلع از اوست  
روز اجلم ناله نه از رقتن جانست  
از یار جدا میشوم این ناله از آنست  
**زلالی لاری** -- در تبریز اوقات میگذرانند و بصحافی مشغولست این مطلع  
در تعریف شهر مذکور از اوست

### بیت

هر طرف شوخی و هر گوشه بلا انگیزست  
بتماشا قدمی نه که عجب تبریزست  
**مولانا رحمی** -- مردی بی تعین و لاابالی بود از فسق و فجور اجتناب نمی نمود  
اما رحم الهی زیاده از گناه اوست امید که گناه او را باین رباعی بخشیده باشد

### رباعی

چون نامه جرم ما بهم پیچیدند  
کردند و بمیزان عمل سنجیدند  
بیش از همه کس گناه ما بود ولی  
ما را بمحبت علنی بخشیدند

### بیت

این دو مطلع نیز از اوست  
دامن از اشک پراز لعل بدخشان دارم  
کره غم گشته ام و سنک بدامان دارم  
دلا ز عشق به پیرانه سر مشو نو مید  
شکوفه چمن رحمتست موی سفید  
**ظریفی** -- در تبریز بخرده فروشی اوقات میگذرانند این مطلع و بیت از اوست

### بیت

نه بگریه رحمت آید نه بسینه پاره کردن  
مه من نمیتوانم بتو هیچ چاره کردن  
چو اسیرتست این دل بکس دگر چه بندم  
منم و دلی که نتوان بهزار پاره کردن  
**آگهی تبریزی** -- بسوزن گری منسوب بود و گاهی بشعر گفتن رغبت

### بیت

مینمود این مطلع از اوست  
بگریه موسم گل در فراق یار گنشت  
بگلرخی ننشستیم و نوبهار گذشت  
بگریه موسم گل در فراق یار گنشت  
**مولانا غیبی** -- از جمله کاتبان شیرازست و بسرعت او کم کسی کتابت میکرد  
گاهی بشعر میل میکرد این بیت از اوست  
بی روی دلفروخت عشاق را طرب نیست  
باما شبی بسر کن یکشب هزار شب نیست

**مولانا صفائی تبریزی** — بکاغذ فروشی وجه معیوب پیدا میکرد و شعر

میگفت این مطلع ازوست

بیت

مراد دیده خونچندان از آن لهای میگونست که هرچشمی مرا برسر مثال کاسه خونست

**مولانا ذهنی** — تبریزست پدرش بسیراب پزی معروف بود اما اوشاعر

بیت

است این دو مطلع ازوست

شبروم بر بام آنمه چشم برروزن نهم شیشه بردارم بجایش دیده روشن نهم

تا برد سویش کبوترنامه چندان سودهام دیده برپایش که پایش را بخون آلوده ام

**پاکی غلام** — در هرات بسر تراشی اوقات میگذراند و گاهی ازو نظمی

رباعی

سر میزد این رباعی ازوست

تیغ اجل آندم که علم خواهد شد این جسم چوموی ما قلم خواهد شد

گر جرم و گناه ما پیاکی بیری از کیسه رحمت چه کم خواهد شد

**محمود مشگی** — از آدمزادهای شهر تبریزست و در شعر مسلم اهل

آنجا خصوصا در قصیده و غزل طبعش خوب بوده این دو مطلع ازوست

بیت

بفکر آن میان هر سو دل صد ناتوان گمشد دل یکیک پدید آمد دل من در میان گمشد

بر سر کوی تو آئین دیگر خواهم نهاد پانهند آنجا من بیچاره سرخواهم نهاد

**فنائی مشهدی** — بعلافی معاش میگذراند و در گفتن شعر از امثال ممتاز

رباعی

بود این رباعی ازوست

گر جان طلبی ز من فدا خواهم کرد دشنام اگر دهی دعا خواهم کرد

هر گز بجفا از تو ننگردانم روی هر چند جفا کنی وفا خواهم کرد

**شوقی خوششانی** — بتیرگری موسوم بود این رباعی از اشعار اوست

رباعی

جانا همه از تو تند خوئی آید وز خوی تو بوی فتنه جوئی آید

گفتی که ز من وفا نیاید هرگز بالله که از تو هر چه گوئی آید

**رضائی گنگ** — از عراقست کاتب سریع الکتابه بوده چنانچه روزی

هزار بیت کتبات میکرد و در شعر شناسی مسلم بود بروم رفت و دیگر خبری

**بیت**

ازو نیامد این مطلع ازوست  
جام برکف چشم بر رخسار ساقی مانده ام      تابغله، نگذرد این عمر باقی مانده ام  
**مولانا یانی** — از ولایت جوین من اعمال خراسانست و بتجارت اوقات میگذرانید آخر  
درس پنجاه سالگی بمرض آبله فوت شد این دو مطلع ازوست

**بیت**

شدم بمسجد و دیدم بقی زدست شدم      بکعبه روی چه آرام چوبت پرست شدم  
یکشیم گفتی مرو در خواب و بیدارم هنوز      سالها شد کاین سخن را پاس میدارم هنوز  
**شفیعی** — از جمله شعرای مشهد مقدسه است این مطلع ازوست

**بیت**

منم از عشق **بتان** شهره ایام شده      کوس رندی زده در عالم و بدنام شده  
**مولانا قانعی** — او نیز از جمله شعرای مشهد مقدسه است اما در استرآباد  
می بود و هم آنجا فوت شد این دو مطلع از اوست

**بیت**

بخم باده نمک محتسب زخامی کرد      باهل میکده آخر نمک حرامی کرد  
چو مرغ نیم بسمل بسته ام دل را بفراقش      ولی ترسم که خون آلوده گردد دامن پاکش  
**زینی مشهدی** — پسر درویش روغن گراست اما زینی بتحصیل علم ازو  
بیشترست از مشهد مقدس متوجه عراق گردید و همانجا فوت شد اشعار خوب دارد  
این مطلع ازوست

**بیت**

دیدمش دیروزو عشق آمد گریانم گرفت      آتش عشقش باول شعله در جانم گرفت  
**هجری کاشانی** — بشمشیرگری در شهر خود اوقات ضایع میکند و شعر  
بسیار میگوید غزلیات او از هفت هزار متجاوز است این مطلع از آن جمله است

**بیت**

گسی لاف وفاداری زند بادر بای خود      که خود را بهر او خواهد نه او را از برای خود  
**حیرانی قزوینی** — از جمله درویشانست و در طالب علمی بقدر گوشیده  
گاهی که سوزش عشق بتان آتشین رخ آتش در کانون دل سودائی او زدی چون  
ماهی در تابه بریان بادیده گریان سرو پا برهنه میگردید و گاهی که سلطان عشق

دست تصرف از شهرستان دل او کوتاه میکرد درکنج انزوا منزل گرفته بشمر اشتغال  
میدمود بواسطه تحیر درعشق یا حیرت درافعال خود حیرانی تخلص میکرد این مطلع  
ازوست

### بیت

ای زده مهر رخت برمن گریان آتش دارم از جور تو بد دل غم و بر جان آتش  
**مولانا یمنی** — درسمنان بشمشیرگری اوقات میگذرانند و گاهی بگفتن  
شمر مشغولی میکنند وفی الواقع طبعش خالی از انگیزی نیست این مطلع ازوست

### مطلع

هزار پاره دلم گر بتیغ یار شود بیار میل دل من یکی هزار شود  
**عارفی قزوینی** -- مردی طالب علم و فقیر است این مطلع ازوست

### بیت

هزار ناوکت از غمزه بر جگر دارم هنوز آرزوی ناوڪ دگر دارم  
**فهمی** -- برادر عارفی مذکور است و در اطوار نیز مثل برادر است این مطلع ازوست

### بیت

جوانی دل زمن برده که آیین وفا داند طریق مهر و قدر عاشقان مبتلا داند  
**غزالی** -- المشهور بجنبك هروی است در محلی که هنوز سبزه خط برگرد رخسارش  
نبود بر خلاف غزال با سك صفتان دون ملاقات مینمود بعد از آن که دیگر روی  
وطن نداشت بهراق آمده شاعر شده خود را با آنکه هیئت یوز پیدا کرده بود غزالی نام  
نهاد و میگوید که این مطلع از منست

### بیت

تا در اقلیم جمالت پادشاهی داده اند مهر و مه بر خوبی حسنت گواهی داده اند  
**مولانا خاوری** -- از شعراء توناست و در شاعری بغایت زیبن یکی از

### شعر

ظرفاء در باب مولانا گفته باجناب خاوری شخصی غریب  
گفت نامت چیست گفتا خاوری

اگرچه شعر بسیار دارد اما بغیر از این مطلع کسی از او چیزی یاد ندارد  
آنها که چاشنی محبت چشیده اند خون در پیاله کرده و دم در کشیده اند

**مولانا شکیمی** -- تبریزی است و اوقات بزرکشی میگذرانند و گاهی بگفتن

اشعار اشتغال مینماید این مطلع از اوست

(بیت)

بهر طریق که باشم خلاف رای تو باشد کسی چه کار کندگان بمدعای تو باشد  
**جنی قزوینی** — عامی است و خالی از جنونی نیست اوقات بقصابی میگذراند

این مطلع و بیت ازوست (مطلع و بیت)

گاهی مرا درون دلی گه بدیده از دیده و دلم چه شنیدی چه دیده  
مدی کشیدی از الف تیغ بر سرم بر سر مرا تودولت سرمد کشیده  
گویند که وی شعری جهت بزرگی راستی نام گفته صله فراخور خود نگرفته در  
این باب میگوید **شعر**

جنیا از راستی چیزی تمنا کرده راستی را خوش حریف چرب پیدا کرده  
**ذاتی کبانی** — از شعرای شهر قم است و از صنایع شعر صاحب وقوف بود  
و از اقسام شعر بقصیده و غزل میل تمام داشت و این بیت ازوست

بیت

بکنه ذات تو هرگز نمیرسد ذاتی یکی ز ذات تو میگوید از صفات یکی  
**نیازی** — میخچه گر و قزوینیست و اوقات بکاسبی میگذراند این رباعی ازوست

رباعی

پیوسته بدل بار غم یار کشم وز دیده همه منت دیدار کشم  
جانم بلب آمد و تن از غم کاهید اینها همه از دوری دلدار کشم  
**آتشی** — از جمله شعرای مشهد و شیراز بود او را با صبحی ابواب هجو  
مفتوح شده بود یکدیگر را هجوهای رکبک میکردند که ایراد آن لایق این مختصر  
نیست این مطلع ازوست **بیت**

برشاخ سرو قمری نالان ببند تست او را مکش که عاشق سردرگمند تست  
**غواصی خراسانی** — مردی ابله و درویش گوشه نشین است و اوقات  
بخرده فروشی میگذراند با آنکه او را هر روز مبلغی کاغذ میساید که شعر خود مسوده  
کند از هیچکس طلبی نمیکند و هر روز پانصد بیت میگوید و بواسطه آنکه زیاده  
ازین نمیتواند نوشت بدین اختصار میکند سن او از نود متجاوز است و پیش ازین  
بچهل سال در یکی از کتابهای خود این بیت گفته

### بیت

ز شعرم آنچه حالا در حسابست هزار و نهصد و پنجه کتابست  
از جمله روضه الشعرا و قصص الانبیاء و تاریخ طبری و کلیله و دمنه و ذخیره خوارزم  
شاهی را در یک جلد بنظم آورده و آن اشعار موازی دویست هزار بیت میشد اما  
اکثر اشعارش بمثل این ابیاتست که در ساقی نامه خود گفته

### مثنوی

بیا ساقی آن کشتی می بدست که از صرصر نامخالف شکست  
مرا کشتی عمر در بحر غم شده غرق در بادبان سم  
برایم چو اژدر ز دریای غم نهم رو بگرداب دشت عدم  
ز دنیا و فیها فراموش کنم نهم بر لب جام و خاموش کنم  
روزی در مجلس می گفته که من شعر نمیتوانستم گفت یکی از بزرگان دین در  
خواب دیدم که آب دهان در دهن من انداخت از آن وقت مرا قوت شاعری پیدا  
شده مولانا نثاری تونی در آن مجلس حاضر بود گفت آن بزرگ آب دهان میخواست  
در ریش تو بیندازد اتفاقا در دهان توفاتاد اما چون مداح خاندان اهل بیت رسول  
صلعم بود و درویش و بی زبان هرچه گوید ازو عفو میتوان کرد این مطلع ازو  
و بهترین اشعار اوست

### بیت

گر نه هردم ز سر کوی توام اشک برد عاشقها کنم آنجا که فلك رشك برد  
**مولانا یقینی** -- اگر شروانی بود اما در شیراز میبود شعر بسیار گفته این  
مقطع ازوست

### بیت

سر به پیرانه سر افشاند یقینی در عشق زانکه در عشق تو دارد سرپر افشانی  
**شوقی شیرازی** --- مداح قاسم بیک پرناك بودو ازو صله های کرانمد  
می یافت این دو مطلع ازوست

### بیت

می دهم جان قدمی نه بسر بالینم لب و دندان بنما یاد ده از یاسینم  
چو استاد ازل بهر تماشا بست آیین را ستونها ساخت در قصر نکوئی ساقی سیمین را  
**علایک مشگی** -- تبریزی و بشغل مذکور اشتغال می نماید این مطلع ازوست

### بیت

هرجا که ز رخ پرده برانداخته باشی صد همچو مرا عاشق خود ساخته باشی



بخطیر میرسد که اگر مصرع اول را چنین خوانند بهتر است ( ترسم که زرخ پرده  
بر انداخته باشی )

**بابا صفائی قلندر** — از استراباد بود و با هر کس که اختلاط کردی گفت زودتر  
چیزی بمن ده که من کمبم و با هر کس که مصاحب شده ام بیکماه نرسیده که مرده است،  
یا کشته شده است اما شیرین سخن و خوش طبع بود این مطلع ازوست

### بیت

خوش ایدل دیوانه بآن مست رسیدی اومست و تو دیوانه چہ گفتی چه شنیدی  
**مولانا سلطان محمد** — از شهر سبزوار است و از جمله مداحان اهل  
بیت و دارای قصاید خوبست و تخلص او نوشی است این مطلع ازوست

### بیت

هر که در خواری هجر تو تحمل نکند دامن خویش زدست تو پراز گل نکند  
**مولانا علی** — از ولایت استراباد است طالب علم و شاعر است این مطلع  
بدو منسوبست

### بیت

زرنک زرد حال دردمن آن دلستان دانست کسی که عشق دردی دارد اورا میتوان دانست  
**درویش عبدی نیشابوری** — مداح ائمه صلوات الله علیهم اجمعین بود و در شاعری نیز  
میکوشید اشعار او بسیار است این دوبیت مشهور که هر یک بند ترجیع است ازوست

### بیت

یا علی چشم بر حمایت تست کار موقوف یک عنایت تست  
یا علی کلب آستان توایم نیک و بد هر چه هست زان توایم  
**میرزا احمد** — برادرزاده امیدی کاشی است این مطلع ازوست

### بیت

از کوی بتان با دل افکار برقیم زین شهر بکام دل اغیار برقیم  
**مولانا ناصر** — از جمله شعرای ری بود و خطیب آنجا است این مطلع ازوست

### بیت

گهی که تیر ترا از دل رمیده کشم بدین بهانه که پاکش کنم بدیده کشم  
**خواجه ابو القاسم** — طهرانیست اجدادش متمول بوده اند اما او را نصیب از آن

نیست بواسطه آن ترك وطن کرده و در بلاد گرجستان می بوده و در آنجا فوت شد این رباعی را در آنجا گفته

### رباعی

تا کی ز غم جهان پریشان باشم      وز جور فلك بی سرو سامان باشم  
از كجروی چرخ بداختر تاچند      افتاده بخاك راه يكسان باشم  
**مولانا عنایت** -- از ملا زادهای ریست و بتجارت مشغولی دارد این مطلع

ازوست

### بیت

مرا تو دیده و از دیده هم عزیزتری      چه دیده که بر احوال من نمی نگری  
**میرزا احمد طهرانی** -- قاضی تخلص اوست بامور دیوانی اشتغال مینماید

### رباعی

این رباعی ازوست

ایدل قدم از دایره بیرون تنهی      پا از حد خود یکقدم افزون تنهی  
از بهر طمع که روی زردی آرد      زنهار که رو بر ره هر دون تنهی  
**مولانا حسین** -- از ریست و خط نستعلیق رابد نمی نویسد این مطلع

از اوست

### بیت

کی نسبت قد تو بشمشاد توان کرد      صد سرو بیالای تو آزاد توان کرد  
**هدایت الله** -- از ولایت ریست و بتجارت مشغولی دارد این مطلع ازوست

### بیت

بحال من نظری کن که عاشق زارم      غریب و خسته دل و ناتوان و بیمارم  
**حاتم** -- از قبیلہ اعراب سعیدیست و بدوزبان شعر میگوید کاشگی بهیچکدام

نمی گفت این مطلع ازوست

### بیت

اگر آن عهدشکن برسر پیمان بودی      کی چنین میل دل او برقیبان بودی  
**ادهم** -- از جمله مردم بی تعین ریست این مطلع ازوست

### بیت

هر چند که دلدار بما یار نباشد      شادیم اگر یار باغیار نباشد  
**مولانا عزالدین** - از ولایت ریست و در طهران مکتب داری میکند مردی متقی و درویش است این مطلع ازوست  
مهمن کاکل مشکین بروی خود پریشان کن      برای چشم بد خورشید را درابر پنهان کن

**مولانا قاسم** — پسر خطیب طهرانست و در طلب علم کوشیده بسیار درویش

نهادست این مطلع ازوست

بیت

صبرم کم است و درد دلم بیش چون کنم      بادرد بیش و صبر کم خویش چون کنم

**حمدالله** — از ولایت ریست پدرش متمول بوده اما او درویش و گوشه نشین

است این مطلع ازوست

بیت

اگر بی گل نظر بروی نیکوی تو اندازم      چسان دیگر زخجلت روی بروی تواندازم

**مولانا قنبر** — از جمله زرین کمران ریست و قبری تخلص میکند این بیت

ازوست

بیت

دل که در کوی بلابی سروپا میگردد      بهر نظاره آن شوخ بلا میگردد

**مولانا نعمت** — اجدادش بغدادیند اما خود در طهران متولد شده پیشه او

تاجریست این مطلع ازوست

بیت

عشق تو ره نمود باآوارگی مرا      آواره ساخت عشق تو یکبارگی مرا

**مولانا نظام** — از جمله حفاظ آستانه امامزاده عبدالعظیم است و در کتیبه نویسی دستی دارد

این بیت ازوست

بیت

چگونه بادگران بینمش که نپسندم      غبار غیر زغیرت بگردد دامانش

**شیخ علاء الدله** — متولی مزار اندرمان ریست خوش صحبت بود و دایم

خدمت فقرا میکرد این مطلع ازوست

بیت

شب و صلست رحمی کن زمن بستان روان جانرا      که پیشت میرم و دیگر نه ینم روز هجرانرا

**خواجه محمد خضر شاه** — از جمله متمولان جرجان بود و تخلص او

فانی است این مطلع از اوست

بیت

ای برده لب قیمت شکر بتکلم      چشم تو سیه کرده بسی خانه مردم

**شیخ جمال الدین** — از بروجرد همدانست و مرید نوربخشیه بود مدتی صوفی و گوشه

نشین است این مطلع ازوست

بیت

دلبری را که چنین شکل و شمایل باشد      دل خورشید رباید اگرش دل باشد

**مولانا رمضان** — فانی تخلص میکند از شعرای استرآبادست و بصحافی اوقات

میگذراند این مطلع ازوست

بیت

آن لاله رخ که سوخت دل من بداغ او      روشن بود همیشه الهی چراغ او

**خواجه فخرالدین احمد** -- از جمله ارباب سمنانست و شعر بسیار دارد

در شعر جفائی تخلص میکند ابن بیت ازوست

**بیت**

طلب عمر من ای سروقدان بهر شماسست      عمر اگر میطلبم بهر شما میطلبم

### صحیفه ششم

**در ذکر ترکان و شعرای ایشان که از کمال علو قدر و عظم شان  
احتیاج ستایش و بیان نیست**

**امیر علی شیر** -- کاین وصف صورت نام اوست در اذهان الملقب

بصاحب الخیرات المقرب بحضرت السلطان . وی خلف گنجینه بهادرست که در ایام  
سلاطین جفتای بتخصیص در زمان سلطان ابوسعید از متعینان درگاه آن پادشاه بود  
جد مادرش امیر ابوسعید در سلك اعظم امرای بایقرا میرزا جد سلطان حسین  
میرزا منظم بود لهذا در ایام صبی با پادشاه مذکور در يك مکتب چیزی خوانده  
بودند و در آن احوال چنانکه مشهورست بینهما عهد و میثاقی رسوخ پیدا کرده بود  
در اوایل نشو و نما در ملازمت ابوالقاسم میرزا اقدام نموده بنا بر وفور قابلیت  
از آن پادشاه ملقب بفرزند گشت و بعد از فوت او بمشهد مقدسه بتحصیل کمالات  
مشغول گشته و بواسطه فتراتی که در خراسان واقع شد بود بصوب ماوراء النهر رفته  
در سمرقند بمدرسه خواجه فضل الله بتکمیل قواعد فضایل اشتغال نمود تا آنکه سلطان  
حسین میرزا بر سریر سلطنت خراسان جلوس نموده در همان روز مسرعی بجانب ماوراء  
النهر روانه ساخته و کتابتی بسلطان احمد پادشاه آنجا نوشت و استدعای ارسال میر  
مذکور نمود و آن پادشاه میرزا با آنکه در کمال فقر و فاقه بود یراق لایق نموده  
بخراسان فرستاد چون میربهری رسید پادشاه و ارکان دولت موردشرا بانواع تعظیم  
و تبجیل تلقی نمودند و در حال مهر داری بدو مفوض گشت و بعد از اندک مدتی  
مقدم امرای دیوان گشته به پشت نشانها مهر زد و بعد از چند وقت ترك اشتغال  
دیوانی کرده اعتکاف و اعتزال اختیار نموده ثانیاً حسب التکلیف مقلد دارائی استرآباد  
گشته چند گاهی در آن نواحی علم اقتدار برافراشت و بالاخره ترك آن مهم کرده  
دامن همت از اشتغال بالکلیه برچیده مدت حیات پیرامون اعمال دیوانی نگردید

اما در آن وقت بیشتر از پیشتر منظور اعزاز و احترام بوده پادشاه و سپاه دقیقه از عزت و حرمت او فرو گذاشت نفرومودند و اکثر شاهزادگان ملازمتش نموده بخدمت تقرب میجستند و قبولش در حضرت پادشاه بمرتبه بود که يك نوبت خواجه مجدالدین محمود وزیر پادشاهرا ضیافت کرده بود و پیشکشی زیاده از حد کشیده هرچند در آن زمان دستور نبود که چهار قب بتاجیک دهند بنا بر خدمت پسندیده او بتشریف مذکور مشرف شد چنانکه توره ایشان بود در مجلس نه جازانوزد بعد از ساعتی هم امیر در آن مجلس فرحی! خود را که مشهورست که بسیزده تنکه و دومیری برمی آید جهت خواجه مذکور در فرستاد و خواجه آنرا در بالای خلعت پادشاه پوشیده با آنکه تا زانوی او بود جهت او بدستور نه جازانوزد بعد از ساعتی بتکلیف برجای نشست و هیچکس در دولت هیچ پادشاهی این قدر قبول نیافت که او یافت و فی الواقع همچو ارثی کمتر بصفحه ظهور آمده و از جمله توفیقاتش آنکه مدت حیات پیرامون اعمال دیوانی لمحۀ بتعطیل نگذرانید بلکه همواره مستغرق تحصیل کمالات بود و بتصنیف و تألیف و نظم اشعار آبدار قیام مینمود اشعار آبدارش و ذکر نامی و سامیش تاقیامت بر صفحه روزگار باقی خواهد بود و تصانیفش بدین موجب است

(۱) نظم الجواهر فارسی (۲) نثر التالی (۳) قسام المحبة (۴) خمسه المتبحرین (۵) قصه شیخ صنعان (۶) منشآت ترکی (۷) مفردات در معما (۸) عروض ترکی (۹) حالات سید حسن اردشیر (۱۰) حالات پهلوان محمد ابوسعید (۱۱) محبوب القلوب (۱۲) مجالس النفایس (۱۳) حیرت الابرار (۱۴) فرهاد و شیرین (۱۵) لیلی و مجنون (۱۶) سد سکندری و وی را پنج دیوانست چهار ترکیست اول - غرایب النوایب دوم - انوار النبات سوم - بدایع الوسایط چهارم - فواید الکبیر در شعر ترکی مطلقا تخلص ایشان نوائی است و در دیوان فارسی که قریب بشش هزار بیت میباشد تخلص فنائی و دیگر در رعایت اهل فضل باقصی الغایت گوشیده و بمن تربیتش هر يك در فنی نادره عصر گشته مصنفات غرا بنام آن امیر توفیق آثار نوشتند و دیگر ابواب خیرات و میرات مفتوح داشته بتعمیر هفتاد بقاع خیر که از آن جمله نود رباطست که در اکثر آنها در ایام آواش بصادر وارد می دارند و تاسیس مدارس و خواتق و پل موفق شد و دیگر بمن رعایت او ارباب حرفت چون مصور و مذهب و محرر و خطاط و نقاش و سایر اهل صنایع در آن امور نهایت دقت بتقدیم رسانیدند و یگانه روزگار

گشتند آخر الامر قضا و قدر بساط کثیر الانبساط آن امیر نیکو سیر را در نور دیده در روز یکشنبه شهر جمادی الاول سنه سته و تسعمائه ۹۰۶ کلیات احوالش بشیرازه اختتام رسید از دیوان فارسیش این چند بیت ثبت افتاد

### بیت

خیال طاعت شب میکمم بروز بسی چو شب رسید برد از خودم خیال کسی  
دلم بدست تو مرغیست در کف طفلی که نی کشد نه گذارد نه سازدش قفسی  
این مطلع نیز از مشهورست

### بیت

نه دل بیاض کشد نی بلاله زار مرا من و غم تو بعیش و طرب چه کار مرا  
و این مطلع در جواب دریای ابرار ازوست

### بیت

آتشین لعلی که تاج خسروانرا زیورست اخگری بهر خیال خام پختن در سرست  
در محلی که جامی از حجاز معاودت نمود امیر این رباعی را در سلك نظم کشیده  
باستقبال فرستاده است

### بیت

انصاف بده ای فلك مینا فام کز این دو کدام خوبتر کرد خرام  
خورشید جهاتاب تو از جانب صبح یاماه جهانگرد من از جانب شام  
ایراد اشعار ترکیش را بنابر وفور وضوح مناسب ندید بهمین يك معمای ترکی اختصار  
نموده شد

### بیت

مجلده دون کیچه کو کورب شیشه باشلدی سندر دی شمع و نقنی حوض ابجره باشلدی  
مولانا صاحب قصیده در مرثیه او گفته يك بیت ازان هر دو مصرعش تاریخ وفات  
و این چند بیت از آنست

### بیت

ای فلك بیداد و بیرحمی بدینسان کرده ای اجل ملك جهانرا باز ویران کرده  
کرده بر جان کمین بنهاده ای داغ عنا هر زمان از کینه جوئی صید صد جان کرده  
امیر شیخ نظام الدین -- المشهور بهیلی از نژاد اتراکست و از غایت  
حوبی طبع و صفای ادراك الحق آن اختر افق احتشام را سرخ روئی تمام حاصل شده است

### بیت

چنین دهد اثر آری طلوع چون توسهیلی

و هر در شاهوار که آن خلاصه روزگار بیرکت طبع سهیل آثار از معدن یمن خاطر بسرحد  
 اظهار آورده چون عقیق یمانی آبدارست و چون لعل بدخشانی نامدار . در تذکره الشعرا  
 مسطورست که منشاء تخلص او آنست که او را خلوص اعتقادی بشیخ آذری  
 بود در یوزه تخلصی نمود بنا بر التماس او شیخ تفأل از کتابی که در نظر  
 داشت نموده در سطر اول لفظ سهیل برآمد لاجرم بدین تخلص همی کرد . مولانا حسین  
 واعظ علیه الرحمه انوار سهیلی را باسم آن امیر کبیر مرقوم گردانید و همانا که  
 ایشان را دو دیوانست یکی ترکی و یکی فارسی این چند بیت از دیوان فارسی او  
 ثبت افتاد

### بیت

بشام غم چون ددی کشی کاندرش را بقتد ازین کمتر که در روز جزاست و خراب افتد  
 بروز غم کسی جز سایه من نیست یار من ولی آن هم ندارد طاقت شهای تار من  
 شب غم دیو باد آهم از جابرد گردونرا فرو برد ازدهای سیل اشکم ربع مسکونرا  
 گویند این مطلع بر حریف ظریفی میخواند گفت میر شعر میخوانی یا آدم می ترسانی  
 و آخر در شهر سنه ثمان عشر و تسعمائه ۹۱۸ کوکب عمرش به مغرب فنا فرو رفت  
**میر محمد صالح** — پسر امیر نور سعیدست که از اعظم امرای جغتای بود  
 و نبیره امیر شاه که رکن سلطنت امیر تیمور گورگانش و خودش بغایت قابل و فهیم  
 و بسوز و درد بود چنانچه (توان شناخت زسوزی که در سخن باشد) .

### بیت

این مطلع از دوست  
 هر زمانم قامتش در ناله زار آورد ترسم این نخل بلا دیوانگی بار آورد  
**مولانا آهی** — از ترکان جغتای است و در زمان سلطان حسین میرزا  
 در جرگه امرا می بوده عاشق پیشه و لوند بود ازو ایات نیک سر میزد این چند بیت  
 ازوست

### بیت

آهم چو گرد باد فنا میرد مرا	از کوی دوست آه کجا میرد مرا
بی قد تودل بسته صد درد و بلا شد	کی و اشود آن غنچه که از شاخ جدا شد
وارسته کجاست که راه عدم رویم	بایکدیگر چو سایه قدم بر قدم رویم
برما چه میکشی قلم برد بملک عشق	ماهم کمینه جور کش این قلم رویم

**امیر حسین** — طفیلی تخلص میکرد از جمله امرای سلطان حسین میرزا بود و با وجود امارت خوش مشرب بود در آنزمان در شعر خصوصا در قصیده همه کس او را قبول داشته اند این قصیده ازوست

### بیت

سرو قدرت جلوه کرد قد صنوبر شکست      لعل لب خنده کرد قیمت گوهر شکست  
هندوی دربان او چوب سیاست بقهر      از کف خاقان کشید بر سر قیصر شکست

### بیت

و این بیت از او در قصیده دیگرست  
ماند به نقطه دهن در غبار خط      لیکن بنقطه که بود در خط غبار  
در آخر بهراق افتاد و در خدمت نجم ثانی که وزیر صاحب قران مغفور بود بقدر مرتبه یافت و چند قصیده بنام او خواند و میان او و مولانا امیدی نزاع افتاد و هجو هم کرده بودند از جمله این بیت در جواب قصیده امیدی باسم امیر نجم ثانی گفته است

### بیت

عیم اینست کز دیا دریم      نه سمر قندی و بخارانی  
یاوه گویان کاسه هر جا بر      تند سرنا زنان بغرائی  
که طفیلی خوان طفلانش      گستراند بساط بابائی  
هر که بیتی سه چار موزون گفت      کی مسلم شود باستانی

وفات او در سنه خمس و عشرين و تسعمائه ۹۲۵ بوقوع انجامید و این مطلع نیز ازوست

### بیت

بتی کز گل بود آزار پا در گشت بستانش      چسان در دیده خواهم کرد جا باخار مژگانش

**حسین قلی میرزا** — از جماعت ترکان شاملوست پدرش میر آخر صاحب

قران مغفور بود او نیز چند روز بخدمت صاحب قرانی بآن امر قیام می نمود اما در واسطه مفسدان اخراج شده متوجه خدمت همایون پادشاه گشت و حالیا یکی از امرای معتبر اوست طبعش در شعر خوب و سلیقه اش مرغوب و در اکثر استعدادات

### بیت

تمام و این مطلع ازوست  
تار طنبور که در پرده سخن میگوید      گوش کن گوش که راز دل من میگوید  
**یعقوب میرزا** — پسر بایزید سلطان نبیره جاپین سلطان استاجلوست امیرالامرای



حضرت صاحب قران مغفور بود که کمال شجاعت را باحسن سلوك جمع کرده و بعد از پدر چند روزی علم امارت افزاخته متقلد آن مهم گشت آخر رخت بقا بیاد فناداد. خود نیز چند روزی درسلك امرا درآمده و عاقبت ازین مهم معاف گردید و درشهور سنه خمسين و تسعمائه ۹۵۰ وفات یافت ذهنش درنظم بغایت ملایم افتاده بود و اکثر کتب تواریخ را بنظر امعان دیده مورخ نیکی بود و بدوزبان شعر میگفت این

### رباعی

رباعی ازوست

چشمی بجهان نیست که حیران تو نیست خورشید فلک چون مه تابان تو نیست  
سر چشمه آب خضر ای غنچه دهن چون لعل حیات بخش خندان تو نیست

### بیت

این مطلع نیز ازوست

سرم زخاک ره آن سرو ناز بر نگرفت مگر نیاز من خاکسار در نگرفت

**یوسف بیك** -- از طایفه استاجلوس است اما در اطوار میانه واقع شده است در تقوی و طهارت و اجتناب نامشروع چندانکه تعریف کنند زیاده از آنست حالا مدت دوازده سال شده که بامن میباشد هرگز امری که منافی شرع و عقل بود ازو مشاهده نیفتاده و در شجاعت و سپاهی گری کاملست و در اطوار مثل او در میان ترك و تاجيك كم پیدا شده این ابیات ترکی و فارسی ازوست **بیت**

تا کار دل به عشق تو مشکل نمیشود آسان مراد دل ز تو حاصل نمیشود  
آهـم بگرد باد فنا میکشد اگر از آب دیده خاک تنم گل نمیشود

نهان نهان که کونگل آه عاشقانه کشم علاجن ایله و گر نه ایشی فغانه چکر  
**نارنجی سلطان** -- پسر یاری سلطان از ولایت شهر زورست در اوایل درپیش کیک سلطان که یکی از امرای معتبر صاحب قران مغفور بود میزیست الحال بیست سال شده که در خدمت شهزاده بهرام میرزا می باشد و در سپاهی گری دعوی بسیار میکند اما تا غایت کاری نکرده مگر بعد بکند. وجه تسمیه او آنکه سرداری جماعت نمد پوشان را که در اردوی صاحب قرانی می باشند و خود را لشکر می دانند بدو شفقت فرمودند و حضرت سلطان مذکور در ترکی و فارسی شعر میگوید تخلص ایشان نارنجی است و چون سلطان در محل سخن گفتن کلام را طولی میدهد ذکر ایشان مطول شد این

### بیت

بیت ازوست

لطف و احسان و کرم چونکه بغایت دارم هر چه دارم همه از شاه ولایت دارم

**خیالی** — در خدمت امرای ترك بسر میبرد و در خدمت صاحبقرانی سرافراز شده و از جمله مخصوصان گشت فی الواقع جای آن داشت چه مرد درویش نهاد و نیک نفس و خیر خواه بود و در شاعری طبعش نیز خوب میرفت از شعرای ترکی گوی کم کسی را رتبه شعر او بود دیوان تمام کرده و تصایید دارد در مثنوی نیز خوب بود جواب (گوی و چوگان) گفته این بیت در جواب جیفه سی ازوست

### بیت

باشد جیفه سی در عنبر افشان      چو خوبلارغه سر زلفك پریشان

در شهر سنه احدی و خمین و تسمه انه ۹۵۱ در قزوین فوت شد و در مشهد مقدسه رضویه مدفونست  
**امیر مقبول** — اصلش از ترك بود چون در بلده قم مشهور شده بود مشهور بقمی شده است در اوایل شباب قدم در سپاهی گری نهاده و در خدمت سلطان یعقوب بود و فی الواقع او را ترقی دست داد بعد از آن که شبایش مبدل شد ترك آن امر خطیر کرده در شهر مذکور می بود او را در اكل و شرب شهرت تمام بوده و اوقات در مصاحبت لوندان صرف می نمود و غزل پردازی و عشق بازی او مشهور نزدیک و دور است اما در آخر از آن دور افتاده بود چنانکه خود گفته

### بیت

عاشقانه گرازین پیش سخن میگفتم      عشق میگفت و جوانی نه که من میگفتم  
و فی الواقع که او را در غزل ابیات خوب بسیارست از آن جمله این چند بیت سمت  
تحریر یافت

### بیت

مردم بصورت دگرم دل رود زدست      عاشق شدن خوشست بهر صورتی که هست  
ای آنکه ناگهان بتو چندین بلا رسید      فکری بکن بهین به تو این از کجارسید  
نه کسی که بهر دردم رودو طیب جوید      نه کسی که بهر مردن کفن غریب جوید  
پراز خواب حسرت شد دو چشم اشکبار من      یکی بر روز من گرید یکی بر روزگار من  
**همائی** — اصلش از ترك بود و در جوانی ترك ترکی کرده در ترقی احوال در ملك عجم مقیم شد شعر او بسیارست این دوه مطلع از آن جمله است

### بیت

چنان زردو ضعیفم در فراق لاله رخساری      که می اقمم اگر چون که نمی جسم بدیواری  
علی الصباح که مردم بکارو باد روند      جفا کشان محبت بکوی یار روند

**یوسف بیک توشمال** - اصلش از اقوام ایوب اغلیست که اصلشان از قبیله چغتای است او در خدمت صاحبقران مغفور در سلك پروانه چیان می بود و الحال توشمالی صاحبقران تعلق بدو دارد و اوقات به تقوی و طهارت می گذراند قوت مطالعه عجیبی دارد اکثر خطوط معقلی و کرفی و انصاری را می تواند خواند و با وجود اشتغال بخدمت یکلمحه بیکار نمی ماند و پیوسته کتاب فقه و تفسیر و حدیث مطالعه میکند و طبعش در شعر ترکی و فارسی خوبست این مطلع ترکی که برای خلف نامی گفته نوشته شد

بیت

ای خلف زیبا یراتمش شکلی رب العالمین صور تنك نقشین بارین نقاشه بورمین  
**الله قلی** - اصلش ترك و اما بتاجیکان شبیه تراست و در اصفهان بقایضی اشتغال

تمام دارد این مطلع از دوست  
حال مجنون دگرست و من دیوانه دگر قصه عشق دگر باشد و افسانه دگر

بیت

این بیت هم از دوست  
زاهد بدر مسجدو میخانه گذر کن هر جا سخن حق شنوی مگذر از آنجا  
**بوداق بیک** ولد حصار بیک میر آخر حضرت صاحبقرانی است و خودش نیز در خدمت صاحبقرانی بوده و با وجود ترکی این مطلع از دوست

بیت

کرده کاکل پریشان عزم میدان کرده باز از سر خاطر مارا پریشان کرده  
**طفیلی ابدال** - از انزاک خراسانست اول در کسوت ابدالان میگشت و الحال در خدمت یکی از امرا می باشد این قطعه ترکی از دوست

بیت

میر طفیلی که نمک وقتنه سك لرنك رستم دستانی در  
میت رستمه بنکر ولیك بنه باخمه که خراسانی دو  
**شوقی** - در دوره صاحب حسنی با شاعران ملاقات داشت بنا بر آن شاعر شه

بیت

این مطلع از دوست  
با رقیان سخن از کشفن من میگوید کشتن ایست که باغیر سخن میگوید  
**وفائی** - اصلش از ترك است اما در میان تاجیکان نشو و نما یافته این مطلع از دوست

### بیت

وادی نا مرادبی دارم      بخدا نیک وادبی دارم  
**حاجی آقا** -- لرست و خود نیز میگوید که از نسل اتابگان لرستانم مردیست  
 که در اکثر امور خود را داخل میدانند اما در هیچ امر دخل ندارد اول امر مهماندار  
 صاحبقران بود بعد از آن یوز باشی و خلیفه قورچیان شد اگر شعر نمی فرمود  
 بسیار خوب بود بشعری که از او نوشته شده صدق مقال را قم معلوم میشود این دو بیت  
 از اوست

### بیت

روی شه را ز دور دیدم من      سر باوج فلک کشیدم من  
 روی شه دایما چو مه باشد      روی شه هر که دید شرف باشد  
 نه که مصرع آخر در کتابت غلط شده بلکه شاعر چنین گفته بدو گفتم که مه  
 و شرف چگونه قافیه باشند گفت چگنم به ازین نیاقتم شهزاده کی بهرام میرزا برای  
 او در بیت گفته و بسیار خوب واقع شده در اینجا ثبت افتاد

### بیت

پدر تو لرست و مادر کرد      چون تو شاعر شدی بگردن خرد  
 شاعری کار درد مندان است      شاعری پیشه لوندان است  
**سوسنی** — از بزرگان آق قوینلوست اول در سلك قورچیان حضرت صاحب  
 قرانی بود آخر بواسطه امر ناملایمی که از او سرزد از درگاه محروم شد باوجود  
 آنکه شعری هم نتواند گفت اشعار مردم بنام خود میکند در محلی که بجمع اشعار  
 این اوراق ابقر مشغول بودم از او شعری طلب نمودم این مطلع سوسنی که از قدیم  
 ذکر او در مجالس النقایس هست نوشته و فرستاد

### بیت

مجردان که ز قید زمانه آزادند      نه صید گشته بدام کسی نه صیادند  
 دیگر نقل کردند که روزی با چند جوان دلاویز در تبریز با سوسنی سیری میکردیم  
 التزام کرده بودیم که بهرجوانی که برسیم مناسب حال میان یاران برای اوشعری بگوئیم  
 اتفاقا در جوان قصابی رسیدیم هر یک در فکر شعری شدیم سوسنی پیش از ما شعر  
 مولانا هلالی را خواند که  
**بیت**  
 هر گه آن قصاب خنجر برگلوی من نهد      میزنم سر بر زمین تا پای بروی من نهد

و چنانچه شعرا در شعر گفتن فکر کنند هر لحظه اندك تاملی کرده سر بر میداشت و يك بيت میخواند و یاران مسوده میکردند تا آنکه غزل تمام شد در هفت بیت باتخلص سوسنی و یاران انصاف دادند و تحسین بلیغ نمودند که غزل هفت بیت در بدیهه گفتن بسیار مشکلاست بعد از آن رحل استراحت برصفه دکان دلاکی آمده و قضا را کتابی در طاقچه دکان نهاده بودند یکی از یاران کتاب را برداشته بگشود دیوان هلالی بود اتفاقا در صفحه اول غزلی که سوسنی در بدیهه گفته بود بنظر درآمد چون یاران بنیاد تعرض کردند او از یحیائی که داشت سوگند خورد که توارد واقع شده و گرنه این غزل را من هرگز نخوانده‌ام و از هیچکس هم نشنیده‌ام من این نقل را باور نمیداشتم اگر نه مطلع سوسنی قدیم را بخط خود نوشته و بمن نمی‌فرستاد این بیت ترکی ازوست

بیت

بولمالی مهر رخنك قبادن طالع      آی کون بولاری موکب منظره لامع

### صحیفه هفتم

#### در ذکر طرفه گویان مقبول الکلام سایر عوام

... سر دفتر ظرفای عالم و در اشعار مضحك مقبول عرب و عجم است مضامین را در اندك عبارت فصیح بروجهی که بغیر از خودش دیگری فهم نمی‌نمود درج کرده و بمنصه ظهور میرسانیده است از آنجمله این بیت در هجر مولانا سلطان احمد کوسه سمرقندی املا نموده

بیت

غلام کوسه زر دشبان چنگرایی      مثال ریش او گفتم چنین ماسوخه قندیلی  
یکبار دستارش را در مدرسه جامی دزد برده بود این قطعه در آن باب گفته

بیت

بر در مدرسه جامی بگرو بحروربری      دزد برد از سرن فوطه شیر و شکری  
فوطه ام بردو هوا سرد سرم درد کند      دزدك روی سیه را چه غم از درد سری

**قاسم مرموز** — از چپانیان شهر هراتست و بسیار بی‌قید و لایابالی و مردم شهر با او هرلای ریک و قبیح میکنند و او نیز در تعرض و دشنام پای کمی نداد و در محلی که من دهرات بودم این غزل جامی را که

بیت

از عشق توشورست عجب در سرم امروز

جواب میگفتند و او این غزل را در محو شعرای آن زمان چنین گفته

### غزل

دیوانه و آشفته تر و ابترم امروز      در پیش رقیب تو زسک کمترم امروز  
تا نشنوم آواز هلالی و نه بینم      کورم چو هلالی و چو قوسی کرم امروز  
حیدر که بهر کوچه دودی بکلوچی      در خانه خود ره ندهد دیگرم امروز

در میان غزل يك بیت اونيك واقع شده است و مراد از ایراد این غزل همین

بیت است

### بیت

فردا نکنم آرزوی سایه طوبی      گرسایه قد تو فد بر سرم امروز  
**قرنیه‌ی اردبیلی** — در شماخی بدلالی اوقات میگذراند و شعرهای نامزه

میگوید این مطلع ازوست

### بیت

روم در پشت کوهی و جواشتر خار می‌بینم      بشادی بشکفم چون گل که در گلزار می‌بینم

**کلیمی** — المشهور به پینه دوز اغلی تبریزیست مردی فقیر عامیست و بهر

دو زبان شعر میگوید که عبارت از ترکی و فارسی است این مطلع از اوست

### بیت

بهر گلشن که نخل قامت را یاد می‌کردم      در آن گلشن دل ناشاد خود را شاد می‌کردم

**مولانا حسین مشتاقی** -- مولدش دارالملك شیرازست و اوقاتش بقصه‌خوانی

میگذشت و در آن کار بسیار شیرین سخن و تیز زبان بود و در شعر هم طبعش ملائم افتاده

و در شهر سنه خمس و تسعمائه ۹۰۵ در شهر خود فوت شد این رباعی ازوست

هر لحظه ز من روایتی میشنوی      از قصه من شکایتی میشنوی

سوز دل من فسانه می‌پنداری      من مردم و تو حکایتی میشنوی

**لوندی** — قصه خوان واز بروجردست عامیست و اطوارش از تخلص معلوم

واز عمر نود سال ضایع کرده و میکند این مطلع ازوست

### بیت

ز خاک کشته‌های عشق گر خود لاله برخیزد      پس از مردن ز خاک من فغان و ناله برخیزد

**حاجی روشنی** — بغدادیست و مردی گوشه نشین و فقیر است و بکتابت

### بیت

اوقات میگذراند این مطلع ازوست      مرشمنی که از ورق گل چکیده است  
خرنابه‌ایست کردل بلبل چکیده است

**خواجه شاه ولی** — از آدمی زادهای سمنانست و استیفای قاسم علی سلطان تعلق بدو دارد و مردی خوش صحبت و بمشربست این مطلع ازوست

**بیت**

اگر صراحی زرین و جام نیست بدست      کدو قرابه کن واز سرش برار پیاله  
**مولانا محتشم** — از کاشانست و به یزازی مشغولست و در شعر طبعش بد نیست این مطلع ازوست

**بیت**

تاحسن یار از خط مشکین نشان گرفت      منشور خوبی از همه مشکین خطان گرفت  
**خواجه خوردبیلدار** — بهلوان زمان و اسناد بیلداران عراق و خراسانست در رقص باوجود عظم جثه چنان صاحب اصول بود که ظرفا اورا کوه اصول مینامیدند و در کمانداری نیز استاد بود اکثر اوقات تلاوت قرآن میکرد و بطاعت مشغول بود اما در اواخر ازو چیزهای غریب نقل میکردند که ایراد آن لایق نیست در شهور سنه ثلث و خمسین و تسمعمائه ۹۵۳ فوت شد و از زبان مردم خلاصی یافت مدتی پیش در افلاس خود و مدح از بیلداران بطریق نظم عرضه داشتی گفته بود این مطلع و بیت از آنجاست

**بیت**

بیلداران که در جهان فاشند      مفلسند و غریب و قشلاشند  
از سر غیرت و جگر داری      سنک خا را به بیل بتراشند  
**استاد قاسم** — از هراست و در کمانگری و چماقگیری کمان گران سرآمد زمان و در صیادی نیز وقوفی دارد و زهگیر را خوب میتراشد این مطلع ازوست و بر گوشه کمانهای خود می نویسد

**بیت**

آنکه اولاد علی را خادمست      خاک راه دردمندان قاسم است  
**محمود زهگیر** — او نیز از همان طایفه است و قنطر ترازو خوب میتراشد و تقلید آواز بهایم خوب میکند این بیت حسب حال خود گفته

**بیت**

گهی محمود زهگیرم گهی محمود قنطرهم      گهی اسیم گهی استر گهی گاویم گهی خرهم  
**دیوانه نقاش** — از شهر تبریزست و گویند در مجلس سلطان یعقوب اورا راه ندیمی بوده این مطلع ازوست

**بیت**

غلط کرده طلب کردیم جاه و سر بلندی را      دریغ ما ندانستیم قدر درد مندی را

**خاتمه**

الحمد لله والمنة که باوجود کثرت موانع و هوان و قلت بضاعت و وفور حدثان  
 بانعام این جریده که بلا تکلف گلدسته ایست از گلستان کرام چیده و نو بهار است  
 در بوستان آنچه اخوان و خلان سرکشیده توفیق یافت . چون مدتی بود که بنابر  
 عدم توجه و مساعدت طالع و بخت این نو عروس حجله خیال گاهی از شقه چادر و  
 اختفا روی نموده و بنابر تحریر **من صنف فقد استهدف** باز سردر نقاب اجتماع  
 میکشید و گاه گاهی این بکر فکر سر از روزنه ظهور بر میزد و روح مینمود و دیگر  
 بار پس پرده انزوا مخفی میگردد **بیت**

مخدرات سخن دیر دیر از آن آیند کدخار خارخسان کرده پایشان افکار  
 تا آنکه درین اوقات فرخنده ساعات خلخال اختتام بر سر پای اهتمام افکنده بشبستان  
 وصال خرامیده دیده رمد دیده منتظران را از مشاهده و مطالعه آن صفحات رخسار  
 و رخسار آن صفحات بعین خوشی و صفای سانسید **بیت**  
 لله الحمد که این طرفه نگار از پس پرده نموده دیدار

اگرچه این نسخه دل پذیر از حیثیت استناد مربوط بدین فقیر حقیر است، لیکن از جهت اقتباس  
 از انوار مشکاة فضلی کبیر است **بیت**  
 عمریست که بی برک و نوا میگردم در پیروی نفس و هوا میگردم  
 چون سر نژد از صفای خاطر سخنم گرد سخن اهل صفا میگردم

چون بمقتضای بیان فرح افزای **من تشبه بقوم فهو منهم** و از غایت شدت تناسبی  
 که بدین زمره عظیم الشان پیدا کرده اگر خود را در ذیل ایشان منظم گرداند و صدف  
 ریزه بی قدر خود را در دکان ایشان در معرض عرض در آورده بمنصه ظهور رساند  
 می تواند بود که از آن جمله بحساب آید لذا در خاتمه دوسه مطلع و رباعی و قصیده بنظر اصلاح ارباب  
 فهم و ذکا و اصحاب فطنت و صفایر رساند **بیت**  
 حاصل عمر نثار ره یاری کردم شادم از زندگی خویش که کاری کردم

بدل غمی است مرا از سپهر کج رفتار که نیست چاره من غیر مرك آخر کار  
 پابوس سگ یار نگوئی هوسم نیست دارم هوس اما چکنم دسترسم نیست  
 کند سگت ز وفامیل دوستداری ما عجب که عار نمی آیدش ز یاری ما

### رباعی

خون در جگر ز لعل جان پرور تست تنگی دلم ز حقه گوهر تست  
 هر تار ز کاکلت جدا فتنه گری است حاصل که تمام فتنه ها در سر تست

تمت الكتاب بعون الملك الوهاب



# تحفه سامی

---

تألیف شاهزاده

سام میرزا فرزند شاه

اسمعیل صفوی کتاب نایاب و

نفیس و بسیار گرانبها نیست در سنه ۹۵۷

قمری هجری تألیف آن تمام شده و در

اسپند ماه سال ۱۳۵۴ قمری هجری

مطابق ۱۳۱۴ شمسی و ۱۹۳۶

میلادی در مطبعه ارمغان

انجام طبع یافت



# تحفه سامی

---

تألیف شاهزاده

سام میرزا فرزند شاه

اسمعیل صفوی کتاب نایاب و

نفیس و بسیار گرانبها نیست در سنه ۹۵۷

قمری هجری تألیف آن تمام شده و در

اسپند ماه سال ۱۳۵۴ قمری هجری

مطابق ۱۳۱۴ شمسی و ۱۹۳۶

میلادی در مطبعه ارمغان

انجام طبع یافت



حرى درج شدہ تاريخ طبع پر یہ کتاب مستعار  
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی  
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

---

کتابخانه جامعہ اسلامیہ  
کینٹنمنٹ علی گڑھ

۱۔ اراکین عبدالحق صاحب نے

[illegible]

یہاں تک کہ اس نے اپنے اس لیے کہ ایک

عظیمی کی تائید میں اس نے ایک گراں قدر فنکار کی تعریف کی۔

ایک ایسی کتاب دریاؤں کا جام ہے۔  
 ہر شے اس کتاب کا لالہ نام ہے۔  
 یہ کتاب عالمی علم کا انوار ہے۔  
 ہر کتابی علم کا انوار ہے۔  
 عالمی علم کا انوار ہے۔  
 ہر کتابی علم کا انوار ہے۔  
 عالمی علم کا انوار ہے۔  
 ہر کتابی علم کا انوار ہے۔  
 عالمی علم کا انوار ہے۔

عالمی - کتابوں پر کسی قسم کا نشان یا سیاہی پڑنے سے  
بچا جائے۔  
- قلمی نسخہ اور حوالے کی کتابوں  
جاری نہ کیا جائیں۔

















